

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooon.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

عنوان :

بررسی بیوگرافی خاندان ابی وقاص و نقش آنها

در تحولات مهم تاریخ اسلام در مقاطع مختلف

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooon.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

مقدمه:

طرح تحقیق، معرفی و نقد منابع

طرح تحقیق

۱- طرح موضوع

یکی از دوران‌های حساس تاریخ جهان، عصر بعثت و نبوت آخرین پیامبر خدا حضرت محمد بن عبدالله (ص) است. مردی که توانست انسان‌هایی را پرورش داده، بر روند تاریخ تأثیر گذارد و مسیر آن را تغییر دهد. در راستا بررسی زندگانی برخی از این کارگزاران و همراهان خواندنی و قابل بررسی است که از میان آن‌ها سعد ابی وقاص، فرزندش عمر بن سعد و پسر برادرش هاشم بن عتبّه ابن ابی وقاص هستند که زندگی پرفراز و نشیبی دارند. از آنجایی که پدر در زمان رسول خدا (ص) از مسلمانان اولیه بوده و یکی از اصحاب بشمار می‌رود و پس از رحلت آن حضرت تغییراتی هر چند به مرور در این خانواده بوجود آمده تا جایی که فرزندش عمر بن سعد فرمانده سپاهی است که امام حسین (ع) نوه همان پیامبر (ص) را با وضع فجیعی به شهادت می‌رساند اما از سوئی دیگر و پسر برادرش هاشم که از پدری کافر بوده از شیعیان مخلص علی (ع) می‌شود. پژوهش حاضر بررسی فراز و فرودهای این خانواده در تحولات قرن اول هجری است.

۲- اهمیت موضوع و علت انتخاب آن

بررسی بیوگرافی خاندان ابی وقاص که در تحولات مهم تاریخ اسلام و مقاطع مختلف آن نقش ایفا نمودند باعث شده است که برای فهم این تحولات پژوهشی ترتیب داده شده و ضمن بررسی بیوگرافی این خاندان و نقش و جایگاه آنان را در تاریخ اسلام مشخص شود.

۳- سابقه‌ی پژوهش

با توجه به دوره زندگانی این اشخاص که با صدر اسلام هم‌زمان است در منابع اصلی تاریخ اسلام به صورت پراکنده مطالبی یاد می‌شود و پژوهش‌هایی صورت گرفته اما به نظر می‌رسد تاکنون به طور مستقل این موضوع با چنین طرح سوالی مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است. به همین علت تلاش می‌شود این پژوهش با استفاده از

منابع اصلی و بررسی پژوهش‌های پراکنده‌ی که موجود است، سعی شده که به این سوال پاسخ داده شود.

۴- سؤال اصلی پژوهش

به طور قطع همه صحابه و کارگزاران بزرگ رسول خدا(ص) یکسان نبوده‌اند بلکه برخی از آنها تأثیرات و نقش مثبت و احياناً بعضی از آنها نیز نقش منفی ایفا نموده‌اند. در این پژوهش سوال اصلی این است:

نقش خاندان ابی وقاص در تحولات سیاسی، اجتماعی تاریخ اسلام چه بوده است؟

۵- فرضیه پژوهش

فرضیه اصلی:

این خاندان با دارا بودن روحیه نظامی در یکی از بزرگترین صحنه‌های نظامی تاریخ اسلام یعنی قادسیه راه ورود فیزیکی اعراب و اندیشه اسلامی را در شرق کشور گشود. پس از فتوحات در شرق سرزمین‌های خلافت به نوعی دوری از نظامی‌گری روی آورد، با این همه همواره در مسایل مهم تأثیرگذار بوده، خصوصاً در روی کار آمدن خلیفه سوم و همچنین در خلافت علی (ع) که خود را کنار کشیده، با آن حضرت همراهی نکردند و نسل دوم این خاندان نقش متفاوتی را ایفا نمودند یکی همراه علی (ع) و یکی قاتل فرزند آن حضرت و در زمره آل ابی‌سفیان درآمد.

فرضیه رقیب: سعد و خانواده وی از خاندان مهم نبوده و در جریان خلافت علی(ع) زمانه مشحون فتنه بوده و سعد کار خبطی انجام نداده و کناره‌گیری از خلیفه کار خطایی نبوده است.

۶- مفاهیم و متغیرها

الف) مفاهیم

خاندان ابی وقاص: منظور سعد بن ابی وقاص و پسرش عمر بن سعد ابی وقاص و پسر برادر سعد یعنی هاشم بن عتبہ ابن ابی وقاص است.

حیات سیاسی نظامی: زندگانی سیاسی سعدابی و قاص، هاشم بن عتبّه و عمر بن سعد
و همچنین سمت‌های نظامی که این افراد به آن دست یافتند.
تحولات تاریخ اسلام منظور قرن اول هجری قمری است.

ب) متغیرها

متغیر مستقل:

حیات سیاسی نظامی خانواده ابی وقاص

متغیر وابسته:

تأثیرات این خانواده در تحولات نظامی سیاسی جامعه‌ی قرن اول هجری قمری.

۷- سوالات فرعی

۱) خاندان ابی وقاص از چه طائفه‌ای بودند و نسبتشان با پیامبر(ص)؟

۲) چگونگی اسلام آوردن سعد ابی وقاص و چگونگی زندگانی وی در زمان رسول

خدا(ص)؟

۳) چگونگی دست یابی به مقامات نظامی و سیاسی؟

۴) اعتقادات آنان پس از رحلت پیامبر(ص)؟

۵) زندگی آنان در زمان خلفای سه گانه؟

۶) زندگی و حیات سیاسی آنان در زمان خلافت امیرالمؤمنین(ع)؟

۷) زندگی و حیات سیاسی آنان پس از شهادت امیرالمؤمنین(ع)؟

۸) چگونگی ورود عمر بن سعد به واقعه‌ی کربلا؟

۹) عاقبت زندگانی سعدابی و قاص؟

۱۰) عاقبت زندگانی هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص؟

۱۱) عاقبت زندگانی عمر بن سعد؟

۸- مفروضات تحقیق

۱) براساس نقل منابع و پژوهش‌ها سعد ابی وقاص از صحابه پیامبر(ص) و مسلمانان

اولیه است.

۲) در زندگانی سعد بن ابی وقاص فراز و فرود وجود دارد.

۳) هاشم بن عتبه یکی از شیعیان علی (ع) بوده و در جنگ صفین به شهادت رسید.

۴) عمر بن سعد از طرف عبیداله بن زیاد فرماندهی لشگری است که به جنگ با امام حسین

(ع) پرداخت و نتیجه آن به شهادت رسیدن امام (ع) و یارانش در عاشورای سال ۶۱ هجری بود.

۹- روش پژوهش

روش این پژوهش تاریخی است که با بررسی و نقد وقایع به توصیف و تحلیل موضوع می پردازد و بصورت کتابخانه ای می باشد.

۱۰- سازماندهی پژوهش

این پژوهش به بررسی نقش سیاسی، نظامی خاندان ابی وقاص می پردازد. در

مقدمه به طرح تحقیق و معرفی و نقد منابع پرداخته می شود و در فصل مقدماتی به بیان

کلیات و مفاهیم نظری که همان تبیین نقش شخصیت در تاریخ باشد، اشاره خواهد شد.

این پژوهش علاوه بر مقدمه و فصل مقدماتی دو بخش مستقل نیز دارد، که در بخش اول به

زندگانی و نقش سعد بن ابی وقاص خواهد پرداخت که نسل اول این خانواده است و آن نیز

چند فصل دارد. فصل اول زندگانی وی در دوران مکه، فصل دوم زندگی و نقش وی در

دوران مدینه و فصل سوم سعد در دوران خلفای راشدین و فصل چهارم نیز به عزت گزینی

سعد اشاره خواهد شد، و ضمن این فصول نقش هائی که وی در دوره های مختلف ایفا

نموده است، آشکار خواهد شد.

در بخش دوم به زندگانی و نقش نسل دومی های این خاندان یعنی هاشم بن عتبه بن

ابی وقاص و عمر بن سعد بن ابی وقاص پرداخته خواهد شد. در این بخش، که دو فصل دارد

و طی چند گفتار حیات سیاسی نظامی و نقش آنان روشن می شود.

و نیز طی این دو بخش خطب و خطاهای این خاندان و نیز نقش مثبتی که در تاریخ اسلام

ایفا نمودند بیان می شود و در پایان جمع بندی ارائه خواهد شد.

معرفی و نقد منابع

در این قسمت از پژوهش به معرفی و نقد کوتاه چند منبع و مولف آنان پرداخته شده است، که استفاده عمده از آنها صورت گرفته و نظم آن نیز به ترتیب تاریخ وفات مولف می‌باشد.

۱- ابن اسحق؛ سیره النبی (ص) (متوفی - ۱۵۱ هـ)

اصل این اثر مربوط می‌شود به ابن اسحق که در سال ۱۵۱ هجری در گذشته است این اثر مشتمل بر اخبار زندگانی پیامبر(ص) در مکه، هجرت، مدینه و جنگها و احوال آن حضرت و یارانش در این دوره می‌باشد. ابن هشام که متوفی سال ۲۱۸ هـ ق می‌باشد، این کتاب را تهذیب نموده و آن را با یک واسطه که زیاد بن عبدالله البکائی باشد نقل می‌کند و آن را سیره رسول الله(ص) نام نهاده است.

عبدالملک بن هشام که در واقع یکی از راویان طبقه دوم سیره ابن اسحق است، به زعم خود اخبار و اشعاری که ارتباطی با حیات پیامبر(ص) نداشت را حذف نموده است. نکته جالب توجه اینکه اخبار مربوط به امام علی بن ابی طالب(ع) نیز حذف شده است.^۱ کتابی که مورد استفاده در این پایان نامه قرار گرفته است دو مجلد فارسی آن است که بدست رفیع‌الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه در قرن هفتم به فارسی برگردانده شده و توسط اصغر محمودی تحقیق و انتشار یافته است.

۲- واقدی؛ مغازی (متوفی ۲۰۷ هـ)

محمد بن عمر بن واقد معروف به واقدی مورخ معروفی است که حدود بیست اثر در تاریخ اسلام اعم از مغازی، سیره و طبقات را به او نسبت داده‌اند. گویا کتاب مغازی جزئی از کتاب بزرگ وی یعنی کتاب التاریخ و المبعث و المغازی باشد واقدی دست به تحقیق مفصلی راجع به مغازی پیامبر(ص) زده است و با رفتن به مناطقی

که در آنها نبرد صورت گرفته بود، آن مکانها را از نزدیک مشاهده نموده است.^۱ و با توجه به اخبار و روایات موجود، به بررسی غزوات و سرایای پیامبر(ص) پرداخته است. از آنجائی که کتاب وی در بردارنده مطالب نقادانه درباره جنگهای پیامبر(ص) است و سعد نیز یکی از افراد نظامی بوده و در این جنگها حضورداشت، مطالب این کتاب در این تحقیق به کرات مورد استفاده قرار گرفته و در مقایسه با دیگر کتب، تخصصی‌تر به نظر می‌رسد.

در این کتاب ابتدا با اشاره به سرایای رسول خدا (ص) به تفصیل به بحث درباره غزوات، خاصه بدر، احد و خندق و فتح‌مکه و حنین پرداخته است. این کتاب توسط دکتر محمود مهدوی دامغانی در سه جلد به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

۳- نصر بن مزاحم منقری؛ وقعه الصّفین (متوفی. ۲۱۲هـ)

این کتاب یکی از تک نگاریهایی است که توسط نصر بن مزاحم نگاشته شده وبصورت اختصاصی به جنگ صفین پرداخته است. در این کتاب به زمینه‌های جنگ، اصل ماجرای جنگ و رایزنی‌ها و داستان حکمیت و پیامدهای آن و موضع اصحاب پیامبر(ص) در این رابطه اشاره شده است، خصوصاً نقش فعال هاشم بن عتبّه و موضع سعد بن ابی وقاص در آن کاملاً پرداخته شده است و می‌توان از عمر بن سعد هم که به سراغ پدر رفته، تا او را ترغیب به ورود به ماجرا کند، ردپائی یافت. البته در سلسله روات این کتاب عمر بن سعد نامی است که غیر از عمر بن سعد بن ابی وقاص است و آن شخص عمر بن سعد بن ابی‌الصید است.

این کتاب توسط عبدالسلام محمد هارون تصحیح و شرح شده است و آقای پرویز اتابکی آن را ترجمه نموده و تحت عنوان پیکار صفین چاپ شده است.

۴- محمد بن سعد کاتب واقدی؛ طبقات الکبری (متوفی ۲۳۰هـ)

این کتاب به سبک حدیثی تدوین شده است وی در این کتاب ابتدا به سیره پیامبر(ص) اشاره کرده و پس از آن به صحابه پرداخته و آن را در پنج طبقه دسته بندی نموده است و از آنجائیکه سعد بن ابی وقاص و خانواده وی از جمله کسانی بودند که از روزهای نخستین مطرح هستند بصورت وافی به آنها اشاره شده است و ما نیز در موضوعات مختلف در ارتباط با عملکرد سعد از این کتاب بهره بردیم. این کتاب نیز توسط مهدوی دامغانی ترجمه و انتشارات فرهنگ و اندیشه آنرا به چاپ رساند.

۵- ابن اعثم کوفی؛ الفتوح (متوفی نیمه اول قرن چهارم)

این کتاب در دو بخش تنظیم شده است. در بخش اول به دوره خلافت ابوبکر و عمر و عثمان می پردازد و فتوحات این دوره مثل فتوحات ایران و نبرد قادسیه و فتح آن مناطق به سرداری سعد و نقش هاشم بن عتبّه در این نبرد را شرح می دهد^۱ و در بخش دوم به آغاز خلافت علی (ع) تا شهادت امام حسین (ع) در واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری اشاره می کند^۲ و به وقایعی چون قتل عثمان و خلافت علی (ع) و جنگ های این دوره اشاره کامل دارد و به کرات در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفت. این کتاب توسط محمد بن احمد مستوفی هروی از محققان قرن ششم ه. ق. ترجمه و توسط طباطبائی مجد تصحیح و انتشارات علمی فرهنگی آنرا چاپ نموده است.

۶- ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری؛ اخبار الطّوال (متوفی. ۲۸۲هـ)

این کتاب از کهن ترین تاریخنامه های عمومی است که ضمن بیان روابط ایرانیان و اعراب به جنگ های قادسیه و نهاوند و نیز به جریان بیعت با علی (ع) و جنگ های این دوره و ضمن آن نقش هاشم بن عتبّه و شهادت وی اشاره دارد.

این کتاب نیز توسط احمد مهدوی دامغانی به فارسی برگردانده و توسط نشر نی منتشر شده است.

۷- تاریخ یعقوبی (متوفی. ۲۸۴ هـ)

یکی دیگر از کتابهای عمومی تاریخ یعقوبی در دو جلد است، در جلد اول این کتاب عمدتاً به تاریخ جهان پرداخته است. در جلد دوم به اخبار، احوال و روزگار رسول خدا(ص) و خلفا اشاره دارد. نکته قابل توجه گرایشهای شیعی او می باشد، چرا که ضمن بیان تاریخ خلفای راشدین و اموی و عباسی مطالبی نیز درباره ائمه(ع) دارد و به ماجرای صلح امام حسن(ع)، واقعه کربلای امام حسین(ع)، ذکر احوال و سیرت امامان شیعه پرداخته است و با احترام از آنها یاد می کند و در این پژوهش به صورت عمومی در قسمت های مختلف از آن استفاده شد.

این کتاب توسط مرحوم ابراهیم آیتی به فارسی ترجمه و توسط انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسیده است. یعقوبی کتاب دیگری دارد به نام «البلدان» که شهرهاست و در این پژوهش برای تبیین تاریخ بنای کوفه و بصره و محله های آن از این کتاب نیز استفاده شده است.

۸- محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل والملوک (متوفی. ۳۱۰ هـ)

طبری، مورخ، محدث، فقیه و مفسر بزرگ جهان اسلام است. کتاب تاریخ وی بصورت سالشمار اسلامی نگاشته شده است. گویا وی منابع فراوانی را در اختیار داشت و از آنها استفاده کافی برده است. اگرچه در این کتاب اخبار متناقض فراوان یافت می شود اما با کتابهای دیگری که وجود دارد و معاصر وی می باشند می توان تاریخ را بازسازی و بازنویسی نمود و خود وی نیز پاسخ چنین اشکالی را داده و متذکر شده که برای حفظ امانت آنچه را شنیده یا خوانده عیناً ذکر می کند و داوری را بر عهده پژوهشگر نهاده است.^۱ در مورد واقعه عاشورای سال ۶۱ نیز عین کتاب مقتل ابی مخنف را ذکر کرده

که یکی از منابع مهم واقعه کربلاست.^۱ شیوه وی به صورت حدیث است. این اثر از منابع مهمی است که درباره غزوات دوره رسول خدا(ص)، فتوحات زمان خلفاء و نبرد قادسیه و نیز جنگ صفین و واقعه کربلا در این تحقیق بهره برده شده است.

این کتاب ترجمه‌های گوناگون دارد. در این تحقیق هم از اصل نسخه عربی استفاده شد، و هم از نسخه ترجمه ابوالقاسم پاینده. این کتاب در قرن هفتم توسط ابن اثیر پالایش شد چراکه منبع مهم ابن اثیر تا اواخر قرن سوم تاریخ طبری بوده است و یک ترجمه منسوب به بلعمی وجود دارد به نام «تاریخ‌نامه» که در این تحقیق از آن کتاب نیز استفاده برده شده است.

۹- علی بن الحسین مسعودی؛ مروج الذهب (متوفی. ۳۴۶ هـ)

کتاب مروج الذهب مسعودی از دیگر کتب گرانسنگ است که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته است. در زمان وی دانش تاریخ، رشد قابل ملاحظه‌ای نموده و خود وی نیز گامهائی در این زمینه برداشت. درباره وقایع مهمی مثل بعثت، هجرت و جنگهای پیامبر(ص) و فتوح زمان خلفا بطور گذرا رد می‌شود و بیشتر به احوال و مسائل غیر نظامی می‌پردازد و به وقایع دوره خلفا، ماجرای شوری و بیعت با علی (ع) پرداخته است که نیز به کرات در موضوعات مختلف از آن بهره بردیم.

کتاب دیگری که از وی بجای مانده «التنبیه و الاشراف» است که کتاب «مروج الذهب» را کامل می‌کند. حدود چهل اثر را به وی نسبت می‌دهند.^۲ کتاب مروج الذهب در دو جلد و التنبیه و الاشراف در یک جلد ترجمه و توسط انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسیده است.

۱۰- ابن قتیبہ مروزی دینوری؛ «الامامہ و السیاسہ» (متوفی. ۲۷۶ھ)

وی از مورخان اهل سنت قرن سوم است و کتاب امامت و سیاست به وی منسوب است.^۱ در این کتاب به تشکیل شورای شش نفره توسط عمر، بیعت با عثمان، غائله کشته شدن عثمان و بیعت با علی (ع) و خودداری از بیعت توسط سعد و دوستانش برخورد می‌شود، این اثر در اصل تاریخ خلفاست که با بحث از جانشینی ابوبکر آغاز شده و تا کشته شدن امین عباسی ادامه پیدا می‌کند.

این کتاب توسط سید ناصر طباطبائی ترجمه و انتشارات ققنوس آنرا چاپ نموده است.

۱۱- بلاذری؛ انساب الاشراف (متوفی. ۲۷۹ھ)

احمد بن یحیی بلاذری نسب‌شناس بزرگ قرن سوم کتابی درباره تاریخ و انساب، تیره‌های عرب و مشاهیر آنها تا روزگار خودش به نام «انساب الاشراف» تنظیم نمود و در آن به شرح حال اشراف و خاندانهای عرب از جمله به خاندان ابی وقاص که یکی از تیره‌های بنی زهره هستند نیز به طور مفصل پرداخته شده است.

کتاب دیگر وی «فتوح البلدان» است که در مورد فتوحات نیز به آن مراجعه شده است. این کتاب درباره سیر فتح شهرها در قرون نخست اسلام می‌باشد.

دو ترجمه از کتاب فتوح وجود دارد که یکی از آنها ترجمه بخش ایران است که به قلم آذرتاش آذرنوش می‌باشد.

۱۲- ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، (متوفی. ۶۶۵ھ)

عزالدین عبدالحمید بن هبه اله بغدادی که معروف به ابن ابی الحدید می‌باشد، از شعرا و ادبای معتزلی و از نزدیکان ابن العلقمی وزیر معروف مستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی بود. اثر مشهور خود، یعنی شرح نهج البلاغه را به نام وی تالیف کرد که ضمن آن نهج البلاغه علی (ع) را شرح نمود.^۲ مطالب مورد استفاده ما در این پژوهش از این

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

کتاب بیشتر مربوط به شرح خطبه شفشقیه می باشد. که به طور مفصل به مسأله شورا پرداخته و موضع گیری سعد را مشخص می کند. این کتاب ترجمه کامل ندارد ولی دکتر محمود مهدوی دامغانی ترجمه خطب تاریخی آن را به عهده گرفته و به نام جلوه های تاریخ در نهج البلاغه به چاپ رسانده است.

غیر از این کتب که در ۱۲ شماره گذشت، کتابهای اصلی زیادی مورد استفاده قرار گرفته است از جمله اسد الغابه فی معرفه الصحابه ابن اثیر، الاصابه فی تمییز الصحابه ابن حجر، سفینه البحار قمی، الکامل فی التاریخ ابن اثیر، مقدمه ابن خلدون، اعیان الشیعه محسن امین النصب و النواصب محسن المعلم، الزام النواصب ابن صلاح بحرانی و کتب روائی اهل سنت و جماعت و کتب روائی شیعه مثل اصول کافی کلینی و ارشاد شیخ مفید که معرفی و نقد به اختصار آنها نیز، به طول می انجامید و به همین خاطر از معرفی تفصیلی آنها صرف نظر نموده و در آخر آنها را فهرست خواهیم نمود.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل مقدماتی:

کلیات و مفاهیم نظری

(نقش شخصیت و نخبگان در تاریخ)

نقش شخصیت در تاریخ

تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که ترقی، تعالی و فروپاشی هر مملکتی به نقش نخبگان و شخصیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی آن جامعه وابسته است و اندیشه و تفکر آنها در اجرای برنامه‌های سیاسی، اجتماعی و چگونگی تحقق خواسته‌های مردم به میزان تعیین‌کننده‌ای سرنوشت ساز و موثر است. بدیهی است نقش اینگونه شخصیتها را در ایجاد فرصتها و یا بهره برداری از فرصتهای موجود به هیچ روی نمی‌توان انکار کرد. بدین ترتیب می‌توان گفت شخصیتها و بزرگان عامل تحول تاریخ بوده‌اند. در اینجا سوالات متعددی مطرح می‌شود؛ از جمله اینکه ایشان این قدرت و نیرو را از کجا گرفته و منشا آن چه بوده است؟ و یا اینکه آنها تا چه اندازه در گردش چرخ تاریخ نقش موثری داشته‌اند؟ و...

اصولا نظرات متعددی در جواب این پرسشها در خصوص تاثیر گذاری آنها در تاریخ مطرح می‌شود. شهید مطهری ضمن غلط پنداشتن نظریه زیر می‌نویسد: «عده‌ای معتقدند تاریخ را نوابغ به حرکت در آورده و حتی جهت تاریخ را آنها انتخاب کرده‌اند و هر طور دلشان خواسته تاریخ را ساخته‌اند، اندیشه و فکر آنها بوده که جامعه بشری این طور که هست باشد و همانها بوده‌اند که تاریخ را ساخته‌اند. معمارهای این ساختمان بزرگ، همان یک عده مردم نابغه بوده‌اند. در هر ملتی یک یا چند نابغه وجود دارد که تاریخ آن ملت را نوشته‌اند. مثلا فرانسه را ناپلئون ساخته، و روسیه را لنین بوجود آورده، روسیه ساخته‌دست لنین است به این معنا که اگر لنین نبود روسیه‌ای در کار نبود؛ و هر ملتی همین طور است.»^۱

در این نظریه نقش شخصیت‌های مهم تاریخی در ایجاد و تحول تاریخ بصورت اغراق آمیز مطرح شده است و عوامل دیگر کاملاً مورد انکار قرار گرفته است. در صورتی که اگر دیگر عوامل همانند افراد جامعه، شرایط اقتصادی، مختصات جغرافیایی و... حضور

نداشتند، قطعاً نوابغ و شخصیت‌های مهم تاریخی نمی‌توانستند کاری را صورت دهند. و در اینجاست که باید گفت نمی‌توان نقش دیگر عوامل را نفی نمود.

آنچه که باید به آن اشاره نمود، اینکه: نوابغ موثرند به این معنا که همه افراد بشر موثرند، زیرا آنها شریک در اجتماعند، و اگر ملتها و افراد نبودند مسلماً نوابغ بدون بازو بوده و نمی‌توانستند خود را بروز داده و کاری انجام دهند. پس نه آنها در واقع جهت تاریخ را انتخاب کرده‌اند و نه ملتها هیچ نقشی نداشته‌اند. اگر هنگامیکه نابغه ظهور می‌کرد، افرادی نبودند که اراده او را اجرا نمایند و طرح او را به مرحله عمل در آورند آیا کاری انجام می‌شد؟ بنابراین نظریه بعدی می‌گوید «نوابغ آندسته از افراد هستند که طبیعت جامعه و قوانین حاکم بر آن را بهتر از دیگران می‌شناسند و همان کاری که نوابغ علم و صنعت در زمینه علوم انجام می‌دهند، این گروه نیز در جامعه انجام می‌دهند.

کار نوابغ صنعت جز این نیست که طبیعت را بخوبی می‌شناسند، راه مهار و هماهنگ ساختن آنرا بهتر از دیگران می‌دانند، و اگر چنین شناختی از طبیعت نداشتند، چنین موفقیت درخشانی نصیب آنها نمی‌گشت.^۱

نوابغ تاریخ هم نبوغشان در این است که بهتر از دیگران طبیعت جامعه را شناخته و خود را با طبیعت جامعه هماهنگ کرده‌اند. و توانسته‌اند نیروهای نهفته در آن را به استخدام خود درآورده و به نیروهای متفرق وحدت بخشیده و میان قوای پراکنده حلقه اتصالی بوجود آورند و آنرا در مسیر تکامل بسیج نمایند.

حتی پیامبران که بالاتر از نوابغ قرار گرفته‌اند و علم و آگاهی آنان مربوط به مقام وحی است، کارشان بهره برداری از نیروهای نهفته در طبیعت جامعه است، چیزی که هست نوابغ، گاهی آن نیروها را در مسیر صحیح و گاهی آنرا در مسیر غلط رهبری می‌کنند ولی پیامبران آنها را در مسیر صحیح قرا می‌داده‌اند. مثلاً حضرت رسول (ص) ظهور می‌کنند، قطع نظر از مساله وحی، او نابغه است، یعنی بهتر از دیگران زمان و جامعه خودش

رامی شناسد، و میدانند راهی که باید از آن راه مردم را نجات داد، چه راهی است. چیزی را که او می فهمد دیگران نمی فهمند. از یک هوش بیشتر و از اراده و تصمیمی برخوردار است، به علاوه یک سلسله صفات دیگر مثل خُلق عظیم «انک لعلی خلق عظیم»^۱ یک سلسله خصلتها که در جذب نیروهای دیگر تاثیر دارد.

گذشت، ایثار، فداکاری، تقوا و پاکی، مجموع اینها که در یک فرد جمع شود میتواند ناگهان نیروهای نهفته تاریخ را که یا خفته اند و یا اگر حرکتی دارند در جهت ضد تکامل تاریخ است، بیدار کند. مردم زمان او یکدیگر را غارت می کنند، به خاطر عصبیتها با یکدیگر جنگ و نزاع می کنند. او نیروهای خفته را بیدار می کند، نیروهایی را که جهت انحرافی دارند در جهت اصلی می اندازد.^۲

آن گروه که نوابغ را جزء تنها نیروهای محرک تاریخ می دانند و نقش دیگر نیروها را نفی می کنند، بطور مسلم یک نظریه نادرستی را القاء می کنند. حتی پیامبر(ص) ان نیز که بالاتر از نوابغ می باشند، هرگز به مردم نمی گفتند که شما بروید در خانه هایتان بنشینید و تنها من هستم که با معجزه های خود همه کارها را انجام می دهم، بلکه کار آنها در راستای احتیاجات جامعه بوده است. اگر بر ضد احتیاجات باشد اصلاً او نابغه نیست، و اصولاً نبوغ اینست که احتیاجات را خوب تشخیص می دهد. و نیز معنایش این نیست که مردم هیچ کاره اند، «فانذهب انت و ربک فقاتلا انا هیئنا قاعدون»^۳ به مردم نگفت: «شما بروید در خانه بنشینید من که نابغه هستم بجای شما می روم همه کارها را انجام می دهم». برعکس، این منطق را رد کرد، گفت خود شما هستید که مسئول هستید و باید مجاهد باشید، یعنی نیروهای تاریخ را در جهت تکاملی تاریخ به حرکت در آورد.^۴

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که نقش نوابغ ممکن است گاهی منفی باشد و نوبغ خود را در جهتی صرف کند که مصالح ملت در آن متصور نباشد. استاد مطهری در این مورد در کتاب فلسفه تاریخ می نویسد:

«نقش نوابغ در تغییر تاریخ لزومی ندارد که در جهت تکامل تاریخ باشد. یا تکامل در هرجهت باشد. همان معاویه از جنبه های سیاسی قدرت فوق العاده ای بود که شاید اگر اونمی بود یا آدم ضعیفی بجای او می بود اوضاع جور دیگری بود. قهرا این جور است ولی این نابغه ها اغلب از یک جهت نابغه هستند. اسکندر نابغه ای است که فقط در امر نظامی نابغه است. نادر هم همینطور است. نادر یک نابغه نظامی است، آنهم فقط در کار سپاهی گری. دراداره مملکت که از حد عادی هم منحط تر بود، آدمی بود که به همان نسبت که در کار نظامی گری قوی بوده، در کار مدیریت مملکت مرد منخط و پستی بوده است، خیلی هم فضاحت راه انداخت.»^۱

بنابراین در یک نگاه می توان دریافت که در تاریخ سیاسی و نظامی جوامع بشری همواره وجود قشر نخبگان در جهان سیاست و جامعه سیاسی امری اجتناب ناپذیر است. توانائی و تحرک این قشر بستگی دارد به اینکه تا چه اندازه قشرهای میانی و پائین جامعه را بتواند به خدمت در آورده و متوجه خود سازد.

اگر تاریخ را انباشته از افراد نخبه بدانیم، پس همواره جوامع بشری شاهد گروه های جدیدی از نخبه گان که دارای پویائی و تحرک بیشتری هستند می باشد. نخبگان همواره با هم در حال رقابت هستند و تاریخ چیزی جز دفن یک قشر نخبه و پیدایش نخبگان جدید نیست.

نکته دیگر اینکه نخبگان دارای تنوع و گوناگونی وسیع بوده و از دیرباز تا کنون در جوامع بشری بروز و ظهور یافته اند و آنها با یکدیگر یا در تضاد و رقابت بوده اند یا با همزیستی مسالمت آمیز با یکدیگر یک نوع خاصی از تاریخ را ورق می زدند.

استاد شهید مطهری در کتاب جامعه و تاریخ خود در مورد نقش شخصیت در تاریخ چنین می‌گوید: بعضی ادعا کرده‌اند که «تاریخ جنگ میان نوابغ و افراد عادی است» یعنی همواره افراد عادی و متوسط طرفدار وضعی هستند که به آن خو گرفته‌اند، و نوابغ خواهان تغییر و تبدیل وضع موجود به وضع عالیتر هستند. «کارلایل» مدعی است که تاریخ با نوابغ و قهرمانان آغاز می‌شود. نقطه مقابل این نظریه که مدعی است: «تاریخ را شخصیت‌ها بوجود می‌آورند» نظریه دیگری است که درست عکس آنرا می‌گوید، مدعی است تاریخ شخصیت‌ها را بوجود می‌آورد، نه شخصیت‌ها تاریخ را، یعنی نیازهای عینی اجتماعی است که شخصیت را خلق می‌کند.

از زبان منتسکیو گفته شده است: «اشخاص بزرگ و حوادث مهم نشانه‌ها و نتایج جریان‌های وسیعتر و طولانی‌تری هستند.» و از زبان هگل: «مردان بزرگ آفریننده تاریخ نیستند، قباله‌اند» مردان بزرگ «علامت» اند نه «عامل».

از نظر منطق افرادی که مانند دورکیم «اصاله الجمعی» می‌اندیشند و معتقدند افراد انسان مطلقاً در ذات خود فاقد شخصیت اند، تمام شخصیت خود را از جامعه می‌گیرند. کسانی که مانند مارکس علاوه بر آنکه جامعه‌شناسی انسان را کار اجتماعی وی می‌شمارند و آنرا مقدم بر شعور اجتماعی تلقی می‌کنند، یعنی شعور افراد را مظاهر و جلوه گاه‌های نیازهای مادی و اجتماعی می‌دانند، از نظر این گروه، شخصیت‌ها، مظاهر نیازهای مادی و اقتصادی جامعه‌اند.^۱

در اینجا نظریه سومی مطرح است که مارکسیسم به آن گرایش دارد و یک نوع تفریط‌گرایی و انکار اصالت انسان و نبوغ افراد فوق العاده است.

مارکسیسم در حرکت تاریخ به عوامل زیستی، و استعداد‌های نهفته در بدن انسان توجه ندارد و وجود نابغه را محصول شرایط تولیدی می‌انگارد و از آنجا که مارکسیسم، استقلال را از انسان سلب می‌کند اندیشه نابغه را نیز از طریق اقتصادی توجیه

می‌کند، و می‌گوید: چون نابغه و غیر نابغه هر دو در یک شرایط اقتصادی خاصی زندگی می‌کنند، از این جهت نابغه جز این نمی‌تواند فکر کند، مطلبی است که پایگاه طبقاتی به او الهام کرده است.^۱

عوامل بروز استعدادهاى خاص

بر خلاف افراد انسان که احیانا از نظر استعدادها، تفاوتهاى از زمین تا آسمان دارند، نوابغ افراد استثناى هر جامعه‌اند. افراد استثنائى که از قدرت خارق العاده‌ای از نظر عقل یا ذوق یا اراده و ابتکار برخوردارند هر گاه در جامعه‌ای پدید آیند آن جامعه را از نظر علمى و فنى، یا از نظر اخلاقى، یا از نظر سیاسى، یا از نظر نظامى جلو می‌برند. کارلایل فیلسوف معروف انگلیسى که کتاب معروف «قهرمانان» (الابطال) را نوشت و از رسول اکرم آغاز کرد، چنین نظریه‌ای دارد.

از نظر کار لایل در هر قومى یک یا چند شخصیت تاریخی جلوه گاه تمام تاریخ آن قوم است و به عبارت صحیحتر تاریخ هر قوم جلوه گاه شخصیت و نبوغ یک یا چند قهرمان است. مثلا تاریخ اسلام جلوه گاه شخصیت رسول اکرم(ص) است و تاریخ جدید فرانسه جلوه‌گاه شخصیت ناپلئون و چند نفر دیگر و تاریخ شوروى جلوه گاه شخصیت لنین. شخصیت تنها در موردی می‌تواند استعداد خود را ظاهر سازد که در اجتماع موقعیت لازم برای بروز آن استعداد را بدست آورد.

در مورد عوامل بروز استعدادها چندین نظریه وجود دارد:

یکی از آن نظریه‌ها اینکه شخصیت این قهرمانان صرفا معلول جریانهای طبیعى و موروثى است و شرایط اجتماعى و نیازهای مادى نقشی در آفرینش این شخصیتها ندارند. در حقیقت این نظریه مدعى است که اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه فاقد ابتکار و قدرت پیشروى و پیشتازى‌اند. چنانچه افراد جامعه همه از این دست باشند، هرگز کوچکترین تحولی در جامعه پدید نمی‌آید. ولی یک اقلیت با نبوغى خدادادى که در جامعه پدید می‌آیند ابتکار به

خرج می دهند و طرح می ریزند، تصمیم می گیرند، سخت مقاومت می کنند، مردم را در پی خود می کشانند و به این وسیله دگرگونی بوجود می آورند.^۱

دیدگاه ویلفردو پاره تو^۱ در خصوص نخبگان

اصطلاح نخبه (Elite) که از کلمه Eligire به معنای «انتخاب» و یا «انتخاب کردن» مشتق شده است، در مفهوم ابتدائی برای بیان کیفیت کالاهائی به کار برده می شود که دارای مرغوبیت و برتری خاصی نسبت به سایر کالاهای مشابه بوده اند. در قرون هیجدهم و نوزدهم میلادی، نخبه به گروههایی از افراد جامعه که جایگاه یا مقام و منزلت سیاسی، اجتماعی و یا روحانی ویژه ای داشتند، یعنی کشیشان و الامقام، ماموران عالیرتبه دیوانی، اشراف زادگان و فرماندهان نظامی، اطلاق می شد.

نظریه نخبه گرائی از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در اروپا و امریکا در نوشته های سیاسی - اجتماعی محققان با گسترده گی مطرح شد و در سالهای بین دو جنگ جهانی متاثر از نظرات پاره تو و موسکا، تمامی مراکز آموزشی و تحقیقاتی ایتالیا را دربرگرفت.^۲

پاره تو اعتقاد دارد که انسانها ذاتا نامساوی خلق شده اند و از لحاظ جسمی و روحی باید دیگر کاملاً فرق می کنند. بدین ترتیب می توان گفت که پاره تو دارای اندیشه های قدیمی ایتالیائی و شدیداً متاثر از افرادی چون نیکولو ماکیاویل است. ماکیاویل سیاستمدار برجسته ایتالیائی و اولین نظریه پرداز سیاسی است که از ارزشهای مذهبی و فئودالی قرون وسطی فاصله گرفت و پیشنهادهائی برای به کارگیری ابزارهای مناسب کسب و حفظ قدرت ارائه داد. وی به حکومت داران توصیه می کند که در مواقع اضطراری و بحران، خلق و خوی حیوانات و سرشت انسانی را انتخاب کنند؛ یعنی «حق انسانی و قهر حیوانی».

²V.pareto

ماکیاول معتقد بود که صحن اجتماع، ناشی از دو عنصر بخت و اقبال و عمل آن است و ثبات و دوام جوامع سیاسی یا اضمحلال آنها بستگی به این دو عنصر دارد. یعنی هر چه حوزه بخت و اقبال که حوزه انفعال است گسترده تر باشد، امکان فروپاشی بیشتر است و هر چه حوزه عمل گسترده تر شود، امکان ثبات بیشتر. دانشمند و عالم سیاسی کسی است که حوزه بخت و اقبال را تحت اختیار در آورد. به همین ترتیب پاره تو نیز انسان را اصولاً موجودی بدسرشت می داند که عواطف، احساسات و غرایز او را به این سو و آن سومی کشاند. در حقیقت همین احساسات و غرایز است که زیر بنای رفتارهای سیاسی راتعیین می کند و بقیه رو بناست.

پاره تو برای اینکه بتواند برای هر فرد در رابطه با خصوصیات او ارزشی مناسب با وضعیت کمی اش قایل شود، تمام رفتارهای انسان را در یک جدول ارزشی از صفر تا ده در نظر می گیرد. و به هر فرد نمره ای می دهد که توجیه کننده صلاحیت اوست. بدین نحو، به فردی که در بخش کاری خود کارشناس زده است، نمره ده و به یک ابله و یا بازنده نمره یک داده خواهد شد. در این ارزیابی فرقی نمی کند که این افراد مقام و شان اجتماعی بالایی داشته باشند یا نه و مشاغل و فعالیت های آنها از پرستیژ یکسان و مشابهی در جامعه برخوردار باشد یا نباشد. تاجری که بخاطر زیرکی و تلاش طاقت فرسا در طی سالیان متمادی موفق به اندوختن سرمایه قابل توجهی شده همان نمره را خواهد گرفت که یک سارق با دستبرد حساب شده به بانکی یک شبه ره صد ساله پیموده و سرمایه دار شده است. در هر حال افرادی که از نمره بالائی بهره مند می شوند، صرف نظر از اینکه در چه بخش سیاسی و اقتصادی فعال باشند، دارای سرشت برگزیده ای می باشند.

بدین ترتیب نخبه فردی خواهد بود که در وجودش نوعی قابلیت فوق العاده نهفته باشد. پاره تو می نویسد: «بدین ترتیب ما می خواهیم کسانی را در یک طبقه جا بدهیم که

بالاترین ویژگیها را در حوزه فعالیت خودشان ارائه میدهند. این افراد را مایلم گروه یا طبقه نخبه بنامم»^۱

پاره تو معتقد است افرادی که متأثر از بقایای مجموعه‌ها هستند در برابر هر گونه تغییر و تحول جدید واکنش نشان می‌دهند آنها با تمام امکانات تلاش می‌ورزند سامان حاکم بر جامعه و نهادهای اجتماعی مستقر را پاس دارند و برای دستیابی به اهداف خودحتی از به کارگیری زورابایی ندارند، این چنین افرادی شجاع و مرد جنگند، پاره تو این افراد را شیر می‌نامد.

«آن گروه و دسته از نخبگان که می‌توانند قدرت را به چنگ آورند، دارای وزنه سنگینی از عناصر شیر صفت هستند و شجاعت حمله به مناسبات پوسیده کهن را دارند»^۲

پاره تو جامعه را به دو طبقه تقسیم می‌کند: یکی طبقه پایینی، یعنی طبقه غیر حاکم، و دیگری طبقه بالایی، یعنی طبقه نخبه که این طبقه خود به دو گروه الف: نخبگان حاکم و ب: نخبگان غیرحاکم تقسیم می‌شوند. درباره ترکیب طبقاتی جامعه، تاکید پاره تو عمدتاً بر تمایزی است که در هر جامعه میان نخبگان حکومت‌گران و نخبگان حکومت شونده وجود دارد و بدین‌علت نیز هیچگاه حاضر نیست تکثر گرایی نظامهای دموکراتیک را بپذیرد.

گروه نخبه‌ای که در مقابل بحرانهای داخلی و خارجی احساس ضعف کند، مجبوراست برای حفظ قدرت، افرادی را از طبقه محکوم - توده‌ها - به درون خویش بپذیرد که طرفدار اعمال زور باشند و بتوانند به مقابله با تهدیدات درون جامعه‌ای و بیرونی بپردازند. بدین ترتیب گروه جدیدی از نخبگان - یعنی نخبگان محافظه کار شکل می‌گیرد و در نهایت گردش ادواری از نو شروع می‌شود.

به اعتقاد پاره‌تو، وجود تعارض منافع بین طبقات صدرنشین و پایینی، با حرکت دائمی و متقابل از پایین به بالا و از بالا به پایین کاملاً ملازمت دارد. صدرنشینها مجبورند برای ادامه حیات خویش از پایین نشینان خود نیرو بگیرند و در نهایت گروه نخبه

مجبور است دیریازود شکست خود را بپذیرد. چون هر جامعه‌ای لزوماً گردش دائمی از پایین به بالا دارد، در نتیجه هیچ گروه نخبه‌ای نمی‌تواند جاودانه باقی بماند. بدین دلیل پاره‌تواریخ را «گورستان اشرافیتها» می‌داند.^۱

جمع بندی

نظریه نخبه گرایی بر این اساس استوار است که در هر جامعه‌ای افرادی هستند که به علل و انگیزه‌های متفاوت از موقعیت برجسته‌ای برخوردارند و در سازمانهای مختلف سیاسی، نظامی و اجتماعی نقش تعیین کننده‌ای در تصمیم‌گیری بازی می‌کنند. بدین ترتیب اصطلاح نخبگان در مورد کسانی مورد نظرماست که در یک جامعه دارای شأن والایی هستند، و قابلیت تأثیر گذاری در جامعه را دارا می‌باشند.

مطالعه نخبگان از چند لحاظ ثمربخش است. حجم آنان، تعداد گروههای مختلف نخبه، رابطه آنان با یکدیگر و با گروههایی که قدرت سیاسی را در دست دارند از جمله مهمترین امور است که در هنگام تمیز میان انواع مختلف جوامع و توزیع تغییراتی که در ساختار اجتماعی رخ می‌دهد باید مورد ملاحظه قرار گیرند.

ضمن اینکه نظریه‌های مختلف را بیان کردیم، در این پژوهش با استمداد از نظریه نخبگان پاره‌تو به‌عنوان نظریه منتخب که تأثیرگذاری نخبگان را در جامعه غیر قابل انکار می‌داند، به دنبال این حقیقت هستیم که برجستگی نقش خاندان ابی وقاص را در صدر اسلام به دقت بررسی کرده و نقش آنها را توصیف و تحلیل نمائیم.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

بخش اول

(نسل اول این خاندان)

سعد بن ابی وقاص

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل اول

سعد در دوران مکی

مدخل

صحابه^۱ رسول خدا(ص) کیست؟

از آن جایی که سعد به عنوان صحابه رسول خدا(ص) شناخته می‌شود و اهل تسنن وی را از عشره مبشره می‌دانند همانطوری که ابن اثیر صاحب اسد الغابه آورده که وی یکی از ده نفر صحابه‌ای است که پیامبر(ص) به آنان بشارت بهشت داده و یکی از شش نفر اصحاب‌شوری است و از عمر بن خطاب نقل کرده است که رسول خدا(ص) هنگام وفات از آنان راضی بوده به همین خاطر آنها را برای شوری انتخاب کرد.^۲ البته باید دید که با توجه به معیارهای موجود این قول چه قدر می‌تواند صحت داشته باشد.

صحابه از دیدگاه قرآن

بعد از فتح قلاع بنی‌نضیر و به دست آوردن غنائم بسیار توسط مسلمانان آیات زیر نازل شد. «للفقراء المهجرین الذین اخرجوا من دیرهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصدقون (۸) و الذین تبوءوا الدار و الایمن من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون (۹) و الذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لأخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم (۱۰)»^۳

:

:

()

()

[]

()

ترجمه آیات:

این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل الهی و رضای او را می طلبند، و خدا و رسولش را یاری می کنند، و آنها را استگویانند. (۸)

و برای کسانی که در دارالهجره (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان، قبل از مهاجران، مسکن گزیدند، آنها کسانی را که به سويشان هجرت کنند دوست می دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند، و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیداً فقیر باشند، کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش باز داشته رستگاراند. (۹)

و کسانی که بعد از آنها آمدند و می گویند: پروردگارا! ما و برادریمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مومنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی. (۱۰)

مهاجر، انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام از دید قرآن:

این آیات ادامه بحث آیاتی است که پیرامون مصارف ششگانه فیء (اموال و غنائمی که از غیر طریق جنگ عاید مسلمین می شود) می باشد، و در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مسکین ها و ابن السبیل ها و بیش از همه تفسیر ابن السبیل است، چرا که بیشترین رقم مسلمانان مهاجر را در آن روز آنها تشکیل می دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند اما به خاطر مهاجرت تهیدست شده بودند.

در اینجا سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در اخلاص و جهاد و صدق خلاصه می شود. نخست مسأله ابتغاء فضل خدا و رضای او را مطرح می کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس، بلکه جلب خوشنودی پروردگار و ثواب او بوده است.

بنابراین فضل در اینجا به معنی ثواب است، و رضوان همان خوشنودی پروردگار است که مرحله والاتری از تمنای ثواب می باشد، همانگونه که در آیات متعددی از

قرآن نیز به همین معنی آمده، از جمله در آیه ۲۹ سوره فتح در آنجا که اصحاب رسول الله(ص) را با این عبارت توصیف می‌کند «تَرِيهْم رُكْعًا سَجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا» (آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که فضل خدا و رضای او را می‌طلبند).

حتی تعبیر به فضل ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می‌دانند که استحقاق ثوابی بیاورد، بلکه ثواب را یک انعام الهی می‌شمرند! جمعی از مفسران فضل را در اینجا به معنی رزق و روزی دنیا تفسیر کرده‌اند چرا که در بعضی از آیات دیگر قرآن نیز به همین معنی آمده، ولی با توجه به اینکه مقام، مقام بیان اخلاص مهاجران است این معنی مناسب نیست، بلکه مناسب همان پاداش الهی است. البته این احتمال بعید نیست که فضل اشاره به نعمت‌های جسمانی بهشت باشد و رضوان به نعمت‌های معنوی و روحانی. ولی هر چه هست مربوط به آخرت است نه دنیا. دیگر اینکه آنها پیوسته در خدمت حق و یاری رسول او هستند و لحظه‌ای از جهاد در این راه دست بر نمی‌دارند.

به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده‌اند و در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می‌کند، هم در دعوی ایمان صادقند، هم در ادعای محبت به رسول خدا(ص)، و هم در زمینه طرفداری از آیین حق.

ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر(ص)، در زمان نزول این آیات است، ولی می‌دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعداً تغییر مسیر دادند و خود را از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ‌جمل را در بصره و صفین را در شام روشن ساختند، و در برابر خلیفه رسول الله(ص) که به اتفاق مسلمین لازم‌الاطاعه بود قیام کردند، و خون‌های هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند و افراد دیگری مانند آنها.

صحابه از دیدگاه اهل سنت

دانشمندان اهل سنت معمولاً معتقدند که همه یاران پیامبر(ص) پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند.

معروف در میان علما و دانشمندان اهل سنت این است که صحابه رسول الله(ص) دارای این امتیاز خاص بر افراد دیگر امت هستند که همگی پاک و پاکیزه‌اند، و از آلودگی‌ها بدورند و ما حق انتقاد از هیچیک از آنها را نداریم، بدگویی از آنها مطلقاً ممنوع است، حتی به گفته بعضی موجب کفر می‌شود! و برای اثبات این مقصود به آیاتی از قرآن مجید استناد کرده‌اند، از جمله آیات آخر سوره فتح که می‌گوید: خداوند به کسانی از آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده‌است.

همچنین به آیه ۱۰۰ سوره توبه که بعد از ذکر عنوان مهاجرین و انصار می‌گوید: «رضی الله عنهم و رضوا عنه» خداوند از آنها خوشنود و آنها نیز از خداوند خشنود شدند.^۱ بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه نقل کرده‌اند که «حمید بن زیاد» می‌گوید: نزد «محمد بن کعب قرظی» رفتم و به او گفتم درباره اصحاب رسول خدا(ص) چه می‌گویی؟ گفت: جمیع اصحاب رسول الله(ص) در بهشتند، اعم از نیکوکار و بدکار و گناهکار! گفتم این سخن را از کجا می‌گویی؟ گفت: این آیه را بخوان «و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار...» تا آنجا که می‌فرماید: «رضی الله عنهم و رضوا عنه» سپس گفت: اما درباره تابعین شرایطی قائل شده و آن این است که آنها باید در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند. فقط در این صورت اهل نجاتند و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند.^۲

در تفسیر آیات ۸ تا ۱۰ سوره حشر نیز بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از مهاجران و انصار و تابعین در آیات فوق آمده باز اصرار دارند که

همه صحابه را بدون استثنا پاک و منزّه بشمرند و کارهای خلافی که احیاناً در زمان خود پیامبر (ص) یا بعد از وی از بعضی از آنان سرزده را با دید اغماض بنگرند و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند. در حالی که آیات فوق پاسخ دندان شکنی به این افراد می دهد، و ضوابط مهاجران و تابعین را دقیقاً معین می نماید.^۱

صحابه از دیدگاه عقل، شیعه، تاریخ

شیعه با توجه به روایات و احادیثی که از اهل بیت (ع) وارد شد و با استناد به بنای عقلا دیدگاه متفاوتی در مورد صحابه داشته و معتقدند جمله «رضی الله عنهم و رضو عنه» در آیه ۱۰۰ سوره توبه، تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار «الذین اتبعوهم باحسان» قرار گرفته که مفهومی شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می کنند. همانگونه که تابعان اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می شوند، عین همین مطلب درباره صحابه نیز صادق است زیرا در آیه آخر سوره فتح، اسلام را مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یکروز این عنوان از آنها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت و به تعبیر دیگر تعبیر به احسان هم در مورد تابعان است و هم در مورد متبوعان بنابراین هر کدام از این دو خط احسان را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.^۲ حکم آیه ۱۰۰ سوره توبه شامل تابعین هم می شود و منظور از تابعین تمام کسانی هستند که از روش مهاجرین و انصار نخستین، و برنامه های آن پیروی می کنند.

تعاریف و تعبیر و قضاوت های گوناگونی در مورد صحابه وجود دارد اما می توان به شرح زیر خلاصه کرد که کسی صحابه پیامبر (ص) شناخته می شود که مصاحبت طولانی با پیامبر (ص) داشته، مطیع ایشان باشد، در ماجراها و وقایع گوناگون مثل جنگ، با

()

()

پیامبر(ص) همراهی داشته باشد و تا هنگام مرگ اوصاف مذکور را دارا باشد. به همین خاطر سعد بن ابی وقاص با تعاریف گوناگونی که وجود دارد در زمان پیامبر(ص) عملکردی از خود نشان داده است که به عنوان یکی از صحابه پیامبر(ص) شناخته می شود اما آیا بعد از رحلت پیامبر(ص) و همچنین در قیامت به عنوان صحابه وارد بهشت می شود و یا خیر جای بحث دارد.

از ابوالبختری نقل شده که روزی اشعث بن قیس و جویربن عبدالله بجلی نزد سلمان آمده و در اطراف مدائن در اطای حصیری بر او وارد شدند. بعد از سلام و تحنیت بر او، گفتند: آیاتو سلمان فارسی هستی؟ گفت: بلی. گفتند: تو صاحب رسول خدا(ص) هستی؟ گفت نمی دانم. آن دو به شک افتاده، گفتند: شاید آنکه ما می خواهیم او نیست. آنگاه سلمان بدانان گفت: من مقصود شما و همانم که در پی او هستید: من رسول خدا(ص) را دیده و با او نشسته ام؛ اما صاحب (مصاحب) او کسی است که با آن حضرت وارد بهشت می شود.^۱ با این حال در جهان اهل سنت از وی به عنوان صحابه قابل احترام پیامبر(ص) نگریسته و از او به نیکی یاد می کنند. اما در میان شیعیان پس از اینکه در شورایی شش نفره تمایل به عثمان داشت و همچنین پس از بیعت مردم با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) با ایشان بیعت نکرده و همراهی نمی کند و همچنین در فاجعه عاشورای سال ۶۱ هـ. ق عمرپسر سعد بن ابی وقاص سردار لشکر آل ابی سفیان و آل زیاد است که امام حسین (ع) رابه شهادت رساندند. دیدگاه منفی نسبت به سعد ابی وقاص پیدا کرده و از وی به نیکی یاد نمی کنند.

گفتار اول: پیشینه خانوادگی و شغل سعد

۱- نسب سعد بن ابی وقاص

در خاندان ابی وقاص افراد زیر در تاریخ اسلام نقش ایفا کردند:

«سعد بن ابی وقاص»، عتبه بن ابی وقاص، عمیر بن ابی وقاص، هاشم بن عتبه بن ابی وقاص معروف به مرقال و عمر بن سعد ابی وقاص و... که برای جلوگیری از تطویل کلام به آنان نخواهیم پرداخت.

سعد پسر مالک معروف به «سعد بن ابی وقاص» است. ابی وقاص پسر وهیب بن عبد مناف بن زهره است. مادرش حمنه دختر سفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است.^۱ لذا نسب سعد از ناحیه پدر به بنی زهره و از ناحیه مادر به بنی امیه منتهی می شود.

دسته ای در نسب سعد شک داشته و او را می آزدند. چنانکه روزی سعد نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله... من کیستم؟ فرمود: «تو سعد پسر مالک پسر وهیب پسر عبد مناف پسر زهره ای. کسی که جز این بگوید، خدا او را لعنت کند».^۲

ابن سعد از جابر بن عبدالله نقل می کند، پیامبر (ص) نشسته بود؛ سعد بن ابی وقاص نزد پیامبر (ص) آمد و پیامبر (ص) فرمود: «این دایی من است و هر کس را دایی او پرورش می دهد» آیین سخن پیامبر (ص) اشعار بر این دارد که آمنه مادر حضرت محمد (ص) از قبیله بنی زهره است و سعد نیز از همین قبیله است و این تعبیر پیامبر (ص) نشان دهنده لطف و محبتی است که آن حضرت به یاران خویش داشت. کنیه سعد

«ابواسحاق» است. سعد ابن وقاص را پسری بود اسحاق نام که کنیه سعد از نام اوست و در کودکی درگذشت.^۱

۲- شغل سعد بن ابی وقاص

شغل سعد در دوران جاهلیت تیرتراشی بود. اما اینکه شغل پدر وی چه بوده و چگونه زندگی می‌کرد و در این دوره یعنی دوره بعثت زنده بوده یا خیر منابع دسته اول ساکت می‌باشند و سعد در این زمان هفده سال سن بیشتر نداشت، ابن رسته در اطلاق النقیسه می‌نویسد: «ابوطالب عطفروش بود و گاهی اوقات شیر می‌فروخت. ابوبکر صدیق و عثمان و طلحه شغل بزازی داشتند و سعد بن ابی وقاص تیرتراش و برادرش عتبه بن ابی وقاص نجار...»^۲ و بعید نیست که با توجه به روحیه نظامی‌گری که داشت این روایت تاریخی بر تیر تراش بودن وی درست باشد.

گفتار دوم: بعثت پیامبر(ص)

۱- دعوت سرّی

پیامبر گرامی(ص)، سه سال تمام به دعوت سرّی پرداخت و در این مدت به جای توجه به عموم مردم به فرد سازی عنایت نمود. مصالح وقت ایجاب می‌کرد که او دعوت خود را آشکار نسازد و با تماس‌های سرّی، گروهی را به آیین خود دعوت نماید و همین دعوت سرّی بود که توانست جمعی را به آیین توحید جلب کند و با پذیرش آنان روبرو گردد. تاریخ، نام این شخصیت‌ها را، که در این مقطع از رسالت به آیین او گرویده‌اند؛ یادآور شده‌است.

یعقوبی می‌نویسد: از عمر و بن عسبه سلمی روایت شده که گفت: در آغاز بعثت که داستان رسول خدا(ص) را شنیدم نزد او شرفیاب گشتم و گفتم: امر خویش را برای من توصیف کن! پس امر رسالت خود و آنچه را خدا او را بدان مبعوث کرده بود، برای من توصیف کرد، گفتم آیا کسی هم در این امر تو را پیروی کرده است؟ گفت: آری، زنی و کودکی و غلامی. مقصودش خدیجه دختر خویلد و علی بن ابوطالب و زید بن حارثه بود.^۱

۲- اسلام سعد و اولین مسلمانان

وقتی ابوبکر مسلمان شد به سراغ عده‌ای از دوستان خود رفت و آنان را از مسلمانی خود خبر داد. وقتی رغبت آنان به اسلام را دید، آنان را نزد پیامبر(ص) آورده تا اینکه مسلمان شدند و سعد بن ابی وقاص به روایت ابن اسحق هفتمین مسلمان و به روایت یعقوبی ششمین مسلمان می‌باشد. یعقوبی می‌نویسد: «نخستین کسی که اسلام آورد از زنان خدیجه دختر خویلد و از مردان علی بن ابی طالب و سپس زید بن حارثه و بعد از او ابوذر و به قولی ابوبکر و سپس ابوذر، سپس به ترتیب، عمر و بن عسبه سلمی، خالد بن سعید بن عاص، سعد بن ابی وقاص، عقبه بن غزوان، خباب بن ارت و مصعب بن عمیر بودند.^۲

ابن اسحق اینطور نقل می‌کند که پنج تن از کبار به دعوت وی (ابوبکر) رغبت‌اسلام نمودند و این پنج تن یکی عثمان بن عفان بود و دوم زبیر بن عوام سوم عبدالرحمن ابن عوف چهارم سعد (بن ابی) وقاص و پنجم طلحه بن عبیدالله.^۱

اما روایاتی هم وجود دارد که وی را سومین مسلمان معرفی می‌کند. عامر بن سعد از پدرش نقل می‌کند که می‌گفت کسی پیش از من مسلمان نشده بود جز مردی که او هم همان روز که من مسلمان شدم، اسلام آورده بود و من روزی را گذراندم که فقط سومین مسلمان بودم. مهاجر بن مسمار، از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که گفته است من پیش از آنکه خداوند نماز را واجب فرماید مسلمان شدم. واقدی از سلمه بن بخت از عایشه دختر سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که گفته است: شنیدم پدرم می‌گفت «در هفده سالگی مسلمان شدم».^۲

این روایات را هم می‌توان به نوعی جمع نمود. بدین صورت که اگر حضرت خدیجه(س) را بخاطر زن بودن و علی بن ابی طالب(ع) را به خاطر نوجوان بودن خارج کنیم، اولین مسلمان زید بن حارثه و دومین آنان ابوبکر و سعد با همراهانش سومین افرادی خواهند بود که به اسلام گرویدند.

در روایتی دیگر از سعد نقل شده است که «شنیدم پیامبر(ص) مردم را به صورت پنهانی به دین خدادعوت می‌کند. در جستجو و تعقیب وی برآمدم تا در شعب «اجیاد» پس از نماز عصر بخدتمش رسیدم و همانجا اسلام آوردم و مادرم ناراحت شد و گفت: این چه دینی است که اختراع و احداث نموده‌ای؟ و از من خواست که از دین جدید دست بردارم و گرنه اعتصاب غذا می‌کند تا از گرسنگی بمیرد و مردم مرا ملامت و سرزنش کنند. من با آنکه خیلی به مادرم علاقه‌مند بودم و به او نیکی می‌کردم و تصور نمی‌کرد که گفته‌اش را

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

رد کنم گفتم: مادرمن از دینم دست نمی‌کشم. هر چه خواهی بکن» این روایت با روایت
مسمار که از سعدنقل نمود در تناقض است که می‌گفت: قبل از وجوب نماز اسلام آوردم.

www.kandooen.com
www.kandooen.com
www.kandooen.com

[]

گفتار سوم: دعوت آشکار

۱- علنی شدن دعوت پیامبر(ص) و آغاز مشکلات

پیامبر اسلام(ص)، مردم را آشکار و پنهان به اسلام فرا می‌خواند، تا اینکه جمعی از جوانان و ضعفای مکه به آن حضرت ایمان آوردند و پیروان او زیاد شدند. در این حال قریش کاری به آن حضرت نداشتند، فقط هنگامی که بر مجالس مسلمانان می‌گذشتند، می‌گفتند که پسر بنی عبدالمطلب از آسمان سخن می‌گوید. یعقوبی می‌نویسد: «رسول خدا سه سال در مکه دعوت خویش را پوشیده می‌داشت و در این مدت مردم را به توحید و نبوت دعوت می‌کرد. هر گاه گروهی از قریش بر او می‌گذشتند می‌گفتند: پسر عبدالمطلب از آسمان سخن می‌گوید.»^۱

زرگری نژاد با عنایت به روایات فوق، که به علنی و آشکار بودن دعوت حضرت رسول(ص) از همان آغاز بعثت دلالت دارند، می‌نویسد: می‌توان به سه تفاوت بین دوره مخفی دعوت با دوره علنی اشاره نمود:

۱) دعوت دوره مخفی، دعوت فردی و بدون اعلان عمومی بود.

۲) در این دوره رسول خدا(ص)، آشکارا به عیب جویی از عقاید مکیان و بت پرستی ایشان نمی‌پرداخت، بلکه تنها به دعوت فردی مردم به اسلام می‌پرداخت و به نفی و انکار نهایی بت پرستی بسنده می‌کرد.

۳) در دوره دعوت مخفی، مشرکین خصوصاً اشراف مکه از محتوای ضد ستمگری، جباریت و هدفهای براندازی نظام اشرافی و مناسبات بهره کشی حاکم جهت استقرار عدالت‌نبوی، بی‌اطلاع بودند.^۲ نکته قابل توجه دیگر که باید به آن اشاره نمود این است که جلساتی مخفیانه جهت تعلیم آموزه‌های اسلام به نو مسلمانان و تلاوت قرآن برای آنان دور از چشم مردم بر گزار می‌شد، خصوصاً در اواخر دوره‌ای که به دوره دعوت مخفی معروف است، چنانچه مشرکین از این جلسات مطلع می‌شدند مسلمانان را مورد تعرض قرار

می دادند بهمین خاطر این جلسات به طور پنهانی برگزار می شد و این دوره را دوره دعوت مخفی نامگذاری نمودند و این در حالی بود که مشرکین از بعثت پیامبر(ص) با خبر بودند.

۲- سعد و اولین درگیری با مشرکین

علیرغم عدم واکنش تند قریش در آغاز این دوره، به مرور ایام، حساسیت مشرکین افزایش یافت و همین حساسیت و احتمالاً ضرورت‌های دیگر دعوت، از جمله تبادل اندیشه در محلی امن و دور از چشم و گوش مکین پیامبر(ص) اسلام و مسلمانان را واداشت تا به دره‌ای در اطراف مکه پناه برند. در چنین اوضاعی بود که اولین برخورد میان جمعی از سابقین با تعدادی از مشرکین بوجود آمد.

ابن هشام می نویسد: «قبل از علنی شدن دعوت اصحاب پیامبر(ص) چون می خواستند نماز بخوانند به وادی‌های مکه می رفتند تا قریش آنان را نبینند. روزی جمعی از صحابه مشغول نماز بودند و سعد هم در میان آنان بود. گروهی از قریش بر آنان گذر کردند، سفاحت کرده و به تمسخر آنان پرداختند تا آنجا که باعث خصومت و درگیری شد. سعد ابن ابی وقاص استخوان پاره‌ای بیافت و بر سر یکی از کافران زد و سر وی بشکست و خون از سر وی جاری شد. از این سبب گویند؛ اولین کسی که در اسلام زخم بر کافران زد و خون ایشان بریخت، سعد و قاص بود».^۱

بلعمری ماجرای درگیری را مفصل تر نقل می کند و می نویسد: مشرکان بر مسلمانان چیره بودند و هر چه مسلمانان بر دشنام و چیرگی مشرکین صبر می کردند اما مشرکین دست بردار نبوده و به تمسخر نماز مسلمانان می پرداختند تا جایی که مسلمانان برای اقامه نماز به اطراف و کوهها می رفتند تا مشرکان آنان را نبینند. روزی سعد ابن ابی وقاص به کوه حرا رفت تا به همراه یاران پیغمبر(ص) نماز بگذارد. مردی از کافران قریش بر سر کوه آمد و سعد را در حال نماز دید، چون وی سر بر سجده نهاد آن مرد سنگی برگرفت و بر پشت سعد زد. سعد در حالی که احساس درد می کرد اما شکیبایی کرد. بار دیگر سعد به

سجود رفت. آن مرد سنگی دیگر برگرفت و سخت‌تر از باراول بر پشت سعد کوبید. سعد سلام نماز داد و استخوان شتر مرده‌ای را یافت و بر سر آن کافر کوبید. سرش بشکست و خون جاری شد و تن و جامه او خون آلود شد. با همان حال به مکه آمد و مشرکان با این حال او را دیدند. گرد آمده تا چاره‌ای نمایند. اما چون سعد از بنی‌زهره بود و سرشناس و با خویشان بسیار، به همین خاطر نمی‌توانستند چیزی به سعد بگویند و همین‌طور از بیم ابوطالب و بنی‌هاشم نمی‌توانستند متعرض پیامبر(ص) شوند.^۱

غیر از این دو کتاب، کتب گوناگونی که در مورد صحابه نگاشته شده به اسم سعد که می‌رسند این واقعه را نقل می‌کنند که به‌خاطر طولانی شدن مباحث به آنان نخواهیم پرداخت. البته بعد از بروز این درگیری دعوت به اسلام با بحران بیشتری مواجه گردید و به همین دلیل حضرت رسول(ص) کانون دعوت خویش را به خانه ارقم در کوه صفا انتقال داد و از آن پس با احتیاط بیشتری به دعوت خود پرداخت.

۳- سعد و مهاجرت به حبشه

بلعمی از محمد بن جریر طبری نقل می‌کند که هفتاد و دو تن بودند که به حبشه هجرت کردند و از کتاب مغازی نقل می‌کند که صد و بیست تن بودند و می‌نویسد: «گروهی گفتند که زنان با خویش بردند، و آن کسانی که زنان با خویشان بردند: عثمان بن عفان، جعفر بن ابی طالب، سعد ابن وقاص، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن العوام و عمار یاسر بودند»^۲ اما بلاذری وقتی اسامی مهاجرین به حبشه را نقل می‌کند به خانواده بنی‌زهره که می‌رسد، اسم سعد و قاص در زمره مهاجرین نیست، ولی اسم عامر بن ابی وقاص هست که در مرتبه دوم به حبشه هجرت کرده و تا زمان برگشتن جعفر بن ابی طالب در آنجا بود.^۳

۴- سعد و شعب ابی طالب

سعد ابن ابی وقاص به همراه بنی هاشم به شعب ابی طالب منتقل شد. وی کسی بود که همراه بابنی هاشم وضعیت رقت بار دوران مقاومت در شعب را تحمل کرد. فشار گرسنگی به حدی بود که سعد ابی وقاص در نقلی می‌گوید:

شب‌ی از میان دره بیرون آمدم، در حالی که نزدیک بود تمام قوای بدنم را از دست بدهم. ناگهان پوست خشکیده شتری را دیدم؛ آنرا برداشته شست و شو دادم و کوبیدم و با آب مختصری خمیر کرده و از این طریق سه روز به سر بردم.^۱

۵- هجرت به یثرب

بن بست دعوت پیامبر(ص) در مکه و اطراف آن در سالهای یازدهم و دوازدهم بعثت به کاملترین شکل خود رسیده بود. طی این سال‌ها تمام تلاش پیامبر(ص) در مکه، نه تنها ثمری به بار نمی‌آورد و به مسلمان شدن کسی منجر نمی‌شد، بلکه سفرهای تبلیغی وی حتی تاکنده نیز حاصلی به دنبال نیاورد. اگر چه منابع تاریخی وخامت اوضاع مکه و شرایط غمبار مسلمین را عمدتاً در قالب حوادث سالهای اولیه بعثت منعکس نکرده‌اند و از وضع و حال مسلمین در سالهای اوج‌گیری فشارهای قریش و توفیق آنان در محاصره کامل دعوت پیامبر(ص) سخنی نگفته‌اند، ولی به استناد آیات نازل شده در سالهای مورد بحث می‌توان به گوشه‌هایی از رنجهای حضرت محمد(ص) و مسلمین در مکه وقوف یافت. گرچه منابع بیشتر اذیت و آزارهایی که رسول خدا(ص) در سالهای پس از رحلت ابوطالب و حضرت خدیجه(س) متحمل می‌شد را یادآور شده‌اند ولی می‌توان حدس زد که مجموعه‌ی اندک مؤمنان به رسول خدا(ص) در معرض انواع تحقیرها، دشنام‌ها، سرزنشها و آزار و شکنجه قرار داشتند.

در متن چنین بن بستى روزنه اميدى ظاهر شد كه مى توان آنرا حماسه‌اى ديگر در تاريخ اسلام ناميد و آن اقبال يثربيان به اسلام بود و پس از ملاقاتهاى كه بين رسول خدا(ص) و اهالى يثرب انجام شد، زمينه مهاجرت پيامبر(ص) و همچنين مسلمانان آماده شد. گرچه اين واقعه فرجى براى مسلمانان بود اما دل كندن از شهر و ديار نيز آسان نبود. ايمان جمعى از مردم يثرب و دعوت از مسلمين مكه و پيامبر(ص) براى هجرت به يثرب، يقيناًگشايشى در متن بن بست موجود در مكه و آغازى بر گسترش اسلام در حجاز بود. اما هجرت نيز محتاج تدبير و حتى تحمل مشقت و آزارهاى مى باشد. چراكه به سادگى نمى توان شهرى را براى هميشه ترك نمود. شهرى كه زادگاه انسان است، مهد تعلقات خونى و نسبى و هويت فردى است. مى بايست از خانواده و خویشاوندان جدا شده، به سرزمين جديدى گام نهاد.

سعد نيز از آنجمله مسلمانان بود كه ترك ديار نموده به يثرب رفت. نه تنها خود روان شد بلكه برادر خود عمير^۱ را نيز با خود برد. ابن سعد مى نويسد: «سعد و عمير پسران ابى وقاص از مكه به يثرب هجرت كردند و در منزلى بر برادرشان عتبه بن ابى وقاص^۲ وارد شدند. آن خانه در محله بنى عمرو بن عوف بود و نخلستان و مزرعه كوچكى هم داشت.^۳»

()

: ! :

()

:

)

(

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل دوم

سعد در دوران مدنی

و

حیات رسول خدا(ص)

مدخل

تشکیل حکومت اسلامی

پس از هجرت پیامبر(ص) و مسلمانان به یثرب زمینه برای تشکیل یک نظام اجتماعی توحیدی مهیا شد. مردم یثرب به احترام حضور پیامبر(ص) در این شهر از آن پس شهرشان را مدینه النبی نامیدند و با استقبال اهالی این شهر پیامبر(ص) توانست یک حکومت واحد سیاسی را بجای حاکمیت مجمع القبایلی بنیان گذاری نماید.

در سایه حکومت اسلامی تمام ساکنان مدینه از همه جناحها، دسته‌ها و قبایل و طوایف می‌توانستند ضمن آنکه در راستای منافع جامعه خود هماهنگ می‌شوند از تمام امکانات دفاعی نیز به نفع خود استفاده نمایند.

پیامبر(ص) با وقوف بر شخصیت اشراف مکه، خوب می‌دانست که مکیان با به کارگرفتن تمام تلاش خود برای تهدید مدینه، در نخستین فرصت مسلمین را مورد هجوم قرار خواهند داد. لذا با بستن پیمان وحدت سیاسی و نظامی با مشرکین و یهودیان ساکن یثرب در همان روزهای نخست مهاجرت، اقدام هوشیارانه‌ای را بعمل آورد تا مانعی جدی در مقابل این هجوم فراهم شود. به همین خاطر شاهدیم که در همان روزهای نخست سربیه‌هایی را مسلمانان انجام می‌دهند.

گفتار اول: نقش سعد در سریه‌ها و غزوات بزرگ

۱- سریه‌ها

الف) سریه عبیده بن حارث

در شوال سال اول پیامبر(ص) پس از آگاهی از سپاه قریش در رابع «عبیده بن حارث» را به همراه شصت نفر از مهاجرین به سوی ایشان فرستاد. دو سپاه، در شرایطی رو در روی همدیگر قرار گرفتند که از لحاظ عده و امکانات با هم قابل مقایسه نبودند. مسلمین، تنها بیست تیرداشتند که در تیردان سعد بن ابی وقاص بود. عده سپاهیان اسلام نیز بیست تا هشتاد نفر سوار از مهاجرین بودند که حتی یک نفر از انصار هم در میان آنها نبود. مسلمانان تا پایین‌تر از «ثنيه المره» پیش رفتند و در آنجا با گروهی از قریش که «عکرمه ابن ابی جهل» فرمانده شان بود، روبرو شدند، اما جنگی پیش نیامد. فقط «سعد بن ابی وقاص» تیرها را انداخت که معروف است نخستین تیری بود که در راه اسلام از کمان رها شد و پس از رویارویی دو سپاه، سپاه قریش گریختند و فرمانده سریه از تعقیب ایشان صرف نظر کرد.^۱

پس از این سریه بود که سعد و قاص چند بیت در مدح خود بخاطر اینکه اولین کسی بود تیر به طرف کافران انداخت، سروده است و آن بیت‌ها این است:

الا هل اتی رسول الله انی حمیت حجابتی بصد و رنبلی

اذودبها او ائلهم زیادا بکل حزونه و بکل سهل

فما یصد رام فی عدو بسهم یا رسول الله قبلی

و ذالک ان دینک دین صدق و ذوق اتیک به و عدل

ترجمه بیت سوم بدین شرح است:

«ای پیامبر خدا(ص) هیچ کس پیش از من با تیر به دشمن حمله نکرده است.»^۱

ب) فرماندهی سعد در سریه خرار

پس از آنکه رسول خدا(ص) از غزوه عشیره بازگشت، سعد وقاص را با نفراتی اعزام نمود چرا که گروهی از قریش از مکه بیرون آمده و در منطقه خرار اردو زدند. همین که سعد وقاص با نیروهایش بدان منطقه رسید؛ قریش آن منطقه را ترک کرد و چون آنان را نیافتند به مدینه بازگشتند.^۲ در این عملیات تعداد گروه اعزامی هشت نفر از مهاجرین بودند و پیامبر(ص) جهت احتیاط و جلوگیری از حمله دشمن آنها را به آن منطقه گسیل داشت.^۳

ج) حضور سعد در سریه عبدالله بن جحش

از محمد بن اسحق نقل شده است که چون پیامبر(ص) از غزوه بدر الاولی بازگشت در ماه رجب عبدالله بن جحش را با هشت سوار از مهاجرین به جانب نخله فرستاد که میان مکه و طائف بود تا از احوال قریش جستجو کنند. سواران مهاجر عبارت بودند از: ابو حذیفه بن ربیع، عکاشه بن محسن، عتبه بن غزوان بن جابر، سعد بن ابی وقاص، عامر بن ربیع، خالد بن البکر و سهیل بن بیضاء.^۴

پیامبر(ص) دستور العملی را به عبدا.. بن جحش که پسر عمه اش نیز بود و فرمود
که به سوی مکه و سمت چاههای آب برود و دو شب بعد نامه را بگشاید. عبدا... نیز
چنین کرد. پیامبر(ص) در آن نامه دستورات زیر را صادر کرد:

۱- با نام خدا به راه قریش ادامه بده تا به نخله برسی.

۲- هیچکس از همراهانت را مجبور به همراهی با خود نکن.

۳- در نخله به کمین کاروان قریش بنشین.

عبدا... بن جحش فرمان پیامبر(ص) را به کار بست، سرانجام کاروان قریش به
نخله رسید. کاروانیان وقتی مسلمین را دیدند وحشت زده شدند، اما یکی از مسلمانان بی
درنگ سر خود را تراشید تا وانمود کند که برای عمره آمدند، این تدبیر موثر افتاد و
کاروانیان آرام شدند در این هنگام مسلمانان بر آنان تاختند و کاروان را به تصرف
درآورده و به مدینه آوردند.^۱

نکته قابل توجه در این جا است که وقتی عبدا... بن جحش نامه را باز نمود
به همراهان خود گفت: هر کدام از شما که با میل و رغبت در آرزوی شهادت است با
من رهسپار شود و هر کس که نمی خواهد باز گردد. از همراهان عبدا.. کسی تخلف
نورزیدمگر سعد بن ابی وقاص و عتبه بن غزوان که در «بحران» بالای «فُرْع» شتر خود را
که به نوبت سوار می شدند گم کردند و به ناچار برای پیدا کردن آن عقب ماندند.^۲

وقتی که عبدا.. بن جحش کاروان و غنایم را به مدینه آورد پیامبر اسلام (ص)
از اینکه در ماه حرام این واقعه اتفاق افتاد به عبدا... اعتراض نمود و فرمود: به شما دستور
عملیات نداده بودم. به همین دلیل خود سهمی از غنایم نگرفت و اتفاقاً قریش مسلمین را برای
نقض ماه حرام نکوهش کردند. اما همین که آیات ۲۱۷ و ۲۱۸ سوره بقره در همین
زمینه نازل شد و در آن قریش را سرزنش نموده و بر اقدام مسلمین صحه گذاشت؛ رسول
خدا(ص) اموال و غنایم و اسیران را گرفت و چون قریش گروهی را برای باز خرید اسیران

خود فرستادند؛ فرمود: باشد تا سعد و عتبه باز گردند چرا که ممکن است آنان بدست شما کشته شوند و در آن صورت ما هم دو اسیر شما را خواهیم کشت و وقتی سعد و عتبه بازگشتند آن دو را آزاد نمود.^۱

۲- سعد در غزوات بزرگ

الف) بدر

در آستانه رمضان سال دوم هجری، پیامبر(ص) مسلمانان را آماده کرد تا وقتی بزرگترین کاروان تجاری قریش به ریاست ابوسفیان از شام برمی‌گردد به آنان حمله کند. بخش اعظم سرمایه این کاروان از فروش اموال مهاجرین فراهم شده بود به همین خاطر مهاجرین بیشتر انگیزه داشتند.

با آگاهی پیامبر(ص) از بازگشت قریب الوقوع کاروان بزرگ تجاری قریش، استراتژی تهدید و ارعاب در سریه‌ها و جنگ‌های قبلی خود را به استراتژی تصرف کاروان قریش داد. چرا که از این طریق هم به محاصره اقتصادی دشمن سرسخت خود یعنی اشراف مکه می‌پرداختند و هم خود از تنگناها و فشارهای اقتصادی، که بر دوش غالب مسلمین بویژه مهاجرین غلبه می‌کرد، رهایی می‌یافتند.

در این جنگ از بنی زهره، ابن کلاب و حلفاءشان هشت نفر حضور داشتند که عبارت بودند از: «عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و...»^۲ برادر سعد، عمیر بن ابی وقاص نیز در جنگ حضور داشته و به شهادت رسید.^۳ گرچه ابوسفیان توانست کاروان را از مسیری دیگر به مکه برساند، اما سران قریش پس از شنیدن خبر مربوط به اقدام پیامبر(ص) جهت تصرف کاروان با خشمی فراوان همراه سپاهی حدود هزار نفر رهسپار مدینه شدند که در بدر این دو سپاه در مقابل هم قرار گرفته و به نبرد پرداختند و نتیجه این جنگ پیروزی مسلمانان بود و مشرکان شکست سنگینی را متحمل شدند.

ب) سعد در غزوه احد

در اواخر رمضان سال سوم، قریش پس از یکسال تلاش برای تدارک سپاهی بزرگ سه هزار مرد جنگی را بسوی مدینه حرکت داد. از آنجائیکه برخی سران مکه در بدر به قتل رسیده بودند، ابوسفیان یگانه پیشوای مطاع قریش شده بود. او اینک بر آن بود که شایستگی خود را به مکیان نشان دهد. این خبر پیشاپیش از سوی عباس عموی پیامبر(ص) به اطلاع پیامبر(ص) رسید. در این جنگ بود که تزلزل در میان مسلمانان مشاهده گردید و همچنین نفاقی که تاکنون در میان مسلمانان به صورت پنهانی وجود داشت آشکار شد، به همین خاطر در این جنگ مسلمانان نتوانستند پیروزی بدر را تجدید نمایند تا جائیکه نزدیک بود پیامبر(ص) به شهادت برسند، اما برخی از مؤمنین توانستند با رشادتی که از خود نشان دادند پیامبر(ص) را از مهلکه نجات دهند از جمله این افراد یکی ابودجاجه بود که در راه دفاع از پیامبر(ص) به شهادت رسید. چرا که خود را سپر تیرهایی می نمود که به طرف پیامبر(ص) رها می شد. همچنین علی بن ابی طالب(ع) در این راستا زخمهای فراوانی برداشت و نیز سعد بن ابی وقاص که باز ایستاد و مصاف می کرد و تلاش می کرد که جان پیامبر(ص) را حفظ کند. در این واقعه بود که منابع نقل می کنند پیامبر(ص) در حالی که زخمی بود تیر به دست سعد می داد و سعد آنرا بطرف دشمن پرتاب می نمود و این جمله را می فرمود: «فداک ابی و امی» سعد وقاص در آنروز آنقدر تیر بیانداخت که گوشه کمان او بشکست و آنرا بیانداخت و با سلاحهای دیگر به جنگ ادامه داد^۱ جالب توجه است که در همین جنگ عتبه برادر سعد از جمله کسانی است که در جبهه کفار بود و با پرتاب سنگ، آسیبی به صورت پیامبر(ص) وارد نمود. آن روز آنقدر پیکار سخت و طاقت فرسا شده بود که افرادی مثل ابوبکر، عمر، طلحه و زبیر وقتی شایعه کشته شدن پیامبر(ص) را شنیدند فرار کرده و در پناه سنگی بزرگ پنهان شدند.^۲

ابن سعد از علی بن ابی طالب (ع) نقل می‌کند که فرمود: هیچگاه نشنیده‌ام که رسول خدا (ص) پدر و مادر خود را فدای کسی قرار دهد به‌جز در مورد سعد بن ابی وقاص که شنید رسول خدا (ص) در جنگ احد فرمود: «ای سعد تیر بزن که پدر و مادرم فدای تو باد»^۱ البته این روایت به‌صورت دیگر هم نقل شده است.

ج) شرکت سعد ابی وقاص در دیگر جنگها

گرچه منابع از فعالیتها و جنگاوری سعد مطالب زیادی را در دیگر جنگها نقل نمی‌کنند، اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد سعد در جنگهای دیگر هم شرکت داشته است آنجائیکه سعد در فضایل امیر المومنین (ع)، احادیثی را نقل می‌کند که نشان دهنده حضور سعد در این جنگهاست. به‌عنوان مثال دادن پرچم به علی (ع) در جنگ خیبر از سعد نقل شده است.

سعد ابی وقاص آن واقعه را این چنین گزارش می‌دهد: پس از آنکه پیامبر (ص) در جنگ خیبر پرچم را به ابوبکر داد و شکست خورد بار دیگر پرچم را به عمر سپرد که او نیز کاری از پیش نبرد و فرمود: فردا پرچم را به کسی خواهم سپرد که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند، هیچ‌گاه پشت به جنگ نمی‌کند و بر نمی‌گردد تا خدا قلعه را بدست او فتح کند. روز بعد اول وقت تمام لشکریان مقابل پیامبر (ص) صف کشیدند هر یک سر پا بلند می‌شد تا خود را به پیامبر (ص) نشان بدهد تا پیامبر (ص) پرچم را به او بدهد و این فضیلت را درک کند ولی رسول خدا (ص) نگاهی به جمعیت کرده و پرسید علی کجاست؟ گفتند: به درد چشم مبتلا است. فرمود: وی را بیاورید. علی را آوردند، آب دهان مبارک به چشم او کشید. چشمش التیام یافت. پرچم را به وی داد و در آنروز قلعه خیبر را فتح نمود. گزارش این چنین، حکایت از این دارد که سعد ابی وقاص شاهد این ماجراست و در جنگ خیبر حضور دارد.

حدیث منزلت نیز از سعد نقل شده است. وقتی که رسول خدا(ص) به جنگ تبوک می‌رفت، منافقان گفتند: پس از رفتن پیامبر(ص) مسلمانان را بیرون می‌کنیم و اموالشان را غارت می‌نمائیم. برای پیشگیری از این امر پیامبر(ص) علی (ع) را جانشین خود قرار داد، به همین خاطر بر او حسد بردند و وقتی دیدند تیرشان به سنگ خورد، گفتند: پیامبر(ص) از همراه بردن علی (ع) کراهت دارد و بدش می‌آید! این گفته به گوش علی(ع) رسید. عقب سپاه حرکت کرد تا به پیامبر(ص) رسید. رکاب حضرت را گرفت و گفت: من همراه شما می‌آیم. پیغمبر(ص) پرسید: مگر چه شده است! عرضه داشت: می‌گویند شما خوش ندارید من همراه شما باشم. پیامبر(ص) با صدای رسا فرمود: مردم! مگر هر یک از شما یک نفر از اهل بیت خودش را مخصوص و جانشین نمی‌کند؟ همه گفتند: آری چنین است، فرمودند: همانا علی بن ابی طالب (ع) نزد من نزدیکترین و دوست‌ترین اهل بیت من است. سپس فرمود: یا علی: «اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؟» آیا دوست نداری که نسبت به من به منزله هارون (برادر موسی)، نسبت به موسی باشی جز آنکه پس از من پیامبر(ص)ی نیست؟ عرضه داشت: اکنون از خدا و رسولش راضی شدم.^۱

این دو نمونه شاهی است بر اینکه سعد در فتح خیبر و جنگ تبوک حضور داشته است و این روایات را برای اهالی عراق که در سفر حج با وی برخوردنموده‌اند نقل کرده است.^۲

روایات دیگری که سعد بن ابی وقاص در فضیلت امیر المومنین (ع) نقل می‌کند را به‌مناسبت، در بررسی حیات سعد در دوران معاویه بیان خواهیم نمود.

گفتار دوم: نکات پایان این فصل

نکته (۱) سعد و پاسبانی خیام رسول خدا(ص):

ماجرایی در تاریخ صدر اسلام نقل شده است که حکایت از آن دارد که سعد و تعدادی از مسلمانان در سفرهای جنگی از خیمه پیامبر(ص) نگهبانی می‌کردند. عایشه می‌گوید: شبی رسول خدا(ص) را خواب‌نمی‌گرفت، از پاسبانان خیمه پرسید، در این سخن بودیم که آوازی شنیدیم. پیامبر(ص) فرمود: کیستند اینها که سلاح دارند؟ جواب دادند مائیم. سعد بن ابی وقاص و حذیفه. آمدیم تا پاسبانی دهیم. پس رسول خدا(ص) با آرامش کامل خوابید.^۱

این امر نشان دهنده علاقه سعد به سلامت پیامبر(ص) می‌باشد و همانطور که در سابق‌گذشت یک رابطه احساسی و عاطفی بین پیامبر(ص) و سعد وجود داشت.

نکته (۲) بیماری سعد و دعای پیامبر(ص) در حق وی:

موقعی که سعد ابی وقاص بیماری قلب گرفت پیامبر(ص) فرمود: باید پیش «حارث کله» طبیب معروف ثقیف بروید، سپس خود آنحضرت او را به داروی مخصوص راهنمایی کرد. در جایی دیگر نقل شده است سعد در نزد پیامبر(ص) مقامی داشت. چون پس از فتح مکه بیمار شد پیغمبر (ص) به عیادت او رفت و از خدا شفای وی را خواست تا در سرزمینی که از آن هجرت کرده، نمیرد و در این بیماری بود که پیامبر(ص) فرمود که وصیت‌کننده نباید به بیشتر از یک‌سوم مال خویش وصیت کند چراکه سعد می‌خواست تمام اموال خود را به پیامبر(ص) وصیت کند. پیامبر(ص) او را در مکه وا گذاشت و کسی را از اصحاب خود بر وی گماشت و گفت: اگر بعد از رفتن من سعد مرد او را در راه مدینه به خاک بسپارید و به سعد فرمود امیدوارم خدا ترا شفا دهد.^۲ در همین ماجراست که می‌گویند،

پیامبر(ص) از خدا خواست که اگر سعد دعا کرد که خدا دعای وی را بپذیرد. خدا دعای پیغمبر (ص) را پذیرفت.

یا در جایی دیگر نقل شده است که پیامبر(ص) در حق او دعا کرد که خدایا تیر سعد را به هدف برسان و دعای او را اجابت کن.^۱ به همین خاطر معروف بود که سعد «مستجاب الدعوه» است.

نکته (۳) کتابت سعد:

نویسندگان نام سعد را در زمره افرادی آورده اند که جزو کاتبین رسول خدا(ص) است. دکتر رامیار در کتاب تاریخ قرآن نام سعد را در زمره کسانی که در مکه نیز جزو نویسندگان بوده است آورده است.^۲

در سفینه البحار از کتاب اختصاص نقل شده است زمانی که پیامبر(ص) نامه ای را برای یهود خیبر نگاشت. سعد بن ابی وقاص کاتب رسول خدا(ص) بود.^۳

نکته (۴) خرده گیری سعد از رسول خدا(ص):

نقل شده است مردی از اصحاب گفت: ای رسول خدا(ص) «عینیه بن حصن» و «اقرع بن حابس» را صد صد می دهی و «جعیل بن سراقه ضمری» را بی نصیب می گذاری؟! رسول خدا(ص) فرمود: به خدا قسم که «جعیل بن سراقه» بهتر است از آنکه روی زمین از امثال «عینیه و اقرع» پر باشد. اما من از آن دو دلجویی کردم که اسلام آوردند و جعیل را به اسلامش حواله دادم.^۴ «مقریزی» در امتاع الاسماع می نویسد: آن صحابی سعد بن ابی وقاص بود.^۵

بار دیگر پس از پیروزی از جنگ بدر و تقسیم عادلانه و مساوی غنایم توسط پیامبر(ص) بود که خشم سعد بن ابی وقاص برانگیخته شد. او به پیامبر(ص) چنین گفت: آیا مرا که از اشراف بنی زهرام با این آبکشها و باغبانهای یثرب یکسان می بینید؟ پیامبر(ص) از شنیدن این سخن سخت آزرده گردید و فرمود: هدف من از این جنگ، حمایت از بیچارگان در برابر زورمندان است. من برای این برانگیخته شده ام که تمام تبعیضات و امتیازات موهوم را ریشه کن سازم.

این واقعه را از بیان سعد نیز نقل کرده اند، که گفته بود: در جنگ بدر دو ناراحتی بزرگ برای من رخ داد: اول آنکه برادرم عمیر کشته شد و دیگر آنکه «سعد بن عاص ابن امیه» را کشتم، لباس و شمشیر او را گرفتم. شمشیرش بسیار عالی بود. خدمت رسول خدا(ص) شرفیاب شدم و گفتم این شمشیر را به من ببخشید. فرمود: مال من نیست که بتوانم ببخشم. برو در خیمه ای که غنایم را در آن جمع کرده اند بگذار، شمشیر را برده و در میان غنایم افکنم. ولی فقط خدا می داند که چقدر ناراحت بودم، از یک طرف برادر را از دست داده و از طرفی دیگر پیامبر(ص) شمشیر را از من دریغ فرمود، و بیشتر از این جهت ناراحت بودم که شمشیر را به کسی بدهند که به اندازه من سختی جنگ را ندیده باشد. طولی نکشید که قاصد پیامبر(ص) به سراغم آمد و مرا نزد رسول خدا(ص) طلبید. از این پیشامد نگرانیم زیادتر شد. زیرا می ترسیدم درباره ام مذمتی از طرف پروردگار وحی شده باشد. چون شرفیاب حضورش شدم فرمود: آنوقت که تو شمشیر را خواستی مال من نبود اکنون خداوند متعال انفال را به من اختصاص داد. برو شمشیر را برای خود بردار.^۱

این حکایت مربوط به زمانی می شود که آیات اول سوره انفال نازل شده است. خداوند در این آیات فرمود: ای رسول ما، امت از تو حکم انفال را سؤال کنند. جواب ده که انفال مخصوص خدا و رسول است.^۲

دو سه نکته اخیر که ذکر آن گذشت نشان دهنده این مطلب است که ایمان سعادیمانی نیست که در عمق وجود وی رسوخ کرده باشد و ایمان وی ایمانی است که از روی احساسات و عواطف و علاقه‌ای که به پیامبر(ص) دارد شکل گرفته است که بارها ذکر آن گذشت.

نکته (۵) سعد در سپاه اسامه:

رسول خدا(ص) پس از بازگشت از حجه الوداع و ورود به مدینه، سپاهی منظم از مهاجر و انصار که افرادی سرشناس مانند ابابکر، عمر، ابو عبیده، سعد ابی وقاص و... در آن شرکت داشتند به فرماندهی اسامه بن زید که جوانی ۱۸ ساله و اندی بود -ترتیب داد و آنان را به طرف شام گسیل داشت و دستور داد؛ آن گروه از مهاجران که پیش از دیگران در مدینه حضور داشتند همگی در این نبرد شرکت کنند و این آخر همه لشگرها بود که پیغمبر (ص) به جنگ فرستاد.^۱

جمع بندی فصل :

(بررسی اجمالی شخصیت سعد در زمان حیات رسول خدا(ص))

از توصیفاتى که از شخصیت سعد ابن ابی وقاص گذشت برمی آید وی زمانی به اسلام گروید که بسیاری از مردم در جاهلیت بسر می بردند. زندگی به صورت قبیله‌ای و به لحاظ اعتقادی شرک و بت پرستی رایج بود. برخی از افراد به بی اساس بودن شرک و بت پرستی پی بردند، به همین خاطر به گوشه نشینی، عزلت و تحنث در غارها روی آوردند و عده‌ای که غالب جمعیت باشند بر بت پرستی خود باقی بودند که اتفاقاً تا سال ۸ هجری مقاومت کردند. در این زمان جنگهای جاهلی رایج بود. چه در مکه و چه در یثرب. مردم این سرزمین دوران تمدن روم و ایران بوده و کار و پیشه آنها تجارت و پذیرایی از حجاج خانه کعبه بوده است. ضمن اینکه قریش از جایگاه اجتماعی و اقتصادی خوبی در حجاز و شبه جزیره عربستان برخوردار بود، اما مردمی خشن و جنگجو بودند، چرا که سرزمین،

سرزمین بی آب و علف و خشنی بود. حکومت واحدی وجود نداشت و نظام برده‌داری و حاکمیت اشراف ثروتمند غلبه داشت.

در چنین زمانی پیامبر(ص) دعوی نبوت کرد و سه سال مردم را به صورت فردی دعوت به دین توحیدی می‌کرد. سعد هم از جمله افرادی است که در روزهای اول به این ندایسخ مثبت داد. او هفده سال سن داشت که مسلمان شد. رابطه احساسی عاطفی با پیامبر(ص) داشته و سعی می‌کرد تا در تمام جریانها حضور داشته باشد.

از آنجا که سعد روحیه نظامی گری داشت و شغل وی نیز تیرتراشی بود و پیامبر(ص) در او شجاعت و رشادتی می‌دید و وی را در برخی از عملیاتها مسئولیت می‌داد.

بطور کلی می‌توان گفت: او از اولین مسلمانان است و به گفته خود سومین آنان می‌باشد و اولین درگیری که بین یک مسلمان با مشرکین روی داد و در جریان آن خونی ریخته شد به دست سعد بن ابی وقاص بود و اولین تیری که به طرف دشمن پرتاب شد از کمان سعد بن ابی وقاص رها شد. وی در سریه خرار فرمانده است. در جنگ بدر جنگ جانانه می‌کند و در جنگ احد جان پیامبر(ص) را به همراه علی (ع) نجات می‌دهد. او در جنگ تبوک و فتح خیبر حضور دارد. محبت ویژه‌ای همراه با احساسات و عواطف بین او و رسول خدا(ص) وجود داشت. گاهی اوقات هم به پاسبانی خیمه رسول خدا(ص) مشغول می‌شد.

مورخان در مورد اینکه آیا سعد اسلام را آگاهانه انتخاب نموده و با عملی حساب شده به اسلام پیوسته است تا از منافع مادی و معنوی آن بهره‌مند شود و یا اینکه به صورت ناخودآگاه به آن پیوست، سکوت کرده‌اند. از آنجا که وی نیز در آن هنگام جوان بوده و سن کمی داشت، یقیناً از فطرت سالمی برخوردار بوده و وقتی با این پیام مصادف شد آنرا بدون مقاومت پذیرفت.

گویا در این زمان سعد از نعمت پدر برخوردار نیست چرا که منابع سخنی از پدرایشان به میان نیاورده و به مقاومت اندک مادرش از اسلام آوردن سعد سخن به میان آورده‌اند. حتی برخی در نسب وی شک داشته و وی را می‌آزردند و پیامبر(ص) از نسبش دفاع می‌کرد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل سوم

سعدبن ابی وقاص

در دوره خلفای راشدین

گفتار اول: دوران خلافت ابوبکر

سعد ابن ابی وقاص در این دوران شخصیت کمرنگ‌تری به خود گرفته است و در منابع این دوره چندان از وی یاد نشده است. البته در این که سعد در تاریخ این دوره نیز نقش داشته است، شکی نیست. اما شاید بتوان گفت که چون او از کارگزاران ابوبکر نبوده است، بر همین اساس کمتر در امور سیاسی و اجتماعی نقش داشته است. به هر حال سعی می‌کنیم آنچه که در این تاریخ به وی مربوط می‌شود را ذکر کنیم.

در اوایل دوران خلافت ابوبکر افرادی از عرب مدعی پیامبری و گروهی مرتدشدند. از کسانی که ادعای پیامبری کردند یکی طلیحۀ بن خویلد اسدی بود که عده‌ای را اطراف خویش جمع کرد که عمدتاً یاران او از غطفان بودند و مهمترینشان عیینه بن حصن فزاری بودند و دیگری اسود عنسی بود که در یمن مدعی پیامبری شد و فرد دیگر مسیلمه بن حبیب حنفی در یمامه و نیز زنی به نام سجاج که از قبیله بنی تمیم بود.

پس ابوبکر با لشگرش به «ذی القصه»^۱ بیرون رفت و عمرو بن عاص را خواست و به او گفت: ای عمرو تو صاحب‌نظر قریشی و اکنون طلیحه مدعی پیامبری (ص) شده است. پس درباره علی چه می‌بینی؟ گفت: فرمان تو را نمی‌برد. گفت: نیکو پرسیدی است. پرسید: پس طلحه؟ گفت: برای خوشگذرانی و زنان.

گفت: سعد بن ابی وقاص چه طور؟ گفت: آتش افروزی است برای جنگ. گفت عثمان چه؟ گفت: او را بنشان و از نظرش کمک بخواه. پرسید: خالد بن ولید چه طور؟ گفت: بسوس جنگ است و یاور مرگ، مداری سنگخور دارد و حمله شیر و در نهایت حکم فرماندهی برای خالد بن ولید برای مهاجران و ثابت بن قیس برای انصار نوشته شد.^۲

سعد گرچه برای عملیات جنگی در زمان ابوبکر انتخاب نشد اما برای جمع‌آوری صدقات و زکوات به نواحی مختلف فرستاده شده بود.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

یعقوبی وقتی از فقهای زمان ابوبکر یادآوری می‌کند و نام افرادی مثل علی بن ابی‌طالب(ع) و غیره را می‌برد، نامی از سعد بن ابی وقاص نمی‌آورد و همچنین در زمان عمر خلیفه دوم، چرا که آنچه از عملکرد وی سراغ داریم بیشتر کارهای یدی است تا فکری، کسی نیست که فکر و اندیشه‌ای داشته باشد و مطالب علمی و فقهی و یا روایات را از پیامبر(ص) نقل نمایدگرچه در مقاطع مختلف مطالب و وقایعی را از وی نقل می‌کنند اما صرفاً نقل وقایعی است که مشاهده نموده است مثل بیان وقایع زمان پیامبر(ص) و یا بیان فضایل علی(ع) که در فصول بعد به آن خواهیم پرداخت.

گفتار دوم: سعد در دوران خلافت عمر بن خطاب

سعد بن ابی وقاص از کارمندان عمر بود و به همین دلیل در این دوره نقش سعدپررنگ‌تر است تا آنجا که فتح ایران به دست او صورت گرفت و به سردار قادسیه معروف شد.

۱- اوضاع سیاسی اجتماعی ایران

قبل از اینکه به حمله‌ی اعراب به ایران و پیروزی‌های پی در پی آنان بپردازیم نگاه اجمالی به امپراتوری ساسانی می‌اندازیم تا در یابیم که چرا این امپراتوری بزرگ‌توانست در مقابل اعراب نو مسلمان مقاومتی از خود نشان دهد.

مطالب مفصلی در این زمینه وجود دارد که به اختصار می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بحرانهای ریشه‌دار اعتقادی با افزایش روند نارضایتی‌های عمیق عامه مردم از سخت‌گیری موبدان زرتشتی، آثار جنگهای طولانی ساسانیان با امپراطوری روم، خاصه در عصر خسرو پرویز، جنگ قدرت در درون دستگاه حکومت و تغییر پیاپی پادشاهان که عمر حکومت شماری از آنان، جز چند ماه و حتی چند روز دوام نمی‌آورد و نیز گسترش ناخشنودی در میان نظامیان برجسته‌ی ساسانی که برخی اوقات موجب می‌شد به پادشاه ساسانی خیانت کرده با مسلمانان همراه شوند و در نتیجه کثرت ظلم و جور، انحطاط زراعت، تجارت و صنایع باعث شد که این قدرت شرقی نتواند در مقابل سپاهی که از حداقل امکانات برخوردار است مقاومت نماید.

چون پارسیان ناتوانی و زبونی خود و پیروزی مسلمانان را در نبردهای اولیه مشاهده کردند بر کشتن رستم و فیروزان هم داستان شدند و تصمیم گرفتند فرزند خسرو، یزدگرد بیست ساله را به پادشاهی رسانند تا اینکه کارها منظم شد و توانستند در مقابل مسلمانان ایستادگی کنند وقتی که سعد بن ابی وقاص انتخاب و به قادسیه فرستاده شد پادشاهی ایران، رستم را با شصت هزار نیرو روانه‌ی مقابله با مسلمانان کرد از گفتگویی که بین رستم و یزدگرد رخ داد نشان از واهمه و نگرانی رستم در رویارویی با مسلمانان دارد. طبری می‌نویسد: «رستم گفت: ای پادشاه مرا بگذار که عربان تا وقتی که

مرد به مقابله آنها نفرستی پیوسته از ما بیمناک می‌باشند. شاید سیاست این باشد که مرا نگه‌دارید و خدعه و تدبیر جنگی به کار برده باشیم که از پیروزی مختصر سودمندتر است. اما شاه نپذیرفت و گفت «دگرچه؟» رستم گفت: «در جنگ تأمل از شتاب برتر است و اینکه تأمل باید کرد و سپاهی از پس سپاه دیگر فرستاد چرا که از هزیمت یک جا درست‌تر می‌نماید و برای دشمن سخت‌تر است» اما شاه نپذیرفت و با اصرار شاه، رستم روانه جنگ شد و در سابط اردو زد و پیوسته افراد به نزد شاه می‌فرستاد تا بلکه دیگری را مأمور نماید و وی را از رفتن به جنگ با مسلمانان معذوردارد.^۱ این ماجرا را بدین خاطر نقل کردیم که اوضاع نابسامان داخل سپاه ایران و بی‌سیاستی پادشاهی را به‌تصویر بکشیم و خواهیم دید رستم که چگونه در جنگ قادسیه شکست خورده و به قتل می‌رسد. با وجود ضعف دولت ساسانی نباید همه شکست را در این ضعف جستجو کرد چرا که دولت ساسانی در هر مرحله از جنگ توانست برای جلوگیری از پیشروی اعراب نیروهای زیادی را گرد آورد به‌طوری که جمعیت آنان در برخی اوقات چند برابر اعراب بودند.

نکته قابل توجه در اینجا ایمان و اعتماد کامل عرب‌ها به پیروزی دینشان بود و نیز اعتمادی که به سخنان رسول خدا(ص) و وعده‌های ایشان به دست یابی به گنج‌های قیصر و کسری می‌داد را می‌توان یادآوری کرد. ولی ظلم و بیداد دولت ساسانی نیز کم و بیش در منجر کردن مردم و همچنین از بین بردن انگیزه دفاع، عامل مؤثری برای کاهش فعالیت نظامی سپاهیان در میدان جنگ بود و نمی‌توان این پیوستن به اعراب و پشت کردن به پادشاهی ساسانی را خیانت فرض نمود. چهار هزار تن از دیلمان که در خدمت دستگاه ساسانی، در قادسیه همراه با رستم بودند، زمانی که سپاه ایران شکست خورد و احساس کردند پناهگاهی ندارند خود را کنار کشیده تصمیم گرفتند اسلام را بپذیرند. سعد نیز در

خواست آنان را پذیرفت تا جایی که این افراد در فتح مدائن به نفع مسلمانان شرکت کرده و در جنگ «جولاء» نیز حضور داشتند.^۱

۲- انتخاب سعد بن ابی وقاص برای فرماندهی جبهه عراق

عرب‌ها به انتخاب فرمانده سپاه خیلی اهمیت می‌دادند و تا کسی را از هر جهت شایسته آن مأموریت بزرگ و خطیر نمی‌دیدند بفرماندهی انتخاب نمی‌کردند و از آن روست که مردان با هوش و تدبیر و دلیری مانند حمزه سید الشهداء شهید احد و علی بن ابی طالب (ع) که در جای جای جنگهای زمان پیامبر (ص) حضور چشمگیر دارد، خالد بن ولید در عین حالیکه خبیطهای فراوانی انجام داد، خالد بن سعید و ابو عبیده جراح و ابو عبید بن مسعود ثقفی، سعد و قاص و یزید بن ابی سفیان و به فرماندهی سپاه اسلام تعیین می‌شدند و با اندک مطالعه در شرح حال این مردان بزرگ شجاعت و خردمندی و کاردانی آنان معلوم می‌گردد.

در دوران خلافت عمر بن خطاب مرزهای حکومت اسلامی در حال گسترش بود و فرماندهانی چون خالد بن ولید، ابو عبیده و عمرو بن عاص با لشگرکشی به نواحی مختلف مرزهای حکومت اسلامی را وسعت می‌دادند. از جمله این فتوحات مربوط به ایران بود.

عمر، ابو عبیده بن مسعود ثقفی را با لشکری به همراهی مثنی بن حارثی شیبانی به عراق گسیل داشت. خسرو مرده بود و بوران دخترش به پادشاهی رسیده و رستم و فیروزان راکه ناتوان و فرومایه بودند به سرپرستی امر پادشاهی برگزیده بود. پس ابو عبیده ثقفی پیش رفت و به دسته‌ای از سپاهیان ایران برخورد و بر ایشان تاخت و نبردی سخت کردند که نتیجه آن پیروزی مسلمانان بود.

پس از نبردها و زد و خوردهایی که انجام شد پیروزیها به نوبت گاهی برای مسلمانان و گاهی برای ایرانیان بود و مناطق مرزی ایران دست به دست می‌شد تا

اینکه ابو عبیده نزدیک پل کشته شد. قضیه بر عمر و مسلمانان گران آمد. عمر برای مردم خطبه خواند و آنها را به جهاد تشویق کرد و گفت: «برای رفتن به عراق آماده شوید». آنگاه عمر در «صرار» اردو زد و می خواست شخصاً حرکت کند. طلحه بن عبیدالله را طلایه دار خود کرد و زبیر بن عوام را بر میمنه و عبدالرحمن بن عوف را بر میسره گماشت و مردم را بخواند و مشورت کرد و همه گفتند «بروند». سپس به علی (ع) گفت ای ابوالحسن چه می گویی؟ بروم یا کسی را بفرستم؟» حضرت فرمود: «شخصاً برو که بیشتر مایه ترس و بیم دشمن می شود» و چون از پیش عمر برون آمد وی عباس را با گروهی از مشایخ قریش بخواند و مشورت کرد گفتند: «خودت بمان و دیگری را بفرست که اگر شکست خوردند مسلمانان ذخیره ای داشته باشند.» و چون اینان برون شدند عبدالرحمن بن عوف بیامد و با او نیز مشورت کرد عبدالرحمن گفت «پدر و مادرم فدای تو باد بمان و دیگری را بفرست زیرا اگر سپاه توشکست بخورد مثل شکست خوردن تو نیست اگر تو شکست بخوری یا کشته شوی مسلمانان کافر می شوند و هرگز کسی «لااله الا الله» نخواهد گفت» گفت: «بگو کی را بفرستم؟» گوید: «گفتم سعد بن ابی وقاص را بفرست» عمر گفت: «می دانم که سعد مرد شجاعی است اما بیم دارم که تدبیر امور جنگ نداند» عبدالرحمن گفت: «سعد همانطور که گفתי شجاع است و در صحبت رسول الله (ص) بوده و در بدر نیز حضور داشته است کار را به دست او بسپار و ما را درباره امور جنگ مشاور او کن که نافرمانی نخواهد کرد» و چون عبد الرحمن برون شد عثمان نزد عمر آمد که بدو گفت «ای ابو عبدالله بمن بگو بروم یا بمانم؟» عثمان گفت: «ای امیر المؤمنین بمان و سپاه بفرست زیرا این خطر هست که اگر حادثه ای برای تو رخ دهد عرب از اسلام بگردد. سپاه بفرست و سپاهی را بسپاه بعد تقویت کن. مردی را بفرست که در کار جنگ تجربه و بصیرت داشته باشد» عمر گفت: «مثلاً کی؟» گفت: «علی بن ابیطالب» گفت: «او را ببین و گفتگو کن ببین آیا به اینکار راغب هست یا نه؟» عثمان برون شد و علی (ع) را بدید و با او گفتگو کرد و علی (ع) این را خوش نداشت و نپذیرفت. عثمان پیش عمر بازگشت و بدو خبر داد. عمر گفت: «دیگر کی؟» گفت: «سعید بن زید بن عمرو بن نفیل» عمر گفت: «این کار از او ساخته نیست.» عثمان گفت: «طلحه بن

عبداللہ» عمر گفت: «مرد شجاع شمشیر زن تیراندازی را بنظر دارم اما بیم دارم تدبیر امور جنگ نداند» گفت ای امیرالمؤمنین این شخص کیست؟ گفت سعد بن ابی وقاص.

عثمان گفت اینکار از او ساخته است، ولی اینجا نیست و من از اینجهت اسم او را نبردم چرا که اکنون به کاری مشغول است. عثمان گفت: به او دستور بده با گروهی از اهل تجربه و بصیرت جنگ مشورت کند و کاری را بی مشورت آنها فیصله ندهد. عمر چنین کرد و به سعد نوشت سوی عراق حرکت کند.^۱ و چون نامه عمر به سعد بن ابی وقاص رسید به طوریکه عمر فرمان داده بود ابتدا به «زباله» و از آنجا به «سیراف» رفت و مردم از شام و جاهای دیگر به او پیوستند. آنگاه در «عذیب» برحاشیه صحرا و کناره عراق نزدیکی قادسیه فرود آمد. در اینجا سپاه مسلمانان با سپاه ایران به سرداری رستم روبرو شد.^۲ به روایت دینوری در اخبار الطوال وقتی سعد بن ابی وقاص به فرماندهی انتخاب و روانه‌ی عراق شد بیست هزار تن با او روانه شدند. چون به قادسیه^۳ رسید سپاهیان که در جبهه بودند به او پیوستند. در این هنگام مثنی بن حارثه در گذشت. رستم هم با سپاهیان خود آمد و دو سپاه در مقابل هم صف آرایی کردند.^۴

۳- نبرد قادسیه

یعقوبی می نویسد: رستم فرخزاد دست به کار آماده ساختن لشکر شد و بر تختی از زر نشست و جای صفهای خویش را استوار ساخت و لشکریان خود را منظم نمود. سعد ابن ابی وقاص برای مسلمانان سخنرانی کرد و آنان را در کار جهاد تشویق نمود و از وعده نصرت و پیروزی دین که خدای به پیغمبرش داده است آگاهشان ساخت و هر یک از مسلمین دیگری را تشویق کرد و پس از نماز ظهر جنگ میان آنان

درگرفت و جنگی سخت به انجام رسید و مسلمین به خوبی از عهده آزمایش و گرفتاری بیرون آمدند.^۱

این جنگ چهار روز طول کشید. روز اول به خاطر فیل‌های ایرانیان برتری با آنان بود روز دوم لشکر کمکی مسلمانان به سرداری هاشم بن عتبہ (مرقال) از شام رسیدند که در نهایت روز چهارم با کشته شدن رستم به دست مسلمی به نام هلال بن علقمه لشکر ایران شکست سختی را پذیرفت.^۲

در اینکه این جنگ در چه سالی اتفاق افتاده اختلاف است مسعودی به این اختلاف اشاره دارد و می‌نویسد: واقعی گوید این جنگ سال ۱۶ هـ بوده و بعضی گویند سال ۱۴ هـ بوده و ابن اسحق به قطع گوید این جنگ در سال ۱۵ هـ اتفاق افتاده است.^۳ اما خود در چند صفحه قبل در کتاب مروج الذهب می‌نویسد این جنگ در محرم سال ۱۴ هـ اتفاق افتاد.^۴ در این جنگ درفش کاویانی^۵ که نشان دولت ساسانی بود به دست مسلمانان افتاد و این حکایت از این دراد که ضربه‌ی مهلکی بر پیکر دولت رو به زوال وارد شده است و مسلمانان را در ادامه کار خود حریص‌تر نموده و جسارت فتوحات و پیشروی را در خود دیدند به همین خاطر شاهدیم که قلعه‌ها و شهرها یکی پس از دیگری گشوده می‌شدند و پادشاهی ساسانی رو به اضمحلال رفت.

نکته قابل ذکر در اینجا این است که بر فرماندهی که انتخاب می‌شد، مشاوران خوب و سرداران جسور همراه وی روانه می‌شدند و استفاده درست سردار لشکر از مشاوران و نیروهایش باعث پیروزیهای درخشانی می‌شد که یکی از آنها در این جنگ به وقوع پیوست. نبردی که منجر به مهمترین شکست ایرانی‌ها شد. این جنگ به نبرد قادسیه و سعد بن ابی

و قاص به عنوان سردار قادسیه معروف شد. این نبرد به نفع اسلام خاتمه یافت و رستم طی آن کشته شد.

طبری از زیاد روایت می‌کند: سعد مغیره بن شعبه و سیره بن ابی رهم و عرفجه بن هرثمه و حذیفه بن محسن و ربیع بن عامر و مرقه بن زاهر تیمی وائل و مدغور بن عدی عجل و مضارب بن یزید عجل را با معدبن مره عجلی که از زیرکان و خردمندان عرب بودند^۱ پیش خود خواند و با آنها در میان گذاشت که می‌خواهم شما را نزد این قوم بفرستم. آنان گفتند همگی پیرو فرمان تو هستیم و آنچه که تو فرمان دهی، انجام دهیم. به طوریکه برای مردم شایسته‌تر و سودمندتر باشد با پارسیان به گفتگو می‌نشینیم. در این میان ربیع بن عامر گفت: عجمان نظرها و رسم‌ها دارند اگر همگی پیش آنها برویم خواهند پذیرا شد که سخت اهمیتشان دادیم و لذا یک نفر را انتخاب کن و بفرست. به همین خاطر با این نظر موافقت شد و خود وی اعلام آمادگی نمود و سعد نیز او را روانه کرد.^۲ برای باردوم حذیفه را فرستاد و بار سوم مغیره بن شعبه را فرستاد که از زیرکان عرب بود. آنها ترسی برخورد راه نداده و از اسلام و ایمان خود گفتند، همواره با لباس ساده و شمشیرکهنه به مذاکره می‌رفتند در حالیکه طرف مقابل به انبوهی از تجهیزات و امکانات و البسه‌ی فاخر مجهز بودند.^۳

نکته قابل توجه اینکه سعد در جنگ قادسیه بیمار شد و در حالی که قدرت سواری و نشستن نداشت به خاطر اینکه چند دمل چرکی داشته و به رو افتاده بود ولی با قدرت، رهبری جنگ را بر عهده داشت. برخی سرپیچی کردند که سعد گفت: به خدا قسم هر که از این پس کاری کند که مسلمانان از مقابله با دشمن بازمانند و محبوس شوند با او رفتاری کنم که آیندگان از آن نقل کنند.

سعد به گروههای سپاه نوشت که خالد بن عرفطه را جانشین خویش کردم و مانع من از اینکه به جای وی باشم دردی است که به آن دچارم. از خالد اطاعت کنید آنچه می‌گوید از زبان و رأی من است. این نوشته را برای سپاهیان خواندند که در نهایت تسلیم شده و اطاعت کردند.^۱

طبری در شجاعت و جسارت سعد می‌نویسد: «عثمان بن رجای سعدی گوید، سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص) از همه کس جسورتر و دلیرتر بود و در قصری ناستوارترجا گرفته که میان دو صف بود و از آنجا سپاهیان را می‌نگریست»^۲ و فرمان می‌داد.

نکته‌ی بعدی این که جنگ قادسیه یک ماه پس از فتح دمشق رخ داد. عمر به ابو عبیده‌نامه نوشت تا سپاه عراق به سوی عراق بروند که این سپاه یاران خالد بن ولید بودند، اما سپاهیان عراق را به سالاری هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص (هاشم پسر برادر سعد است) به طرف عراق فرستاد و در نبرد قادسیه شرکت نمودند.

۴- نکوهش سعد توسط سربازان سپاه کوفه

در حالیکه عده‌ای از اوصاف نیک و بزرگی سعد اشعاری می‌سرودند، عده‌ای هم در نکوهش وی شعر می‌سرودند و شکوه می‌کردند، یکی از مسلمانان شعری به این مضمون گفته است:

«جنگیدیم تا خدا فیروزی داد»

«و سعد در قادسیه به در قهر پناه برده بود»

«از جنگ آمدیم و بسیار زنان بیوه شده بودند»

«اما در میان زنان سعد کسی بیوه نبود»

طبری گوید: و چون این سخنان به سعد رسید به نزد کسان آمد و عذر خویش بگفت و دملهایی را که در ران و کفل خویش داشت به آنها بنمود و مسلمانان وی را معذور داشتند که سعد ترسو نبود.^۱

در جایی دیگر طبری از قتیبه بن جابر نقل می‌کند: به روز قادسیه وقتی فتح شد یکی شعری گفت و سعد را در آن از اینکه در قصر مانده بود ملامت کرد، شعر وی در دهانها افتاد و به گوش سعد رسید و گفت: «خدایا اگر دروغگوست یا این سخن را به ریا و طلب شهرت گفته زبان و دست وی را از من ببر» قبیحه گوید: به خدا گوینده شعر میان دو صف بود که به سبب دعای سعد تیری بیامد و به زبان وی خورد و یک نیمه تن وی بخشید و هرگز کلمه‌ای نتوانست گفت تا به خدا پیوست.^۲

۵- جنگ جلولا^۳ و دومین شکست یزدگرد از سعد ابی وقاص

یزدگرد پس از شکست در قادسیه نیروئی در منطقه حلوان فراهم آورد و با سرداری به نام مهران رازی روانه‌ی تیسفون کرد. سعد بن ابی وقاص نیز لشکری به سرداری برادرزاده خود هاشم به استقبال آنها فرستاد. دو لشکر در جلولا (محلّی نزدیک خانقین) به هم رسیده در مقابل هم صف آرایی کردند.

جنگ سختی در گرفت و از ایرانیان بسیار کشته شدند و اعراب اسیران و غنیمت بسیاری گرفتند. این جنگ دومین جنگ ایران و عرب و دومین شکست بزرگ یزدگرد پادشاه ایران از سعد بن ابی وقاص بود. یزدگرد در حلوان تاب ماندن نیاورده، از کوه‌های کرمانشاه روانه‌ی ری شد و حلوان را عرب‌ها تصرف کردند. این جنگی بود که در سال ۱۶ هجری رخ داد.^۴

پس از آن سعد می‌خواست یزدگرد را تعقیب کند ولیکن خلیفه عمر به او نوشت که بین
النهرین برای اعراب کافی است به همین‌خاطر سعد به تسخیر شهرهای بین‌النهرین پرداخت
و از آن پس بود که شهرهای بصره و کوفه بنا شدند.

۶- سعد و بنای کوفه

این شهر چند ماه پس از بصره بدست سعد و قاص بنا گشت و در علت پیدایش آن
چنین گفتند که پس از شکست ایرانیان و تسخیر شهر مداین (تیسفون) بدست اعراب، سعد
و قاص فرمانده سپاه اسلام چند صحابی را نزد عمر فرستاده تا مژده فتح را بدو ابلاغ کنند.
عمر فرستادگان سعد را زرد و زار و نزار دید و همینکه سبب را پرسید گفتند: بدی آب
وهوای عراق ما را چنین کرده و عمر فرمان داد سرزمینی برای اقامت مسلمانان در نظر
بگیرند که با مزاج آنان سازگار باشد و اتفاقاً در هر جایی که شتران اعراب خوش و سالم
باشند خود آنان نیز در آنجا سلامت خواهند بود. باری سعد و قاص بدستور عمر با
کمک سلیمان و حزیفه زمینی در کنار فرات (میان حیره و فرات) برای اردوگاه انتخاب کرد
که هوای آن مطابق فرمان عمر بری و بحری است و تا شهر مدینه رود و دریاچه ای
فاصله‌ندارد و در آغاز خانه‌ها را از نی ساخت که شبیه به چادر بود، اما پس از چندی آتش
سوزی در گرفت و مقداری از خانه‌های نیین سوخت. مسلمانان با اجازه عمر خانه‌های
خشتی ساختند ولی مطابق فرمان عمر بنای آنرا بلند نکردند و هیچ کس حق نداشت بیش از
سه‌اتاق مالک شود^۱ و ضمن آن جای مسجد و کاخ فرمانداری آن را برگزیدند^۲. نخستین
کاردر طراحی نقشه شهر کوفه، تعیین جای مسجد به عنوان مرکز شهر بود. از این رو،
سعدبن ابی وقاص در محل بنای مسجد ایستاد و دستور داد تیری موافق با جهت وزش باد
وتیری دیگر به جهت مخالف وزش باد رها کردند و جای فرود آمدن تیرها را نشانه
گذازیدند. آنگاه از همان جا که تیرانداز ایستاده بود، تا جای فرود آمدن تیرها، حدود مسجد

جامع شد و مسجد و دارالاماره را نیز در همان محدوده بنا کردند.^۱ به مرور زمان زمین‌های اطراف را به قبایل و خاندان‌های مختلف واگذار کردند و در آنجا با ساختن خانه‌ها، کوفه رو به آبادانی گذاشت.^۲

۷- قصر سعد در کوفه سوزاندن درب آن به فرمان عمر

همانطور که در بنای شهر کوفه گذشت پس از سوختن خانه‌هایی که از نی ساخته شده بودند، مسلمانان با اجازه عمر خانه‌های خشتی ساختند در ابتدا بناها خیلی بلند نبوده و بیش از سه اتاق مالک نمی شدند. اما به مرور زمان سعد برای خود در اطراف مسجد کوفه قصری ساخت. از آنجایی که بازار هم در اطراف مسجد شکل گرفته بود و رفت و آمدها زیاد بوده سروصداهایی ایجاد می شد برای رفع این مسائل دری را برای قصر در نظر گرفت. طبری می نویسد: «سعد درب قصر را بست، بازارها به جای خود بود و سروصدای بازاریان مانع از گفتگوی سعد بود. وقتی قصر را بنا کرده بود، مردم سخنانی را به سعد بستند که آن سخنان را نگفته بود. گفته اند که سعد گفته: این خرده صداها را خاموش کنید».^۳ البته بعید نیست که وی این سخنان را گفته باشد، چرا که از این پس سعد به عنوان امیر کوفه شناخته شده و رفت و آمدهایی در خانه وی جریان داشت. شلوغی بازار آرامشی که باید در منزل امیر حاکم باشد تا دیدارها صورت بگیرد را مختل می نمود، به همین خاطر دری بر قصر امیر تعبیه شد.

این خبر به عمر رسید و شنید که قصری به عنوان قصر سعد در کوفه ساخته شده است. به همین خاطر محمد بن مسلمه را خواست و وی را به کوفه فرستاد و دستور داد که پس از سوزاندن درب قصر، بلافاصله برگردد و وی نیز چنین کرد. خبر به سعد رسید. گفت: آیا وی را فقط برای همین کار فرستادند؟ و گفت ببینید کیست او را نزد من آورید، اما

نیامد. سعد پیش وی رفت و از وی دعوت بعمل آورده تا جهت استراحت به قصر آید اما او نپذیرفت. خواست به او خرجی راه دهد، باز قبول نکرد. نامه عمر را به سعد داده که در آن نوشته بود شنیده ام قصری ساخته و آن را محصور نموده ای که قصر سعد می نامند و میان خودت و مردم فاصله انداخته ای! این قصر تو نیست، قصر جنون است. قصری نساژ که دری داشته و از مردم برای دخول جلوگیری کند و حقتان را سلب کنی وقتی که به در خانه ی تو آیند. سعد قسم یاد کرد که سخنی که به او نسبت داده اند نگفته است. محمد بن مسلمه بازگشته گزارش را به عمر داد و وی نیز سعد را تصدیق کرده گفت: «وی از کسی که بر ضد وی سخن گفته و آنکه نزد من آورده راست گوتر است»^۱.

۸- امارت سعد بر کوفه

سعد بن ابی وقاص پس از اینکه ایرانیان را در قادسیه شکست داد به دستور عمر شهر کوفه را طراحی نمود و سه سال و نیم امیر آنجا بود به جز مدتی که در مدائن به سر می برد.^۲ پس از اینکه افرادی به مخالفت سعد پرداخته و بر ضد او سپاهیان را تحریک می کردند در همان حال نامه ای به عمر نگاشته و مخالفت خود را با سعد بیان نمودند که از جمله آنان جراح بن سنان اسدی بود.

۹- برکناری سعد توسط عمر

برکناری سعد را که توسط عمر انجام شد طبری اینگونه آورده که تلخیص آن چنین است: در اثناء آمادگی برای جنگ نهاوند که پارسیان نامه به همدیگر نوشتند و در نهاوند اجتماع کردند، مسلمانان دچار اختلافات داخلی شدند و اینکه پارسیان در حال جمع آوری نیرو هستند و آماده برای جنگ می شوند نیز مسلمانان را از کار خود بازداشت و به مخالفت خود با سعد ادامه دادند. عمر بار دیگر محمد بن مسلمه را فرستاد تا در این باره تحقیق کند. وی به پیش سعد رفت تا وی را بر مردم کوفه بگرداند. محمد بن مسلمه سعد را به مسجدهای کوفه می برد و درباره او پرسش می کرد چرا که در آن روزگار پرسش

و تحقیق پنهانی نبود. در هر مسجدی که از مردم درباره سعد می پرسید می گفتند: «جزنیکی از او نمی دانیم و به جای او دیگری را نمی خواهیم ، درباره او ناروا نمی گوئیم و برضد او کمک نمی کنیم.» مگر همدستان جراح بن سنان که خاموش بودند. چون به نزد مردم بنی عبس رسیدند، محمد گفت: هر که حقی می داند به خدا قسمش می دهم که بگوید. اسامه بن قتاده گفت: «اکنون که ما را به خدا قسم دادی می گویم: او تقسیم به مساوات نمی کند و بارعیت عدالت نمی کند.»

سعد گفت: «این سخن به دروغ و ریا می گوید، خدایا دیده اش را کور کن و عیالش را بیفزای و او را به فتنه های گمراهی آور دچار کن پس از آن چشم اسامه نابینا شد و ده دختر دور او را گرفت و می گفت: این نفرین سعد، مرد مبارک است که به آن دچار شده ام. سعد می گفت: «من نخستین کسم که در راه اسلام خون مشرکان ریختم. پیغمبر

خداصلی اله و علیه و سلم پدر و مادر بفدای من می کرد و پیش از من به فدای هیچکس نکرده بود. پنجمین کس بودم که اسلام آوردم و بنی اسد پندارند که نماز کردن نمی دانم و شکار سرگرم می کند. آنگاه محمد، سعد و آن کسان را سوی عمر برد و چون وی رسید خبرها را بگفت. عمر گفت: ای سعد و ای بر تو چگونه نماز می کنی؟» گفت: «دو رکعت اول راطولانی می کنم و رکعت های آخر را مختصر می کنم» گفت: از تو چنین شایسته است. آنگاه عمر گفت: «اگر احتیاط نبود کار اینان روشن بود.» پس از آن گفت: «ای سعد جانشین تو در کوفه کیست؟» گفت: «عبداله بن عبدالله بن عتبان». عمر عبدالله را به جای وی گذاشت و عامل کوفه کرد. پس قضیه ی نهاوند و آغاز مشورت درباره آن و سپاه فرستادن در ایام سعد بود اما جنگ در ایام عبدالله رخ داد.^۱

مسعودی در این باره می نویسد: «در سال بیست و یکم مردم کوفه از امیرشان سعد بن ابی وقاص شکایت کردند. عمر، محمد بن مسلمه انصاری را که هم پیمان بنی عبدالاشهل بود بفرستاد تا درب قصر کوفه را آتش زد و سعد را در مسجد کوفه با مردم

روبرو کرد و در باره وی از ایشان پرسید که بعضی او را ثنا گفتند و بعضی شکایت کردند که عمر او راعزل کرد و عمار بن یاسر را حاکم و عثمان بن حنیف را خراج‌گیر و عبدالله بن مسعود را عهده‌دار بیت المال کوفه کرد.^۱ بعید نیست که عبدالله بن عبدالله بن عتبان که طبری از وی بعنوان جانشینی سعد نام برد بصورت موقت بوده و عمار بن یاسر با حکم جدیدی برای امارت کوفه در نظر گرفته شده باشد.

۱۰- سعد بن ابی وقاص در مسایل سیاسی

الف) سعد در شورای شش نفره

نام سعد در کتب فراوانی از متقدمین به عنوان اصحاب شوری برده شده است. ابن‌اعثم کوفی نام سعد و سخن او را در شوری نقل می‌کند.^۲ یعقوبی، طبری، ابن‌اثیر، ابن‌ابی‌الحدید، ابن حجر عسقلانی در کتابهای خود از سعد بن ابی وقاص به عنوان یکی از افراد شورای شش نفره نام برده‌اند که به نظر می‌رسد حضور سعد بن ابی وقاص در شورای شش نفره حتمی باشد. اما در اینکه به چه کسی رأی داده است اختلاف وجود دارد. در برخی از منابع آمده است که حق رأی خود را به عبدالرحمن بن عوف داده است. برخی معتقدند به عثمان بن عفان رأی داد و برخی معتقدند رأی وی با علی بن ابیطالب (ع) بود. سعد ابتدا به عثمان متمایل بود و در پرسش عبدالرحمن، عثمان را انتخاب کرد. طبری می‌نویسد: «سعد بن ابی وقاص جزء شورای شش نفره عمر بود و وقتی عبدالرحمن با سعد خلوت کرد و با او سخن گفت، به عثمان رأی داد. اما پس از صحبت علی (ع) با سعد به آن حضرت مایل شد. وقتی عبدالرحمن به سعد گفت من و تو خویشاوندی نزدیک داریم، نصیب خود را به من واگذار کن تا انتخاب کنم، سعد گفت: اگر خودت را انتخاب می‌کنی باشد ولی اگر عثمان را انتخاب خواهی کرد من علی را می‌پسندم...»^۳.

سال بیست و سوم از هجرت در حالی سپری شد که عمر بن خطاب دومین خلیفه پس از رحلت رسول خدا(ص) ترور شد و در بستر مرگ افتاد و به کار تعیین جانشین خود پرداخت، ولی به جای آنکه مانند ابوبکر شخص معینی را تصریح کند شورائی مرکب از عبدالرحمن بن عوف، علی بن ابیطالب(ع)، عثمان، زبیر و سعد بن ابی وقاص و طلحه که در سفر بود معین نمود و سه روز مهلت داد که طی آن باید شوری خلیفه را به اکثریت معین نماید و اگر طرفین مساوی در رأی بودند، ترجیح با دسته‌ای است که عبدالرحمن بن عوف در آن باشد و اگر دسته‌ای دیگر تسلیم نشوند به قتل برسند. عمر با این قرار عبدالرحمن بن عوف را بر دیگران برتری داد.

قبل از اینکه به تحلیل این ماجرا بپردازیم نگاهی به خطبه‌ی شقشقیه امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه می‌اندازیم. گرچه این خطبه را برخی از اهل تسنن به‌شخص سید رضی نسبت می‌دهند اما ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خود می‌نویسد: بسیاری از این خطبه را در کتابهای شیخ خود ابوالقاسم بلخی که پیشوای معتزله‌ی بغداد است و به روزگار مقتدر عباسی یعنی مدت‌ها پیش از اینکه سید رضی متولد شود دیده‌ام. همچنین مقدار بسیاری از این خطبه را در کتاب ابوجعفر بن قبه که یکی از متکلمان بزرگ امامیه است و کتاب مشهوری به نام الانصاف دارد دیده‌ام. وی از شاگردان شیخ ابوالقاسم بلخی است و در همان عصر و پیش اینکه سید رضی متولد شود در گذشته است. همچنین ابن ابی الحدید از فردی به نام مصدق نقل می‌کند که به ابن‌خشاب گفتم آیا این خطبه (شقشقیه) مجعول و ساختگی نیست گفت: به خدا قسم هرگز! و من به یقین و وضوح می‌دانم که این گفتار علی(ع) است همانگونه که تو مصدق پسر شیبی، سپس ادامه داد به خدا سوگند من این خطبه را در کتابهایی دیدم که دویست سال پیش از تولد سید رضی (ره) تألیف شده است و آن را با

خطهایی که نویسندگانش رامی شناسم و همگان از علما و اهل ادب هستند دیده‌ام و آنان پیش از اینکه نقیب ابواحمد پدرسید رضی متولد شود می‌زیسته‌اند.^۱

علی (ع) در خطبه شقشقیه پس از اینکه از خلفای اول و دوم شکوه می‌کند، به مسئله‌ی شوری اشاره می‌کند و می‌فرماید:

خدایا چه شورایی! عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من هم سنگ آنان می‌باشم. پناه بر خدا از این شوری؟ در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت موردتردید بودم تا امروز با اعضای شوری برابر شوم که هم اکنون مرا همانند آنها بیندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند. ناچار باز هم کوتاه آمده و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آنها با کینه‌ای که از من داشت از من روی برتافت (سعد بن ابی وقاص که یکی از اعضای شورای ۶ نفره بود) و دیگری دامادش را (عبدالرحمن عوف که حق و تو داشت) بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر را که زشت است آوردن نامشان (طلحه و زبیر بانیان جنگ جمل).^۲

محسن المعلم در کتاب النصب و النواصب از شیخ محمد عبده نقل می‌کند که وی در شرح نهج البلاغه خود ضمن بیان این خطبه می‌نویسد: سعد از پسرعموهای عبدالرحمن بود و هر دو از بنی زهره و چیزی که در دل سعد از علی کرم الله و جهة وجود داشت به خاطر دایی‌هایش بود چرا که ما در سعد حمنه بنت سفیان بن امیه بن عبد شمس بود و علی (ع) در جنگهای بدر و احد افرادی از آنها را به قتل رسانده بود.^۳ وی همچنین از شیخ محمد جواد مغنیه ضمن شرح همین خطبه در مورد فقره (فصغی رجل لضغنه) نقل می‌کند که «رجل»

منظور سعد است و «ضغن» و حقد و کینه‌ای است که از علی (ع) داشت بابت احوال و دایی‌هایش که به دست امام علی (ع) کشته شدند.^۱ از این خطبه ی علی (ع) مشخص می‌شود که از همان ابتدا سعد بن ابی وقاص به عثمان متمایل بوده و از آنجا که می‌دانست پسرعمویش عبدالرحمن بن عوف عثمان را انتخاب می‌کند حق رأی خود را به وی داد.

در شوری همه به غیر از عبدالرحمن داوطلب خلافت بودند. دو روز مذاکره بدون اینکه نتیجه‌ای گرفته شود دوام یافت. روز سوم عبدالرحمن که در باطن به علاقه‌ی خویشاوندی طرفدار عثمان بود به همدستی سعد از جمع اختیار گرفت که از میان علی ابن ابیطالب (ع) و عثمان بن عفان یکی را خود انتخاب کند. پس عده‌ای را در مسجد جمع کرد و رأی خواست. بعضی علی (ع) را پیشنهاد می‌کردند بعضی عثمان را. بنی هاشم و بنی امیه به حرف در آمدند تا جایی که علی بن ابیطالب (ع) و عثمان کاندیدای خلافت شدند. از آنجایی که عبدالرحمن بن عوف کسی است که پیامبر (ص) او را با عثمان برادر کرده و داماد او نیز بود مسلماً دل به انتخاب عثمان داشت و در صدد انتخاب عثمان بود و بعید نیست که با آوردن سیره شیخین در کنار کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) حقه‌ای باشد که به کار برده است تا علی (ع) را از رسیدن به خلافت مانع شود. او می‌دانست که علی (ع) در کنار کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) هرگز نمی‌پذیرد که سنت و روش دیگران به عنوان قوانین لازم الاجرا بر وی تحمیل شود. به همین خاطر عبدالرحمن ابتدا رو کرد به علی بن ابیطالب (ع) و گفت ای علی با خدا میثاق و عهد می‌بندی که اگر بر سرکار آمدی به کتاب خدا و سیره رسول خدا (ص) و سیره شیخین (عمر و ابوبکر) عمل کنی؟ علی (ع) در جواب گفت: در میان شما به کتاب خدا و روش پیامبرش تا آن جایی که توانایی دارم رفتار می‌کنم. سپس عبدالرحمن رو به عثمان کرد و آن جمله را به کار برد که عثمان تماماً آن را پذیرفت، دست به دست او زد و با عثمان به خلافت بیعت کرد.^۲ بار دیگر علی (ع) با تمهیداتی که عمر بن خطاب و نیز عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص اندیشیده بودند باز از خلافت دور

شد و عثمان دوازده سال و اندی حکومت کرد و شد آن چه که نمی‌بایست می‌شد و به اعتقاد شیعه ربع قرن علی (ع) از حق مسلم خود محروم ماند.

ب) متهم شدن سعد به مشارکت در قتل عمر بن خطاب

عبیدالله پسر بزرگ عمر پس از کشته شدن پدر، هرزمان را که در زمان عمر از اهواز آورده بودند به قتل رساند. هرزمان شخصی بود که در جنگ او را اسیر کرده و نزد عمر آوردند و نزد وی مسلمان شده بود، اما با مسیحیان و جودان نشست و برخاست داشت. فیروز که عمر را کشت غلام مغیره و از دوستان هرزمان و جفینه غلام سعد بن ابی وقاص بود. عبدالرحمن پسر ابوبکر که با عبیدالله دوست بود به او گفت: آن کاردی که عمر را بدان بزدند سلاح حبشه بود و من آن را سه روز پیش دیدم. عبیدالله گفت: کجایدی؟ گفت: از در خانه هرزمان می‌گذشتم که او نشسته بود. فیروز و غلام سعد نیز باوی بوده و با هم صحبت می‌کردند. من که بگذشتم برخاستند و آن کارد از کنار فیروز افتاد عبیدالله به خشم آمد و گفت: می‌دانم که فیروز به تدبیر خویش این کار را انجام نداده است و قسم یاد کرد که اگر خلیفه از این زخم بمیرد افرادی که با وی همدست بودند را خواهد کشت. پس از آنکه عمر در گذشت و از تدفین وی باز گشت، به منزل هرزمان رفت و او را کشت. پس از آن به در خانه‌ی سعد رفت و جفینه را کشت سعد از خانه بیرون آمد و گفت: چرا غلام مرا کشتی؟ عبیدالله گفت: بوی خون امیرالمؤمنین از تو می‌آید. تو نیز به کشتن نزدیکی، و چون سعد را به کشتن بیم داد، سعد بن ابی وقاص بر وی نهیب زد و مویش را گرفت و وی را بر زمین کوبید. شمشیر از دست وی گرفت و دستور داد او را حبس نموده تا خلیفه‌ی تعیین شده حکم قصاص صادر نماید.^۱

گرچه عمر، سعد را از امارت کوفه برداشت اما سعد شخصیتی نبود که دست به خون خلیفه ببرد و گویا عبیدالله بن عمر این حرفها را از روی خشم و احساسات بیان می‌نمود. چرا که رابطه‌ی دوستانه‌ای بین عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص حاکم بود و

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooon.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

هنگامی که عمر زخمی شد و در بستر مرگ بود وصیت کرد که جانشین من باید به
سعدامارت منطقه ای را بسپارد.

www.kandooon.com
www.kandooon.com
www.kandooon.com

گفتار سوم: سعد در دوره عثمان

۱- امارت دوباره سعد بر کوفه و برکناری پس از یکسال

بعد از اینکه عثمان به خلافت رسید مغیره بن شعبه را از کوفه عزل کرد و سعد را امیر کوفه نمود. همانطوری که قبلاً گذشت عمر، سعد بن ابی وقاص را به خاطر شکایات مردم کوفه بر کنار نموده به نقل مسعودی عمار یاسر را به جای او برگزید^۱ یا به نقل طبری عبدالله بن عبدالله بن عتبان را جانشین وی کرد.^۲

اما بر طبق وصیت عمر نخستین امیری که عثمان فرستاد سعد بود که به امارت کوفه انتخاب شد. اما پس از یکسال که کار عثمان محکم شد وی را بر کنار و ولید بن عقبه بن ابی معیط را امیر کوفه کرد. اینک عثمان خلیفه مسلمین که خود را جانشین رسول خدا(ص) می داند چنین فاسق مشهور و بدنامی را تنها به حکم قرابت و خویشی به فرمانداری کوفه برمی گزیند و سعد بن ابی وقاص فرمانده کل قوای خلیفه پیشین عمر و فرماندار فعلی را از آنجا برکنار می سازد. چرا که ولید از طرف مادر برادر عثمان بود. وی در فتح مکه مسلمان شد در صورتی که سعد در اولین مسلمانان بود و در زمان حکومت عمر و به فرمان او کوفه را بنیان نهاده پادگان مرزی قرار داده بود و سربازانی که در جنگ ایران به همراه او بودند را در آنجا ساکن کرد و کوفیان سعد را شدیداً احترام می گذاشتند.

چون ولید وارد کوفه شد سعد از مأموریت وی آگاهی یافت، رو به ولید کرده و با تعجب گفت: ما که از یکدیگر دور بودیم، نمی دانم تو با آن همه خرفتی و سفاهتی که در گذشته داشتی پس از ما زیرک و دانا شده در نتیجه لیاقتی به هم رسانده ای، و یا در حقیقت این ما هستیم که کودن و نادان شده ایم! ولید پاسخ داد: سعد! ناراحت نشو، این حکومت و سلطنتی است که گوئی دست به دست می گردد. سعد با اطمینان پاسخ داد: آری می بینم که به همین زودی آنرا به سلطنت تبدیل می کنید. ابن اثیر اضافه می کند که ابن مسعود به ولید گفت: نمی دانم تو پس از ما نیکوکار شده ای یا مردم بدکار شده اند.

مردم کوفه نیز از این تبدیل و تغییر حکومت سخت ناراحت شده آنرا نکوهش کرده، گفتند: عثمان جانشین بدی را برای سعد بن ابی وقاص تعیین و اعزام داشته است.^۱ ولید همان کسی است که شراب خورده و در مسجد کوفه نماز صبح را چهار رکعت خواند.^۲ مسعودی می‌نویسد: عثمان به اصرار علی (ع) وی را به مدینه احضار و حد بر او جاری کرد و اتفاقاً در جریان اجرای حد همه به خاطر ترس از خلیفه از زدن تازیانه بر ولید ابا داشتند، تا اینکه علی (ع) خود حد را جاری کرد^۳ و جا دارد تحقیق شود آنانی که به عثمان رأی دادند و از او خواستند که به کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) و سیره شیخین عمل نماید چه اقدامی کرده اند.

طبری عزل سعد را به خاطر جدل میان ابن مسعود و سعد می‌داند و به روایت طلحه می‌نویسد: وقتی عثمان از ماجرای که میان عبدالله و سعد اتفاق افتاده بود خبر یافت از دست آنان خشمگین شد و تصمیم گرفت هر دو را برکنار کند ولی از تصمیم خود صرف نظر نموده، فقط سعد را عزل کرد و آنچه که او بر عهده داشت بازپس گرفت و عبدالله بن مسعود را نگه داشت و به جای سعد ولید بن عقبه را که عمر بن خطاب عامل عربان جزیره کرده بود به امارت کوفه گماشت.

۲- روی آوردن صحابه به جمع آوری مال از دوره عثمان

در زمان خلفای اول و دوم سادگی در روش زندگی آنها مشهود بود و امرای منصوب آنان نیز می‌بایست آن را رعایت می‌کردند. مثلاً وقتی سعد وقاص امیر کوفه برای خود کاخی ساخت و در بانی قرار داد همانطوری که سابق گذشت عمر تا به این مطلب آگاه شد افرادی فرستاد و در قصر را به آتش کشیدند و بر نمی‌تابید که عاملان مسلمان به تجمّلات روی آورند و موقعی که سعد وقاص والی عراق نامه‌ای به عمر نگاشته و اجازه

خواست که خانه‌ای برای خود بسازد عمر در زیر نامه‌ی او چنین نوشت: خانه‌ای بساز که تو را از گزند باران و گرما و سرما نگه دارد.^۱ اما به مرور زمان به جمع آوری مال حریص شدند. وقتی عمر در گذشت و عثمان به خلافت رسید و معاویه در شام مستقر شد به تقلید رومیان برای خود دستگاه و گماشته و ملازم فراهم ساخت. چون نقطه ضعف عثمان را می دانست شرحی به وی نگاشت که مرتب از دولت روم و مأمورین عالی رتبه‌ی اسلام برای وی (معاویه) مهمان می رسد و حقوق معمولی کفاف این همه خرج را نمی‌دهد، چنانچه خلیفه اجازه دهد ممکن است از درآمد این املاک بی صاحب که جزء خراج و جزیه نیست قسمتی از آن مخارج تأمین شود و چنانچه خلیفه موافقت کند و آن املاک را تیول معاویه قرار دهد مخارج تأمین می‌شود و این در حالی بود که حقوق معاویه در این زمان مطابق فرمان عمر سالی هزار دینار بود و این مبلغ نسبت به آن زمان مبلغ هنگفتی به شمار می آمد. به هر حال عثمان با پیشنهاد فوق موافقت کرد، معاویه آن املاک را برای خود ضبط نمود، عایدات آن را برای خود و افراد کم درآمد خانواده خویش اختصاص داد و همین پیش آمد کافی بود که در زمان خلافت عثمان سایرین فضا را برای خود مهیا دیده به معاویه اقتداکنند و به هر اسم و رسم که شده برای خود ملک و مزرعه فراهم سازند،^۲ و این عمل معاویه سبب شد که طلحه، زبیر، سعد و قاص و... (از بزرگان صحابه) و حتی خود عثمان به جمع آوری مال و ملک بپردازند و دارایی‌های فراوانی فراهم سازند. کار به جایی رسید که حتی صحابه بزرگ رعایت بیت‌المال را نکرده و هنگامی که از آن قرض می‌گرفتند در بازپس دادن آن کوتاهی می‌کردند. ابن اثیر نقل می‌کند که سعی ابی وقاص در زمان خلافت عثمان حاکم کوفه بود از بیت‌المال قرض گرفت اما در بازپس دادن آن تعلل ورزید و باعث شد که عبدالله بن مسعود رئیس بیت‌المال و منسوب از طرف خلیفه با وی مخاصمه کند و باعث شد که بین آنها درگیری لفظی ایجاد شد. عبدالله بن مسعود از آنجایی که از دارایی‌های سعد خبر داشت عده‌ای را روانه منزل سعد کرد، متقابلاً سعد هم عده‌ای را

فرستاد تا نگذارند فرستادگان ابن مسعود وارد منزل وی شوند. ابن اثیر با تأکید می‌نویسد: «این اولین حادثه‌ای بود که در آن بین مردم کوفه اختلاف شد» این واقعه نشان می‌دهد که صحابه پیامبر در دنیا طلبی آن قدر پیش رفتند که برای بازپس ندادن بیت‌المال از خود بی‌صبری نشان می‌دهند. ابن خلدون از مروج‌الذهب مسعودی نقل می‌کند، از سعید ابن مسیب نقل شده که وقتی زیدبن ثابت مُرد چندان طلا و نقره به جای گذاشته بود که آن را با تبر می‌شکستند به جز اموال و املاک دیگر که قیمت آن یک صد هزار دینار بود^۱ و نیز روزی که خود عثمان کشته شد در نزد خزانه داریک صد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم موجودی داشت و بهای املاک او در وادی‌القری^۲ و حنین^۳ و دیگر نواحی دویست هزار دینار بود... سعد بن ابی وقاص خانه‌ای برای خود در عقیق^۴ بنا کرد که سقفی بلند داشت و فضای پهناوری بدان قرار داد که برفراز آن کنگره‌ها ساخت.^۵

۳- شورش علیه عثمان و نقش کمرنگ سعد در مهار آن

همانطوری که گذشت پس از اینکه کار عثمان قوام یافت افراد زیادی از خاندان خود را به امارت شهرهای مختلف گماشت در حالیکه به شورایی که وی را انتخاب کردند عهد بسته بود به کتاب خدا و سنت رسول خدا(ص) و سیره شیخین رفتار کند. اما خود نخستین کسی بود که سخنان خویش را نادیده گرفت و نه تنها باعث شد خاندان امیه بر مسلمانان مسلط گردند بلکه حکم بن ابی‌العاص، تبعیدی رسول خدا(ص) را نیز به مدینه بازگرداند و پس از دادن یکصد هزار درهم جایزه به وی، در اکرام او کوشید.^۶ دو خلیفه پیش از وی، هیچگاه در اندیشه بازگرداندن حکم بن ابی‌العاص به مدینه نیفتاده بودند. وقتی

که خبط و خطاهای عثمان رو به فزونی گذاشت و شکایت‌های گوناگونی از ناحیه مردم اطراف و اکناف از دست والیان منصوب وی به مدینه می رسید و با بی توجهی خلیفه مواجه می شد به مرور زمان برانگیخته شده رو به سوی مدینه نهادند تا جائیکه منزل خلیفه که در دارالخلافه بود به محاصره درآوردند و جان خلیفه به خطر افتاد. آنانی که به عثمان رای داده و وی را خلیفه نمودند در این دوره هیچ گونه دفاعی از وی به عمل نیاوردند و این علی (ع) بود که بارها با شورشیان به گفتگو نشست و خلیفه را نصیحت نمود، بلکه شورش و غائله ختم شود. در یکی از روزهای پرتهاپ که مصریان هم به مدینه رسیده بودند کسی که آنان را مهار کرد، علی بن ابی طالب (ع) بود و هیچ اسمی از طلحه و زبیر و سعد و قاص نیست. علی بن ابی طالب (ع) در حفظ خلافت و جان عثمان آنقدر پیش رفت که حسن و حسین (ع) فرزندان خود را برای محافظت از عثمان به دارالخلافه فرستاد.

فقط یکبار که عثمان با مصریان پیمان بست تا جبران کند امضاء سعد و قاص هم زیر آن نامه دیده می شود و وقتی مصریان بعد از اینکه متوجه شدند عثمان به عهد خود وفا نکرده و نامه به حاکم مصر نوشته که آنان را گردن بزنند و بعید نیست که آن نامه را مروان مشاور و وزیر و داماد عثمان نوشته باشد باز گشته دوباره به محاصره دارالخلافه پرداختند و هنگامی که نامه‌ای را که از غلام و فرستاده خلیفه مدینه به امیر مصر را برای صحابه رسول خدا (ص) و مردم مدینه خواندند، علی بن ابی طالب (ع) و سعد و قاص از سران شورای شش نفری، بی طرفی اختیار نمودند ولی طلحه و زبیر در صف مردم قرار گرفتند و فرماندهی مهاجمین را عهده دار شده‌اند همانانی که بعدها خونخواه، خلیفه شدند...!

گفتار چهارم: سعد در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

۱- اوضاع سیاسی، اجتماعی این دوره

با قتل عثمان و خاتمه غائله کنار خانه او، مردمی که علی(ع) را در تمام فراز و نشیب‌ها تجربه کرده و می شناختند و در تمام دوره حیات رسول خدا(ص) و دوره انزوای علی بعد از رحلت پیامبر(ص) او را همچنان مشتاق استمرار راه پیامبر(ص) یافته بودند با شور و شوق تمام، رهسپار خانه وی شدند. گرچه این اشتیاق برای افرادی همچون طلحه و زبیر که محرک قتل خلیفه بودند، تلخ بود، چرا که خود مشتاق به دستگیری چنین جایگاهی بودند، اما چاره‌ای جز همراهی با مردم نداشتند. عاقبت همه در باب خلافت علی (ع) هم داستان شدند و اهالی مدینه نیز با مصریان و اهالی بصره و کوفه موافق شدند و روانه منزل علی شدند که باید خلافت را بپذیری. اما افسوس که زمان مساعد نبود و در این بیست و پنج سال که از رحلت پیغمبر(ص) می‌گذشت هیچ سالی نامناسب‌تر از این سال برای خلافت علی(ع) نمی‌نمود. برخی سنت‌ها دگرگون شده، برخی حکم‌ها معطل مانده و در آمد دولت در کیسه کسانی ریخته شده بود که در این مدت چندان رنجی برای اسلام و مسلمانان بر خود ننهاده بودند. علی (ع) از این مشکلات و دهها مشکل سخت‌تر از آن، آگاه بود و می‌فرمود: «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه هاست و گونه گون رنگه‌است، دلها برابر آن برجای نمی‌ماند و خردها بر پای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشانیده است و راه‌است ناشناسا گردیده و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان کار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی‌دارم و اگر مرا واگذارید همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارند، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم.»^۱

نوشتند نخستین کسی که با او بیعت کرد، طلحه بود که با دست شل بیعت کرد. یعقوبی نوشته است در روز بیعت همگان جز سه تن از قریش بیعت کردند. مروان پسر حکم، سعید پسر عاص، ولید پسر عقبه.^۱ اما ابن اعثم کوفی در الفتوح نام افراد دیگری من جمله سعد را آورده که و بهانه آورد ضمن اینکه خلافت را حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب می دانست با علی (ع) بیعت نکرد. ابن اعثم می نویسد: «پس سعد وقاص پیش آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، سوگند به خدا که مرا هیچ شک نیست که توبه خلافت این امت بر حقی و در دین و دنیا مأمون و ایمنی، الا آن است که جماعتی هم از ما به تو در این کار منازعت خواهند کرد. اگر می خواهی که من با تو بیعت کنم، مرا شمشیری ده که او را زبان و دلب باشد و سخن تواند گفت و میان حق و باطل فرق تواند کرد. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: با من به حجت سخن می گویی ای سعد. تو را صورت آن است که کسی بر خلاف وحی منزل سخن تواند گفت یا کاری تواند کرد. قرار میان مهاجر و انصار و کافه مسلمانان آن است که با ایشان به کتاب خدای سبحانه و سنت مصطفی (ص) کار کنم. اگر تو را موافقت می افتد، بیعت کن و الا برو در خانه خویشان بنشین که تو را به هیچ کار اکراه نکم. عمار یاسر گفت: ای سعد، بترس از خدای سبحانه که بازگشت همه خلق بدوست. امیرالمؤمنین علی (ع) خلیفه بر حق است و مقامات مشهور و مآثر مذکور او از شرح مستغنی. بعد از آنکه مهاجر و انصار به خلافت او راضی شدند و دست او به بیعت گرفته اند و تو را به بیعت خود می خواند، عذر می آوری و از او شمشیری می خواهی که آن را لبی و زبانی باشد. نیکو نیست اینکه می کنی. مگر در دل اندیشه ای دیگر داری؟»

یعقوبی در کتاب خود و نصر بن مزاحم در کتاب وقعه الصّفین آنجایی که جواب سعد به نامه معاویه را می آورد از قول سعد می نویسد: «عمر از قریش جز کسانی را که خلافت را سزاوار بودند در شوری وارد نکرد و هیچ یک از ما از دیگری شایسته تر به احراز آن نبود مگر به اتفاق نظر خود ما بر او، با این تفاوت که آنچه ما داشتیم در علی نیز بود

ولی آنچه او داشت در ما نبود. و این کاری بود که ما نه آغازش را خوش داشتیم و نه پایش را ... در ادامه نامه چند بیت شعر را می نویسد که از مصرع‌های آن چنین است:

آیا طمع به کسی بسته‌ای که حتی دعوت علی(ع) را نپذیرفت و او را رنجیده کرد و آیا با آنکه ابوالحسن علی(ع) مرا می خواند و من چنانکه او می خواهد پاسخش ندادم و بدو گفتم مراشمشیری بران بده که خود دشمن را از دوست باز شناسد رواست که دعوت تو را بپذیرم؟^۱

پاسخ سعد به نامه معاویه قول کسانی را تقویت می کند که سعد وقاص با علی(ع) بیعت نکرده است. مسعودی در مروج الذهب عدم بیعت سعد ابی وقاص و دیگران را نقل می کند و می نویسد جماعتی که تمایل به عثمان داشتند از بیعت او دریغ کردند و منظورشان خروج از اطاعت وی بود که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر از آن جمله بودند (عبدالله بن عمر بعدها با یزید و نیز با حجاج به نام عبدالملک مروان بیعت کرد)^۲ دینوری در اخبار الطوال بگونه‌ای دیگر اعراض سعد را نقل می کند و می نویسد: «عموم مردم برای رفتن به عراق با علی(ع) همراه بودند جز سه نفر یعنی سعد بن ابی وقاص عبدالله بن عمر بن خطاب و محمد بن مسلمه انصاری»^۳.

از این نقل می توان این نتیجه را گرفت که سعد بن ابی وقاص گویا در هنگام بیعت مردم با علی(ع) حق خلافت را از آن وی می دانست و با علی(ع) بیعت کرد اما وقتی زمان امتحان و جنگ پیش آمد از عازم شدن به همراه علی(ع) امتناع ورزیده و اعتزال را پیشه خود کرد و به همراه چند نفر دیگر در مدینه ماندند و سفرهای جنگی علی(ع) را فتنه خوانده و با وی همراهی نکردند و بعدها در تاریخ نامشان در کنار ناکثین و قاسطین و مارقین با عنوان قاعدین به ثبت رسید.

۲- شکل‌گیری حزب قاعدین

شماری از یاران رسول خدا(ص) که معاویه را هم قبول نداشتند و با علی (ع) نیز بیعت نکردند؛ مانند عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، ابوموسی اشعری، اسامه بن زید، محمد بن مسلمه، کعب بن سور، ابویوب زید، زیدبن ثابت، صهیب بن شان و... پنج نفر نخست از رهبران قاعدین بودند. اینان برای عدم بیعتشان با امام، دلایل نسبتاً مشابهی ارائه می کردند. به عقیده آنان جو مشتبه و فتنه بر جامعه چیره شده بود، به گونه‌ای که نمی‌توانستند حق را از باطل تشخیص دهند و باید آن قدر صبر کنند تا فتنه برطرف شود و حق جلوه گر گردد.

آنان می گفتند ما هرگز در چنین جوئی حاضر نیستیم دست خویش را به خون‌گینندگان «لاله الاالله» آلوده کنیم. دلایل به ظاهر موجه اینان، همراه با شخصیت و پیشینه درخشانشان، حکومت نوپای امام(ع) را با نخستین سؤالات انتقادی مواجه ساخت. مردم از این صحابه انتظار داشتند که در جریانات موجود اظهار عقیده کنند. رهبران قاعدین با بیان نظریات خویش، درصدد بودند تا عنکبوتی به دور خویش بتند تا از آفت فتنه در امان بمانند. نوبختی در فرق الشیعه قاعدین یا به عبارتی آن کسانی که از علی (ع) کناره‌گیری کردند را معتزله تعبیر می کند که البته نباید با فرقه فلسفی مذهب معتزله که بعدها در اسلام پیدا شده و مکتب کلامی ایجاد کردند، اشتباه کرد. نوبختی می نویسد: «چون عثمان کشته شد، مردم به بیعت علی (ع) در آمدند و به جماعت نامیده گردیدند پس از آن جدایی پذیرفته به سه فرقه تقسیم گشتند. گروهی بر ولایت علی بن ابیطالب(ع) استوار ماندند. دسته‌ای با عبدالله بن عمر بن خطاب و محمد بن مسلمه انصاری و اسامه بن زیدبن حارثه‌کلبی (غلام آزاده کرده رسول خدا(ص)) و سعد بن مالک(که همان سعد بن ابی وقاص باشد) از علی کناره‌گیری کرده، پس از در آمدن در بیعت وی از جنگ با او و نیز از همراهی

با وی در محارباتش خودداری نمودند. آنان گفتند که روا نباشد که با علی بستیزیم و نیز سزاوار نیست که در نبردهایش او را همراهی کنیم»^۱

۳- نظر حضرت علی (ع) در مورد قاعدین

آن حضرت کسانی را که با وی بیعت ننمودند آزاد گذاشت. ابن اعثم نقل می کند: «عمار یاسر به خدمت امیرالمؤمنین علی (ع) آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین جمله بزرگ و کوچک اختیارا و اضطرارا آمدند و بیعت کردند جز جماعتی چون عبدالله بن عمر، محمد بن عمر بن مسلمه، اسامه بن زید، حسان بن ثابت، سعد بن مالک. اگر امیرالمؤمنین مصلحت داند، ایشان را بخواند و استمالت فرماید تا به خدمت بیایند و در بیعت تو با مهاجر و انصار موافقت نمایند. امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: ای عمار، کسی که با ما رغبت ندارد و ما را نیز با او حاجتی نیست چه واجب است دیدار او»^۲.

طبری از سعد نقل می کند که طلحه می گفت: وقتی بیعت می کردم شمشیر بالای سرم بود. سعد می گوید: نمی دانم شمشیر بر سرش بود یا نه، اما می دانم که از روی کراهت با علی (ع) بیعت کرد. آن روز همه انصار بیعت کردند به جز هفت نفر از مهاجرین که از جمله آنها سعد، ابن عمر، صهیب، زید بن ثابت، محمد بن مسلمه، و اسامه بن زید و...^۳ همین نقل را یعقوبی هم دارد.^۴ اما چیزی که در این جا قابل توجه و ذکر است این است که وقتی این افراد را نزد علی (ع) آورده تا بیعت کنند، علی (ع) به آنها می فرمود بیعت کنید، می گفتند: بیعت نمی کنیم تا همه مردم بیعت کنند و علی (ع) آنها را آزاد می گذاشت و دستور می داد تا کسی مانع رفتن آنان نشود.^۵

علی (ع) در نهج البلاغه در وصف این کسانی که از ایشان کناره گرفتند خطاب به حارث می فرماید: حارث! تو کوتاه بینانه نگرستی نه عمیق و زیر کانه و سرگردان مانده‌ای. تو نه حق را شناخته‌ای تابدانی اهل حق چه کسانی هستند و نه باطل را تا بدانی پیروان آن چه مردمانی هستند. حارث گفت: من با سعد بن مالک و عبدالله بن عمر کناره می گیریم. امام(ع) فرمود: سعد و عبدالله بن عمر نه حق را یاری کردند و نه باطل را خوار ساختند. اشاره امام(ع) به عملکرد افرادی است که نه ایشان را که امام حق بود یاری رساندند و نه افرادی که به باطل در مقابل امام قرار گرفتند تضعیف نمودند؛ در حالی که افرادی مثل سعد حقانیت امام(ع) را می دانستند و خبط بزرگ و تاریخی خود را مرتکب شدند و باید گفت عمده کسانی که از علی (ع) دوری جستند به خاطر تغییر حالت بود که بعد از مقام داری و ثروتمند شدن به آنان دست داده بود نه به خاطر افتادن در فتنه و این حالت بعد از خلافت عثمان رخ داد که ذکرش گذشت.

۴- سعد و موضع وی در جریان حکمیت

سعد در زمان جنگ صفین نیز خود را کنار کشیده و در آگیری متعلق به بنی سلیم منزل گزیده بود و از آنجایی که روحیه نظامی گری داشت اخبار را پیگیری می کرد. روزی پسرش عمر بن سعد نزد وی آمده و گفت: ای پدر مردم در صفین با یکدیگر درگیر شدند و تا پای نابودی جنگیدند. اکنون عبدالله بن قیص (ابوموسی اشعری) و عمر بن عاص را به عنوان داور به حکمیت گماشتند. تو از اصحاب پیامبر خدا(ص)ی و از اعضای شوری، کسی هستی که پیامبر خدا(ص) درباره ات گفت: از نفرین های وی بپرهیزید و هرگز در کاری که این امت را ناخوشایند باشد وارد نشده ای پس به دومه الجندل برو که بی گمان فردا تو صاحب آنی. از این روایت که نصر بن مزاحم در وقعه الصفین نقل کرد برمی آید که عمر بن سعد درصدد ترغیب پدرش بوده تا در صورت برکناری علی بن ابیطالب و معاویه از خلافت و امارت مسلمین، طرفین سعد ابی وقاص را با پیشنهادی که دارد خصوصاً اینکه

غیر از علی بن ابیطالب (ع) او تنها فردی است که از شورای شش نفره باقی مانده است، به خلافت مسلمین برگزینند.^۱ اما سعد بن ابی وقاص به پسرش جواب رد می دهد. جوابی که سعد داد حکایت از همان روشی دارد که در زمان به خلافت رسیدن علی (ع) در پیش گرفته بود به همین خاطر پاسخ داد ای عمر دست بدار، چه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می گفت: «پس از من فتنه‌ای پدید آید که بهترین مردم در آن هنگامه کسی باشد که از آن بپرهیزد و بر کنارماند.» این کاری است که من آغازش را ندیده‌ام و بنابراین نمی‌خواهم پایانش را ببینم، ولی اگر می خواستم دستی در این کار داشته باشم البته همدست علی می شدم. دیدم این قوم مرا با تهدید شمشیر، به کاری ناخواه می کشند و من مردن را بر آتش دوزخ ترجیح دادم. اینک امشب نزد پدرت بمان. وی این تکلیف به ماندن را چندان تکرار کرد تا پسر را پنداری دردل افتاد که پیرمرد سخنش را خواهد پذیرفت و با او روانه خواهد شد. چون شب نیک تیره شد، پدر به صدای بلند، چنان که پسرش بشنود این اشعار را بخواند:

دعوت اباک الیوم و الله للذی دعانی الیه القوم و الامر مقبل...

امروز پدرت را به کاری خواندی، به خدا سوگند آن قوم نیز پیشتر مرا به همان کار خواندند. بدیشان گفتم: بی گمان مرگ از آتش دوزخ گواراتر است، خواهید برادر خود رازنده گذارید یا او را بکشید. پس دست برداشتند و گفتند: سعد بن مالک پوچگویی نادان و خرف شده‌ای بی خرداست. چون دیدم کار به منتهای شدت خود رسیده و روزی سخت دشوار رخ نموده است، در برابر انبوه حوادث ناگوار، دین خود را پیشه کردم و به گوشه‌ای گریختم که در زمین جایهای امن و آرامش گسترده است.

گفتم، پناه بر خدا، از شر فتنه‌ای که آن را آغازی دردناک و پایانی بی انتهاست. اگر روزی ناچار به نمایندگی می رفتم بی گمان از علی پیروی می کردم و دلم در قرارگاه او قرار می گرفت.

ولی من نفس خویشتندار خود را بی آیینی که دارد به کار گرفتم، و نفس بخیلی کرد و بر من خود داری روا داشت. اما درباره پسر هند، خاک بر رخسار او باد که به راستی آرمان من با آرزوی او بسی تفاوت دارد.

ای عمر، با این اندرز خیر اندیشانه بازگرد، من امسال صبر خواهم کرد که صبر زیباترین خصال است. عمر که موضع پدرش بر او معلوم شده بود از آنجا روی بتافت و راهی شد.^۱

اما مسعودی نقل می کند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و دیگران که از بیعت علی دریغ کرده بودند با جمعی دیگر از مردم به محل اجتماع رفتند و ناظر حکمیت ابوموسی و عمرو عاص بودند^۲ و در جایی دیگر می نویسد: وقتی ابوموسی علی را از خلافت خلع و عمرو عاص معاویه را به خلافت برگزید ابوموسی گفت: حيله کردی و میان آن دو نزاع درگرفت و ابوموسی از جواب وا ماند و بر مرکب خود نشسته به مکه رفت در حالیکه زن زندگی وی در کوفه بود و تصمیم گرفت مادام که زنده است در روی علی ننگرد. عبدالله عمر و سعد ابی وقاص نیز به بیت المقدس رفتند^۳ و همانطور که گذشت سعد پس از به خلافت رسیدن علی (ع) تقریباً گوشه نشینی را اختیار نموده و خود را از معرکه هایی که پیش می آمد کنار می کشید و آنطوری که از این صحابه پیامبر(ص) انتظار می رفت از امیرالمؤمنین حمایت ننمود. در حالیکه بارها به حقانیت وی اذعان می کرد و عملکردی که از خود نشان داد معاویه را درباره خود به طمع انداخت تا جایی که معاویه برای وی نامه ای نگاشته و او را دعوت به همکاری با خود می کند. ولی تا زمانی که علی (ع) زنده بود به معاویه جواب مثبت نداده و به طرف وی نرفت. اما همانطوری که خواهد آمد بعد از شهادت علی (ع) نزد معاویه رفته با وی به سلطنت بیعت می کند و ماهیت خود را

بروز می‌دهد. از اینجا نیز می‌توان فهمید که او در زمان به خلافت رسیدن عثمان نیز به علی (ع) رأی نداده است.

۵- دستور قطع شدن حقوق سعد از بیت المال

علی (ع) سهم سعد و قاص و عبدالله بن عمر را از بیت المال قطع نمود.^۱ آن دو نزد علی (ع) آمده، اظهار داشتند چرا سهم ما را از بیت المال نمی‌دهید؟

علی (ع) فرمود: چرا شما در جنگ جمل و صفین ما را یاری نداده و کناره گرفتید. آنان قتل عثمان را بهانه ساخته و گفتند با آنکه منکر مقام و فضل شما نیستیم اما نمی‌دانیم آیا کشتن عثمان بعد از توبه جایز بود یا خیر. علی (ع) فرمود: «مگر قرآن نفرمود هر گاه دو گروه از مؤمنین با هم جنگیدند آنها را اصلاح کنید، اگر یک دسته بر دسته دیگر ستم کردند با آن دسته ظالم و ستمکار بجنگید تا بفرمان خدا گردن نهد» مگر با عثمان بیعت نکردید که از او شنوایی داشته و از او پشتیبانی کنید؟ اگر خوب بود چرا او را تنها گذاشتید و یاریش نکردید؟ و اگر خلافکار بود چرا با او نجنگیدید؟

پس در هر حال شما خلافکارید که امر بمعروف نکردید و بین ما و دشمنان اصلاح ندادید و با گروه ستمکار نجنگیدید. بنابراین شما از بیت المال سهمی ندارید. نصر بن مزاحم در وقعه الصفین نام مغیره بن شعبه را هم در زمره کسانی می‌آورد که برای درخواست سهم خود نزد علی (ع) آمد.^۲

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل چهارم

سعد بن ابی وقاص در عهد معاویه

گفتار اول: بیعت سعد بن ابی وقاص با معاویه

بعد از شهادت علی (ع) سعد ابی وقاص پانزده سال زندگی کرد هنگامی که امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد و مردم به بیعت با معاویه روی آوردند نخستین کسی که او را بر بیعت خویش سوگند داد سعد بن مالک بود. یعقوبی می نویسد: «سعد وقتی به نزد معاویه رفت گفت: سلام بر تو ای پادشاه! معاویه به خشم آمد و گفت چرا نگفتی سلام بر تو ای امیرمؤمنان؟ گفت: آن در صورتی بود که ما تو را امیر کرده باشیم در حالیکه تو خود بدین کار پریده‌ای.»^۱ اما طه حسین از بلا ذری نقل می کند، سعد بر معاویه در آمد و گفت: سلام بر تو ای پادشاه! معاویه خندید و گفت: ای ابواسحق! چه می شد که می گفتی ای امیرمؤمنان؟ پس از آن گفت: آیا این را با شادی و خنده می گویی؟ به خدا سوگند که دوست نمی‌داشتم که چنین شود.»^۲ این واقعه بدعتی بود که در تاریخ اسلام اتفاق افتاد و یکی از صحابه صاحب نام رسول خدا(ص) با فردی که تا سال هشتم هجری به همراه پدرش با پیامبر(ص) جنگید به سلطنت بیعت کرد.

گویا زمانی که بیعت می کرد نمی‌دانست بدعتی را می گذارد که تاریخ اسلام را منحرف می کند و با چنین حمایتی که از معاویه به عمل آورد وی را جری نموده و تا آنجایی رفت که حکومت را موروثی خاندان خود نموده و برای بیعت گرفتن از مردم جهت یزید اقدام نمود. چه بسیار حرام‌هایی که در راه ولایت عهدی یزید حلال نموده و چه خون‌ها که ریخته شد و حقوق مردم که از میان رفت و مصالح عمومی امت اسلامی پایمال ستم شد و تا امروز ادامه دارد و سعد کجاست که پاسخگوی عملکرد خود باشد.

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی (ع) و به حکومت رسیدن معاویه، طرح نابود کردن هوا خواهان و شیعیان امیرالمؤمنین علی (ع) و نشر احادیث دروغین برای بدنام کردن نیکان و خوشنام ساختن بدکاران به پیروی از نیت معاویه در سراسر بلاد اسلامی در دستور کار قرار گرفت. با اینکه یکی از بندهای صلح نامه امام حسن مجتبی (ع) با معاویه

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

عدم آزار و اذیت شیعیان علی (ع) بود تا جایی پیش رفتند که بر منابر به هنگام خواندن
خطبه‌ها به علی (ع) اهانت و ناسزا می‌گفتند و این عمل سخیف را تا آنجایی پیش بردند که در
مدینه هم دست به این کار زدند.

www.kandoocn.com
www.kandoocn.com
www.kandoocn.com

گفتار دوم: دفاع سعد از امیرالمؤمنین (ع) در حضور معاویه

عامر پسر سعد بن ابی وقاص که خود شاهد حادثه است، می گوید: روزی معاویه پدرم سعد را به حضور خود خواند و بدو گفت: چرا از نکوهش «ابوتراب» خود داری می کنی و به او ناسزا نمی گویی؟

سعد در جواب این پرسش گفت: مادام که من سه گفتار رسول خدا(ص) را درباره او به خاطر دارم، هرگز ناسزایش نخواهم گفت، و آن فرمایش و کلام پیامبر(ص) نزدم ارجمندتر از بهترین دارائی قوم عرب - شتران سرخ مو می باشد!

هنگامی که پیامبر اکرم(ص) در یکی از جنگها- تبوک - علی را به همراه نبرد، و او را برای حفظ شهر مدینه از شرارتها و کار شکنی های منافقان در شهر باقی گذاشت، علی باچشمی گریان به نزدش آمده و گفت: ای پیامبر خدا(ص)! مرا در میان زنان و کودکان به جای گذاری، و از همراهی خود در این نبرد، محروم داشتی؟!

من خود به گوش خویش شنیدم که رسول اکرم(ص) فرمود:

«اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی»

یعنی: آیا خشنود نیستی که نسبت تو به من، همان نسبت هارون به موسی باشد، جز اینکه پس از من پیامبر(ص) نیست؟

دیگر بار شنیدم که در روز نبرد خیبر فرمود:

«لاعطین الرايه رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله»

یعنی: این پرچم را فردا به مردی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست می دارد، و خدای و رسولش نیز او را دوست می دارند. ما همه گردن ها افراشتیم و به این اشتیاق به سوی رسول نگران شدیم!

رسول خدا(ص) فرمود: علی را به نزد من بخوانید. به دنبال او رفتند، و در حالی که از چشم درد سخت و رنجور بود، به حضورش آوردند. پیامبر اکرم(ص) آب دهان به چشم دردمند وی کشید، سپس پرچم جنگ بدو سپرد که خداوند به دنبال آن فیروزی را نصیبش ساخت. و نیز به یاد دارم آن وقت که این آیه نزول یافت:

«فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم...»^۱

یعنی: بگو بیائید بخوانیم ما فرزندانمان و شما فرزندان خود را...

رسول خدا(ص)، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را فراخوانده و فرمود: بارالها اینانند خاندان من!^۲

مسعودی داستان این ملاقات را از طبری چنین بازگو می کند: آنگاه که معاویه به حج آمده بود، با سعد بن ابی وقاص به طواف خانه خدا پرداخت، و پس از طواف به دارالندوه - مرکز اجتماع بزرگان قریش در جاهلیت - رفت، و سعد را در کنار خویش نشانید. سپس زبان ناسزا گشود و امام را به باد دشنام گرفت! سعد از این کار معاویه ناراحت شده از جای برخاست و گفت: مرا با خود در جایگاه خویش می نشانی و به ناسزا گویی مردی چون علی (ع) می پردازی؟! بخدای سوگند! اگر یک فضیلت از فضائل و خصلت های او در من بود، برایم از هر چیز محبوب تر و پرارزش تر به شمار می آمد!

مسعودی پس از نقل این عبارت، داستان را با کمی اختلاف نسبت بدانچه گفتیم، نقل می کند. سپس در آخر آن از زبان سعد روایت می کند که گفت: بخدای! تا زنده هستم، هرگز به خانه ات پا نمی نهم! این بگفت و از جای برخاست و مجلس معاویه را ترک کرد.^۳

ابن عبدربه اندلسی، داستان زیر را در اخبار معاویه از کتاب خویش چنین نقل می کند: هنگامی که امام مجتبی (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود، معاویه با سمت خلافت به حج آمد. پس از انجام اعمال حج به مدینه مسافرت کرد. او در این سفر می خواست که امام را بر منبر مسجد پیامبر(ص) در مدینه ناسزا گوید!!! اطرافیان بدو گفتند: در این شهر سعد بن ابی وقاص، فاتح ایران و صحابی قدیمی و با نفوذ پیامبر(ص) هست و او بدین کار رضایت نخواهد داد. وی را احضار کن و نظرش را به دست بیاور. معاویه مأموری به نزد سعد فرستاد و نظر و خواسته خود را بدو اعلام داشت.

سعد گفت: اگر این کار را انجام دهی، من هر آینه از مسجد بیرون خواهم رفت و دیگر هم بدانجا باز نخواهم گشت!!

[یعنی در مسجدی که در آن به علی بن ابیطالب ناسزا گفته شود پا نخواهم گذاشت. اهمیت این سخن آنگاه روشن می شود که بدانیم درباره مسجد النبی در مدینه منوره بوده است.]

معاویه که از نفوذ فراوان سعد بیمناک بود، از انجام فکر خویش دست برداشت و تازمانی که او وفات یافت، انتظار کشید. پس از مرگ سعد بود که معاویه توانست علی (ع) امام پرهیزکاران را بر منبر مسجد پیامبر(ص) در شهر مدینه، ناسزا گوید.^۱ قمی در سفینه الجار می نویسد: سعد وقتی شنید که معاویه به علی (ع) ناسزا می گوید گریه کرد و شروع کرد به ذکر فضایل علی (ع) و همچنین از مناقب نقل می کند که معاویه به سعد وقاص دستور داد تا ابوتراب را ناسزا گوید. اما وی شروع کرد از قول پیامبر(ص) فضایل امیرالمؤمنین را گفتن.^۲ فضیلت علی (ع) در حدیث برائت و سد الابواب و رایه و المنزله را سعد ابی وقاص برای دو مرد عراقی که همسفر وی به حج بودند نقل کرد.^۳ روایاتی را که نقل کردیم نشانگر این است که سعد وقاص در آخر عمر خود تنها تلاش کرد در مقابل معاویه و عملکرد وی که همانا از بین بردن نام علی (ع) و فرهنگ ایشان بود فضایل امیرالمؤمنین را نقل کند و برای مسلمانان زمان خود و آیندگان به یادگار بگذارد. گرچه فضایل امیرالمؤمنین (ع) از طریق اهل بیت(ع) نیز نقل شده است اما این عمل سعد ما را بیشتر به حقانیت علی (ع) رهنمون می کند. زیرا این فضایل از کسی نقل می شود که در شورای شش نفره به علی رأی نداد و در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) با وی همراهی نکرد.

گفتار سوم: مرگ سعد ابی وقاص

برخی معتقدند که وی به دست معاویه مسموم شده و از دنیا رفت. قمی از مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی نقل می کند که معاویه برای بیعت گرفتن جهت فرزندش یزید، سعد وقاص و امام حسن (ع) را مسموم کرد.^۱ اما با توجه به رابطه مسالمت آمیزی که بین معاویه و سعد وجود داشت این روایت در مورد سعد درست نیست و از طرفی امام حسن (ع) در سال ۵۰ مسموم و به شهادت رسید ولی سعد وقاص چندین سال پس از شهادت امام حسن (ع) زندگی کرد و در این زمان در عقیق منزل مسکونی که خود ساخته بود ساکن بود. به یک روایت سعد در سال ۵۴ و به روایت دیگر ۵۵ و نیز به یک روایت در سال ۵۸ در گذشت و از عقیق تا مدینه بردوش مردان تشیع جنازه شد و با لباسی که در بدر در برداشت کفن شد، مروان و همسران پیامبر (ص) بر وی نماز گذاردند و در بقیع دفن

شد.^۲

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

بخش دوم

نسل دوم این خاندان

(هاشم بن عتبه بن ابی وقاص شيعه اميرالمؤمنين على (ع))

(عمر بن سعد بن ابی وقاص شيعه آل ابی سفیان)

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل اول

(هاشم بن عتبه بن ابی وقاص)

(شیعه امیر المومنین علی بن ابی طالب (ع))

مدخل

شیعه امیرالمؤمنین کیست؟

از آنجایی که نام هاشم بن عتبه بن ابی وقاص در کنار نام مالک اشتر، عمار بن یاسر برده می شود و به عنوان شیعه امیرالمؤمنین (ع) از آنها یاد می کنیم لازم است توضیح داده شود که شیعه به چه کسانی گفته می شود و آیا با عملکردی که هاشم بن عتبه از خود نشان داد به عنوان شیعه امیرالمؤمنین می توان از او یاد کرد یا نه؟

از آنجایی که هاشم بن عتبه در زمان امامت و خلافت امیرمؤمنان علی (ع) در جنگ صفین رشادت هایی از خود نشان داده و به عنوان دوستدار علی (ع) شناخته می شد و خود را از پیروان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب می دانست و در جنگ صفین به درجه رفیع شهادت نائل آمد، از او به عنوان شیعه امیرالمؤمنین یاد کردیم. ولی درباره اینکه آیا وی علی (ع) را خلیفه، امام و وارث بلافصل رسول خدا (ص) می دانسته است و اینکه آیا بر اساس ماجرای غدیر خم به علی (ع) که به اعتقاد شیعیان در آن روز به عنوان امیرمؤمنان و امام بعد از رسول خدا (ص) معرفی شده است، اعتقاد داشته است یا خیر، منابع تاریخی در این مورد مطلب خاصی را نقل نمی کنند. اما همین قدر می توان اذعان داشت که وی رابطه بسیار نزدیک، دوستانه و صمیمانه ای با علی (ع) داشت و در سخنرانی های خود به رهبری و ولایت علی (ع) تصریح و اعتراف می کرد و در مقابل بدگویی جوانی که در جنگ صفین شروع به رجز خوانی نموده و به ناسزاگویی علی (ع) پرداخت و دفاع کرد و عاقبت نیز در رکاب علی (ع) با دعای آن حضرت به شهادت رسید و تفصیل این مطالب ضمن گفتارهای آتی خواهد آمد.

»

:

«

).

(

گفتار اول: نسب و اسلام هاشم بن عقبه بن ابی وقاص

۱- نسب هاشم بن عتبه

هاشم فرزند عتبه بن ابی وقاص است. عتبه برادر سعد بود و قبل از جنگ بعثت مرتکب قتلی شده، به یثرب گریخت.^۱ اما پس از هجرت پیامبر(ص) نیز مسلمان نشده و در جنگ احد در سپاه مشرکین حضور داشت و وی از جمله کسانی بود که در کشاکش جنگ آسیبی بر پیامبر(ص) وارد کرد. مسلمانان توانستند پیامبر(ص) را در جنگ احد نجات دهند که از آن جمله علی بن ابی طالب (ع) و سعد بن ابی وقاص بودند. هنگامی که پیامبر(ص) خون از رخسار مبارک خود پاک می‌کرد می‌فرمود: «اَشْتَدُّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيَّ مِنْ دَمًا وَجَهَ نَبِيٍّ» خشم خدا سخت خواهد بود بر آن کس که روی پیامبر(ص) را به خون بیالود! و آن کس که با پرتاب سنگ جراحت بر صورت پیامبر(ص) وارد کرده بود عتبه برادر سعد بود. سعد وقاص می‌گفت: بر هیچ چیز چنان حریص نبودم که برقتل برادر خود از بهر آنکه وی چنان کرده بود و مرا یقین شده که با گفتار پیامبر(ص) برادر من عتبه بدترین خلق است، از بهر آنکه وی خدا و پیامبر(ص) او را دشمن می‌دارد.^۲

بعد از ماجرای آسیب دیدن صورت پیامبر(ص) در جنگ احد توسط عتبه، منابع دوروایت را نقل می‌کنند: یکی اینکه پیامبر(ص) در آنروز به کسانی که به وی آسیب رساندند نفرین کرد و از جمله آنان عتبه بود که پس از مدتی درگذشت. اما برخی بر این عقیده‌اند که وی تا فتح مکه زنده بود و اسلام آورد و سپس در گذشت. بلاذری با نقل این دو روایت در انساب الاشراف مرگ وی را قبل از فتح مکه قوی‌تر می‌داند.^۳

۲- اسلام هاشم بن عتبه

هاشم در روزگار رسول خدا(ص) سن نوجوانی را سپری می‌کرد و بعد از فتح مکه اسلام آورده بود و اینکه آیا از صحابه رسول خدا(ص) شمرده می‌شود یا خیر؟ خیلی نمی

**جهت خرید فایل word به سایت www.kandooch.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید**

توان در مورد آن بحث نمود و از آنجائیکه بعد از فتح مکه غزواتی رخ داد منابع از دلاوری‌ها
و شجاعت‌های وی چیزی نقل نمی‌کنند تا اینکه بعد از رحلت پیامبر(ص) و زمان خلفاء در
فتوحات شام و عراق نام وی به عنوان یکی از سرداران فتوحات شام و عراق برده می‌شود
و این مسئله نشان می‌دهد که وی در زمان خلفای راشدین اشتهار پیدا کرد.

گفتار دوم: هاشم بن عتبه و فتوحات شام و عراق

۱- جبهه شام

محسن امین می نویسد: هاشم در واقعه یرموک، فتح دمشق، معركة قادسیه و نیز استیلاء بر مدائن حضور داشت و در جنگ جولاء فرماندهی سپاه اسلام را بر عهده داشت.^۱ ابن اعثم کوفی می نویسد خلیفه اول، هاشم بن عتبه را جهت یاری ابو عبیده جراح به شام فرستاد. در هنگام فرستادن وی رو به مسلمانان کرد و گفت: «ای یاران، هاشم بن عتبه را به مدد ابو عبیده و معاذ بن جبل مقرر کرده ام. او از شهر بیرون رفته است و خیمه زده، هرکس از شما دل قوی دارد به صحبت او رو به راه آرد و رغبت بر این جهاد کند که این کار بس بزرگ است. در این محاربت دو سعادت موجود است: فتح و غنیمت یا غزا و شهادت.» بر این سخن خلق بسیار از قبیله همدان، أسلم، غفار، مدینه و جهینه اجابت کرده، بیرون شدند و به هاشم بن عتبه پیوستند.^۲ در آن ایام که هاشم به کمک ابو عبیده جراح به جانب شام روان بود، لشگری از قبایل مختلف که به سه هزار نفر می رسید، با وی همراه شدند. در این زمان عموی وی سعد او را بدرقه کرد و نصیحت نمود و گفت:

ای برادرزاده، به این مهم بزرگ می روی و سادات عرب به موافقت تو می آیند. زنهار که با ایشان تواضع کنی و از کبر و سرکشی و رعونت و متکبری، بپرهیزی و با همگان حسن معاشرت پیش گیری که در شریعت هیچ کس را بر هیچ کس فضیلت نیست مگر به تقوا و چون با اعدای دین محاربت پیش آید به هر تیری که اندازی و به هر نیزه که بزنی، می باید که جز رضای خدای تعالی نجویی که دنیا گذران است... ابو عبیده و جمله مسلمانان به قدوم هاشم و این لشکر عظیم خوشدل شدند و به مقدم ایشان مستظهر گشتند.^۳ هاشم در جنگ مناطق شامات دلاوری های زیادی از خود بروز داد. در غزوه یرموک تیری بر چشم چپ وی اصابت کرد و آسیب دید به همین خاطر وی را هاشم اعور نیز

می‌گفتند. دینوری یادآوری می‌کند که یکی از چشمه‌هایش در جنگ یرموک کور شده بود.^۲ به او علاوه بر اعور، مرقال نیز می‌گفتند برای اینکه در جنگ‌ها رشادت و سرعت خاصی داشت. در مقابل سپاه رومیان ابو عبیده مسلمانان را آماده ساخت و بر میمنه خود معاذبن جبل و بر مسیره‌اش هاشم بن عتبہ را فرماندهی داد.^۳ در این جنگ نیز پیروزی با مسلمانان بود.

۲- جبهه‌های ایران

در نبرد قادسیه دو لشکر، جنگ عظیمی کردند ولی پیروزی نصیب هیچکدام نشد تا اینکه از شام لشکری به سرداری هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص رسید که به موجب دستور عمر، ابو عبیده جراح از شام به کمک سعد بن ابی وقاص فرستاده بود چون چشم هاشم به لشکر عمویش سعد و قاص افتاد، لشکر خود را منظم کرده به سپاه مسلمانان پیوستند.^۴ با مدد روز سوم بود که دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند. رستم فیل‌ها را بیاورد و چون اسبان بدانها نگریستند نزدیک بود که پراکنده گردند. سپس مسلمین بر فیل‌ها حمله ور شدند و چشم‌های آن‌ها را شکافتند و خرطوم‌ها را بریدند. در بامداد روز چهارم مسلمین به میدان‌کار زار آمدند و پیروزی با ایشان بود و رستم کشته شد.^۵

در فتح جلولاء سعد و قاص هاشم بن عتبہ برادر زاده خود را روانه آنجا نمود و لشکری که عدد آن را ابن اعثم بیست و چهار هزار نفر می‌نویسد روانه جلولاء کرد. اما دیگر منابع مثل اخبار الطوال تعداد سپاه را دوازده هزار نفر می‌نویسند و اضافه می‌کنند که سردار لشکر عمرو بن مالک بود.^۶ اما معروف‌تر این است که هاشم بن عتبہ و قعقاع بن عمرو را با

دوازده هزار نفر به آنجا فرستاد و در این جنگ نیز پیروزی از آن مسلمانان بود.^۱ محسن امین در اعیان الشیعه می نویسد: سعد با پسر برادرش دوازده هزار نیرو روانه جلواء کرد که بعضی از آنها از سادات مسلمین و از مهاجر و انصار و بزرگان عرب بودند. جنگ شدیدی درگرفت و هاشم با خطابه هایی که کرد و رشادت هایی که از خود نشان داد توانست بر ایرانیان پیروز شود و مسلمانان به غنائمی دست یافتند که بی حد و حصر بود. هاشم در این باره شعری دارد:

و یوم زحف الکوفه المقدم

من بین ایام خلون صرم

مثل ثغام البلد المحرم^۲

یوم جلواء و یوم رستم

و یوم عرض النهر المحرم

شیین اصداغی فهن هرّم

گفتار سوم: هاشم بن عتبه در عهد خلافت علی (ع)

۱- بیعت با علی (ع)

چون خبر کشته شدن عثمان و بیعت مهاجر و انصار با امیرالمؤمنین علی (ع) به کوفه رسید کوفیان به نزد ابوموسی اشعری که امیر کوفه بود، آمدند و گفتند چرا با علی بیعت نمی کنی و مردم را به بیعت او نمی خوانی در حالیکه مهاجر و انصار با او بیعت کردند؟ ابوموسی در حال تردید جواب داد در این معنا توقف می کنم تا ببینم چه حادثه ای پیش خواهد آمد. هاشم بن عتبه بن ابی وقاص که در این زمان در کوفه بود، بر بیعت با علی (ع) اصرار ورزید و از ابوموسی می خواست به مهاجر و انصار خاص و عام بپیوندد و با علی (ع) بیعت نماید. ابن اعثم می نویسد هاشم این سخن بگفت و به دست راست خویش دست چپ را بگرفت و گفت: دست چپ از آن من است و دست راست من از آن امیر المؤمنین علی (ع) است با او بیعت کردم و به خلافت او راضی شدم.

چون هاشم بر این جمله بیعت کرد، ابوموسی را هیچ عذری نماند، برخاست و بیعت کرد و پس از وی بزرگان، سادات و معارف کوفه بیعت کردند.^۱

۲- جنگ جمل

وقتی که غائله جمل بپا شد و یاران طلحه و زبیر و عایشه بصره را اشغال نمودند خبر به علی (ع) رسید و در صدد برآمد که این پیمان شکنان را سرکوب نماید. به همین خاطر نخست هاشم بن عتبه را که یکی از یاران وی بود، به کوفه فرستاده و پس از آن فرزندش حسن مجتبی (ع) را به همراه عمار یاسر به جهت آماده کردن مردم کوفه برای نبرد با اشغالگران بصره روانه نمود. قبل از اینکه به رشادت های هاشم در نبردهای جمل وصفین بپردازیم، باید به این سؤال پاسخ داد که به چه دلیل هاشم به علی (ع) علاقه مند شده، با او بیعت کرد و در رکاب علی (ع) به نبرد پرداخت. در پاسخ به این سؤال می توان به چند نکته اشاره نمود:

الف) دوستی وی با اهالی کوفه مانند مالک اشتر که از پیروان و دوستداران علی (ع) بودند.
ب) علاقه‌ای که عمویش سعد بن ابی وقاص به علی (ع) داشت. گرچه این علاقه تا آن مقدار نبود که به عنوان شیعه علی شناخته شده و در شورای شش نفره خلافت پس از عمر، به علی (ع) رأی بدهد و بر آن پایداری نماید، اما در انتقال محبت علی (ع) به دیگران بی‌تأثیر نبود. گرچه مدرک متقنی بر انتقال محبت نداریم و صرفاً حدس بوده و احتمال داده می‌شود.
ج) او از جمله کسانی بود که در دوران خلافت عثمان به کارگزاران و امیران وی بدبین بوده و با آنان مشکل داشت و پس از جریان شورش علیه عثمان، جانب علی (ع) را گرفته و با او بیعت نمود. بلاذری در انساب الاشراف نقل می‌کند که هاشم در زمان امارت سعید بن العاص در آخرین روز رمضان روزه را افطار نمود و عده‌ای علیه وی به روزه خواری شهادت دادند. امیر کوفه وی را محاکمه کرده، پرسید: چرا قبل از اینکه فطر را اعلام کنیم، افطار کردی؟ وی در پاسخ گفت: هلال را رؤیت کردم. سعید گفت: چطور با یک چشمت هلال را رؤیت کردی و حال آنکه خلائق با دو چشم ماه را ندیدند؟ به همین بهانه بروی حد جاری کرد. بلاذری در ادامه می‌نویسد وقتی عثمان کشته شد هاشم بن عتبّه به علی (ع) ملحق شد و پس از اینکه به کوفه رسید سعید را دستگیر و به همان تعداد که بر وی حد جاری کرده بود شلاق زد.^۱ اما منابع دیگر این اختلاف و درگیری را به گونه دیگری نقل می‌کنند بدین قرار که:

بعد از واقعه شرابخواری ولید بن عقبه و برکناری وی، عثمان بن عفان، سعید بن عاص را به جای وی به امارت کوفه گماشت. وقتی که سعید به کوفه رسید به مسجد جامع در آمد و ابتدا از منبر رفتن خود داری نمود و دستور داد تا منبر را تطهیر کردند و گفت «ولید نجس و پلید بوده است». چون مدتی از حکومت سعید در کوفه گذشت، کارهای ناپسندی از او نمودار شد و در اموال دخالت‌های خودسرانه‌ای کرد که اعتراض عمومی را به دنبال داشت.^۲

ولی ابن اعثم کوفی پس تعریف از سعید بن العاص به درگیری هاشم و سعید اشاره کرده و می نویسد:

«پس اشراف کوفه از علما و غیره نزد او آمد و شد می داشتند و از علوم دینیه و امورات ملکیه سخن می گفتند و باز می گشتند و سعید جانب عموم را رعایت می کرد و طریق عدل و تواضع و انصاف و حسن سیرت می سپرد و چون ماه رمضان می آمد، خیرات و مبرات بسیار می فرمود.

اتفاقاً در نماز شام آخر ماه رمضان میان مردمان دربارهٔ عید سخنی می رفت و میان سعید و هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص گفتگویی شد که سعید او را اعور خواند و کار بدانجا رسید که سعید بن العاص فرمود که او را محکم بزدند و بی ناموس کردند. پس، فرمود سرای او بسوختند. این خبر به سعد بن ابی وقاص رسید. او در آن وقت در مدینه بود. نزد عثمان آمد، با طایفه ای از مهاجر و انصار، از سعید شکایت کرد و آنچه با هاشم کرده بود از زدن و سوختن سرای او بازگفته، انصاف خواست و سوگند خورد که: باز نگردم تا امیرالمؤمنین انصاف من از سعید نستاند. اگر در این معنی داد من ندهد، این کار دور و دراز کشد و به چیزهای دیگر سرایت کند.

امیرالمؤمنین عثمان سعد بن ابی وقاص را مراعات کرده گفت:

تو می دانی که در این کار که سعید کرده است، مرا جرمی نیست. من فرموده ام و خبری ندارم اما آنچه لازم است و متضمن رضای تو باشد انجام دهم».

اگر این دو گزارش که از انساب الاشراف بلاذری و الفتوح ابن اعثم نقل کردیم تمام و کمال صحیح نباشد، لاقلاً اختلاف هاشم بن عتبہ با خاندان اموی که عثمان، ولید و سعید بن العاص باشند را نشان می دهد و این نفرت و اختلاف تا زمان معاویه هم ادامه یافت.

۳- جنگ صفین

ابتدا به دو خطابه هاشم می‌پردازیم که در جریان ریزنی جهت لشکرکشی به شام و شروع جنگ صفین ایراد نمود و بر نبرد با قاسطین اصرار ورزید. هاشم بن عتبه بن ابی‌وقاص برخاست و خدا را بدانچه سزد سپاه و ستایش کرد و سپس گفت: «اما بعد، ای امیرالمؤمنان، من بر احوال آن قوم آگاهی تمام دارم. ایشان همه با تو و شیعیان تو دشمنند و با کسی همراهند که دنیا پرستی را می‌جوید و ایشان با تو می‌جنگند و پیکار می‌کنند و از هیچ کوششی فرو گذار نباشند. بر سر دنیا مجادله می‌کنند و از (انفاق) آنچه در دست دارند دریغ می‌ورزند. آنان را هیچ دستاویزی جز این نیست که نادانان را به بهانه خونخواهی عثمان بن عفان بفریبند. دروغ می‌گویند، انتقام خون او را نمی‌خواهند بلکه طالب دنیایند. ما را (موج وار) به سوی ایشان به حرکت درآر. اگر به حق پاسخ مثبت دادند، مراد حاصل است و گرنه پس از حق و ورای آن، جز گمراهی نباشد و اگر جز دو دستگی وجدایی را نمی‌خواهند، که همین گمان بر آنان می‌رود (دلیل لشکرکشی تو بر آنان موجه باشد). به خدا سوگند، به نظر من آنها بیعت نخواهند کرد و در میان ایشان کسی است که به سبب ارتکاب منهیات از او اطاعت می‌کنند تا آنجا که اگر همو امر به معروف کند دیگر سخنش را نشنوند.»^۱

نصرین مزاحم که این خطابه را در وقعه الصفین نقل نمود^۲، خطابه دیگری نیز از وی نقل کرده است که بدین شرح است:

«هاشم بن عتبه خدای را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: ای امیرمؤمنان، ما را بر سر آن قوم سنگدل بتاز، کسانی که کتاب خدا را پشت سر نهادند و رفتاری بر خلاف خرسندی خدا با مردم در پیش گرفتند. حرامش را حلال شمردند و حلالش را حرام انگاشتند و شیطان برایشان چیره شد و وعده‌های باطل بدیشان داد و در خواب آرزوهای بیهوده فرو

بردشان تا از راه هدایت بازشان داشت و آهنگ بدی با آنان کرد و دنیا دوستشان نمود. پس آنان بر سردنیای خویش با همان دل بستگی که ما برای تحقق وعده اخروی پروردگارمان می جنگیم، می جنگند و تو ای امیرمؤمنان نزدیکترین مردم، از نظر خویشاوندی، به پیامبر خدا(ص) و برترین مردم، از نظر پیشینه و تقدم در اسلام، هستی و آنان نیز ای امیرمؤمنان در حق تو همین را که ما دانسته ایم، می دانند. لیکن به حکم تقدیر، شقاوت و بدبختی گریبانگیرشان گشته و هوای نفس ایشان را از راه حق منحرف کرده است و ستمکار شده اند. پس دستهای ما به فرمان پذیری و فرمانبرداری، به سوی تو گشوده است و دلهای ما به خیرخواهی تو گشاده و جانهای ما برای تو آماده است تا در برابر هر کس که با تو مخالفت ورزد به پایمردی بایستیم و کار ولایت را به تو سپاریم. به خدا سوگند که هرگز دوست ندارم تمامی آنچه را زمین در خود نهفته و آسمان بر آن سایه افکنده به من دهند و من دشمن تو را به دوستی گیرم یا دوستت را دشمن دارم. پس علی (ع) گفت: بار الها، (توفیق) شهادت در راه خود و همراهی با پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم رانصیبش فرمای.»^۱

هاشم بن عتبۀ همانطوری که در سخنرانی های خود علی (ع) را مورد خطاب قرار می داد تا مسلمانان را به جنگ با معاویه و یارانش رهبری کند خود نیز با تمام وجود بر سراعقتادات خود روانه میدان شد و دلاوری ها نمود و با فوجی از رزمندگان، با تعداد ساز و برگ نیکو در میدان جنگ صفین دست به پیشروی زد و حتی روزهایی پرچمداری لشکر با او بود.^۲ وی در جنگ صفین آنقدر مقام و منزلت یافت که در عداد مالک اشتر و عمار بن یاسر حضورش برای علی (ع) ارزشمند بود و رابطه ای دوستانه و صمیمانه بین وی و عمار و علی (ع) برقرار بود. در کشاکش جنگ علی (ع) پرچم را به هاشم بن عتبۀ داد در حالی که آن روز دو زره پوشیده بود، پس علی (ع) به مزاح با وی گفت: ای هاشم، آیا بر خود پروانداری که بزودی ترسو شمرده شوی؟ گفت: ای امیرمؤمنان به زودی خواهی دانست. به

خدا سوگند بسان مردمی که آهنگ آخرت دارد و از جان خود گذشته است. در میان سرهای آن قوم سرکش در پیچم و به جولان در آیم.

پس نیزه‌ای گرفت و چنان آن را جنباند که بشکست، آنگاه نیزه‌ای دیگر گرفت و آن را بی انعطاف و بد دست دید و کنار افکند، سپس نیزه‌ای خوشدست و هموار خواست و پرچمش را بر آن بست. چون علی پرچم را به هاشم داد، مردی از (قبیله) بکر بن وائل که از سپاهیان هاشم بود (به طنز) گفت: هاشم به میدان گام نهاد - و این سخن را به تکرار بازمی‌گفت - سپس گفت: هاشم تو را چه شده؟ از مخافت معرکه چنین باد به گلو افکنده‌ای یا از ترس و بزدلی خویش؟!

گفت: این کیست؟ گفتند: فلانی است. گفت: حق داری که تو به پرچمداری شایسته‌تر از منی (اما اینک که اراده امیرمؤمنان بر من قرار گرفته) چون دیدی من به خاک افتادم تو پرچم را برگیر. آنگاه به یارانش گفت: بند پای موزه‌های خود را محکم ببندید و بندهای کمرتان را محکم بکشید و چون دیدید سه بار پرچم را به اهتزاز در آوردم بدانید که (آماده هجوم ولی) نباید هیچیک از شما بیشتر از من به حمله در آید. سپس هاشم به لشکر معاویه نگریست و گروه عظیمی را دید، گفت: اینان کیستند؟ [گفتند: یاران ذی‌الکلاعند. به سوی دیگر نگریست و سپاهی را دید، گفت: اینان کیستند؟] گفتند: سپاه اهل مدینه و قریشند. گفت: اینان قوم خود منند، مرا نیازی به پیکار با ایشان نیست. سپس گفت: پیرامون آن خرگاه سپید کیانند؟ گفتند: آنان معاویه و سپاه محافظ اویند. گفت: آن فوج مشخص که در میان آن‌ها می‌بینم کیستند؟ گفتند: آن دسته عمرو بن عاص و پسران و [غلامانش] هستند. پس پرچم را برگرفت و به اهتزاز در آورد، یکی از یارانش گفت: لختی دست نگهدار و شتاب مکن. هاشم گفت:

«قد اکثروا لومی و ما اقلانی شریث النفس، لن اعتلا» به من بسی طعنه زدند (و یک چشم ترسیده چشم خواندند) و کم نگفتند. ولی من آنم که جان (به خدا) فروخته‌ام و سستی نمی‌ورزم. یک چشمی، که برای خود اعتباری می‌جوید ناگزیر است یا دشمنی را شکست دهد و

یا خود از پای درآید. او چندان زیسته که دلش از زندگی به تنگ آمده، اینک با نیزه بر آنان بتازم و سخت برانمشان.^۱

نه تنها هاشم به علی (ع) ایمان دارد و حاضر است در رکاب او جانفشانی کند علی (ع) نیز به شجاعت و پایداری وی ایمان داشته او را ستایش می‌کند. نمونه‌اش را می‌توان در خطبه شصت و هشت نهج البلاغه دید.

علی (ع) در ستایش هاشم می‌فرماید: «می‌خواستم هاشم بن عتبه را فرماندار مصر کنم. اگر او را انتخاب می‌کردم میدان را برای دشمنان خالی نمی‌گذارم و به (عمرو بن عاص و لشگریانش) فرصت نمی‌داد، نه اینکه بخواهم محمد بن ابی بکر را نکوهش کنم که مورد علاقه و محبت من بوده و در دامنم پرورش یافته بود».^۲

این کلام علی (ع) مربوط می‌شود به زمانی که محمد بن ابی بکر در مصر به سال ۳۸ هـ ق به شهادت رسید. محمد بن ابی بکر از ناحیه علی (ع) والی و امیر مصر بود و معاویه، عمرو بن عاص را برای اشغال مصر روانه آن دیار کرد و محمد بن ابی بکر نتوانست در مقابل آنان ایستادگی کند و شکست خورد و به شهادت رسید. از این جمله علی (ع) در می‌یابیم که چقدر به یارانش مثل هاشم بن عتبه و محمد بن ابوبکر علاقمند بود.

چون کاربر معاویه دشوار شد عمرو بن عاص و بسر بن ارطاه و عبیدالله بن عمر بن خطاب و عبدالرحمن بن خالد بن ولید را بخواند و به ایشان گفت: چند تن از یاران علی مرا اندوهگین کردند و نام مالک اشتر و هاشم مرقال و چند تن از یاران علی را برد و گفت شما امروز باید در مقابل آنان قرار بگیرید و آنان را از پای در آورید. عمرو عاص با گروه سواران خویش آهنگ نبرد با هاشم مرقال کرد در حالیکه پرچم بزرگ علی (ع) به دست هاشم بوده عمرو در حالی که رجز می‌خواند نیزه به دست به طرف هاشم هجوم برد. هاشم نیز از آن سو پاسخ رجز وی را داده و به نبرد پرداخت و می‌گفت:

لا عیش ان لم الق یومی عمروا ذاک الذی احدث فینا الغدرا...

زندگی نسزد، اگر امروز عمرو را که رسم فریبکاری را بنیان گذاشت به چنگ نیاورم.

ای دل، چون خداوند امری را مقدر فرماید بیتابی مکن و شکیبیا و بردبار باش.

این ضربت در برابر آن ضربت، و این زخم خونین در برابر آن یک، ای کاش ثمره‌ای که از این پیکار می‌چینی همان گورت باشد که نصیبت می‌آید.

پس با عمرو به نیزه زنی پرداخت و او را هدف ضربات پیاپی نیزه قرار داد تا از میدان روی تافت، دامنه جنگ بالا گرفت و دو طرف از هم جدا شدند، و معاویه از این برخورد خرسند نشد.^۱

۴- شهادت هاشم بن عتبه بن ابی وقاص:

همانطور که گذشت هاشم آرزوی شهادت داشت، به همین خاطر علی (ع) در حقش دعا کرد، دینوری می‌نویسد: «چون صبح شد علی (ع) پیکار با شامیان را آغاز کرد و پرچم‌بزرگ را به هاشم بن عتبه معروف به مرقال داد و او تمام روز را با آن پرچم جنگ کرد و چون شب فرا رسید یاران او گریختند، هاشم با گروهی از دلیران و نگهبانان پایداری کرد. حارث بن منذر تنوخی به ایشان حمله کرد و ضربه نیزه کشنده‌ای به هاشم زد و او همچنان از جنگ دست برنداشت. فرستاده‌ای از سوی علی (ع) پیش او آمد و پیام آورد پرچمش را جلوتر ببرد، هاشم به فرستاده گفت ببین چه بر سرم آمده است و چون به شکم هاشم نگرست آنرا شکافته دید و پیش علی (ع) آمد و خبر آورد. چیزی نگذشت که هاشم به زمین افتاد و یارانش گریختند و او را میان کشتگان رها کردند و شب فرا رسیده بود و جنگ متوقف شد.

طبری ماجرای را از زبان ابوسلمه نقل می‌کند که نشان می‌دهد که هاشم به علی (ع) ایمان داشته و از او دفاع می‌کند و سپس به واقعه شهادت وی می‌پردازد. طبری می‌نویسد: هنگام شب هاشم بن عتبه زهری کسان را خواند و گفت: «هر که خدا و آخرت را منظور دارد

سوی من آید.» بسیار کس سوی وی آمدند و با گروهی از همراهان خود مکرر به مردم شام حمله برد و به هر سو حمله برد با مقاومت روبرو شد و جنگی سخت کرد. به یاران خویش گفت: «از مقاومت آنها بیمناک مشوید که این مقاومت و حمیتی است که عربان زیر پرچمهایشان دارند، اما آنها بر ضلالتند و شما بر حق» ای قوم صبوری کنید و پایداری کنید و فراهم آید که آرام سوی دشمن رویم و آنجا ثبات ورزید و همدیگر را مدد دهید و خدا را یاد کنید و کس از مجاور خود چیزی نپرسد و به اطراف بسیار ننگرید و مقاومت همانند دشمن کنید. به منظور ثواب خدای پیکار کنید تا خدا میان ما و آنها داوری کند که خدا بهترین داوران است.» گوید: آنگاه با گروهی از قادریان برفت و شبانگاه او و همراهانشان جنگی سخت کردند تا توفیقی به دست آوردند. طبری در ادامه، جریان رجزخوانی و ناسزاگویی جوانی را در مقابل هاشم و دفاع وی را نقل می‌کند و می‌نویسد:

در این حال بودند که نوجوانی سوی آنها آمد و رجزی می‌خواند به این مضمون:

«من فرزند غسانم که شاهان داشت

» و اینک پیرو دین عثمانم

«چیزی شنیدم و غمین شدم

«که علی پسر عفان را کشته است»

آنگاه حمله آورد و روی نگردانید، شمشیر می‌زد و ناسزا می‌گفت و لعن می‌کرد و سخن بسیار می‌کرد. هاشم بن عتبہ گفت: «بنده خدا پس از این سخن دشمنی‌ها هست و پس از این پیکار رستاخیز، از خدا بترس که پیش او می‌روی و از این موقع می‌پرسد و اینکه چه منظور داشته‌ای؟» گفت: «من با شما جنگ می‌کنم از آنرو که یار شما چنانکه به من گفته‌اند نماز نمی‌کند، شما نیز نماز نمی‌کنید. با شما می‌جنگم برای اینکه یارتان خلیفه ما را کشته و شما کشتن خلیفه را از او خواسته‌اید.»

هاشم گفت: «ترا با پسر عفان چه کار؟ یاران محمد و فرزندان یاران وی و قاریان قوم، او راکشتند که بدعتها آورده بود و خلاف حکم قرآن کرده بود، قاتلان وی اهل دین بودند و

از تو و یارانت، به اندیشیدن در کار مردم، شایسته‌تر. گمان ندارم کار این امت و کار این دین یک لحظه معوق مانده باشد.»

گفت: «چرا، به خدا من دروغ نمی گویم که دروغ زیان می‌زند و سود نمی دهد.»

گفت: «اهل این کار بهتر وقوف دارند. اینرا با اهل وقوف بگذار.»

گفت: «پندارم که نیکخواه منی»

گفتم: «اینکه گفתי یار ما نماز نمی کند، او نخستین کسی است که نماز کرد و از همه خلق خدا به کار دین داناتر است و به پیمبر خدا(ص) نزدیکتر. این کسان که با من می‌بینی همگان قاریان کتاب خداوند که همه شب بیدارند و به نماز مشغول. این تیره روزان فریب‌خورده تو را از دینت گمراه نکنند.»

جوان گفت: «ای بنده خدا تو را مردی پارسا می‌بینم، آیا مرا توبه هست؟»

گفت: «آری، ای بنده خدا به پیشگاه خدا توبه بر، تا توبه تو را بپذیرد که او عزوجل

توبه‌بندگان را می‌پذیرد و از بدیها در می‌گذرد و پاکیزه کاران را دوست دارد.»

گوید: به خدا جوان صف کسان را شکافت و بازگشت و یکی از مردم شام گفت:

«عراقی فریب داد، عراقی فریب داد.»

گفت: «نه بلکه مرا اندرز داد.»

گوید: آنگاه هاشم و یارانش سخت جنگیدند، هاشم را مرقال می‌گفتند از آنروکه در

کار جنگ سریع بود. وی و یارانش جنگیدند تا بر مقابلان خود فایق آمدند و به آنها

حمله بردند. هاشم رجزی به این مضمون می‌خواند:

«یک چشم برای کسان خود جایی می‌جوید.

«چندان زیسته که زندگی به تنگ آمده

«کسان را در ذی‌الکعب از پای در آورد»

گوید: آنروز هاشم نه یا ده کس را کشت. آنگاه حارث بن منذر تنوخی بدو حمله برد و

ضربتی زد که از پای درآمد. علی(ع) کس پیش او فرستاده بود که پرچم خود را پیش ببرد.

به فرستاده گفت:

«به شکم من نگاه کن» و چون نگاه کرد شکمش دریده بود.

حجاج بن غزیه انصاری شعری دارد به این مضمون:

«اگر از کشتن ابن بدیل و هاشم تفاخر می‌کنید

ما نیز ذوالکلاع و حوشب را کشته‌ایم.

ما بودیم که از پس تلاقی و جنگ

یارتان عبیدالله را گوشت پاره پاره کرده بودیم

ما بودیم که شتر و یاران شتر را در میان گرفتیم

ما بودیم که زهر به کامتان ریختیم»^۱

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: وقتی هاشم مرقال در میان معرکه کشته شد

پسرش پرچم را برگرفت و میان غبار دوید و می‌گفت: «ای هاشم پسر عتبه بن مالک به

این پیرقریشی که هلاک شد تفاخر کن، سواران با نیزه‌ها او را همی زدند. تو را به حور

العینی که بر تختهاست و با روح و ریحان قرین است بشارت باد».

علی (ع) بر کشته مرقال و دیگر اسلمیان که اطراف او افتاده بودند توقف کرد و برای آنها دعا

گفت و رحمت خواست و اشعاری بدین مضمون خواند:

«خدا این گروه اسلمی روشن چهره را که اطراف هاشم جان باختند جزای خیر دهد...»^۲

بعدها با اینکه خود معاویه عفو عمومی اعلام نموده بود به جهت کینه‌ای که از هاشم و

پسرش داشت عبدالله پسر هاشم را مورد تعقیب قرار داد.^۳

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل دوم

(عمر بن سعد بن ابی وقاص شیعہ آل ابی سفیان)

مدخل:

عمر بن سعد شیعه آل ابی سفیان

در میان خاندان ابی وقاص نام سعد و عمر بن سعد از برجستگی خاصی برخوردار است. عمر پسر سعد وقاص از سرداران صدر اسلام بود. از جمله تابعین و نسل‌دومی‌هایی است که در زمره پیروان آل ابی سفیان و خاندان بنی امیه قرار گرفت. خاندانی که تا سال هشتم هجری در مقابل اسلام مقاومت کرده و در تلاش بودند حکومت اسلامی و پیامبر خدا(ص) را از پای در آورند و وقتی که قدرت اسلام آنان را به زانو در آورد به اجبار به اسلام گرویدند و از جمله آزادشدگان پیامبر(ص) هستند که به آنان «طلاق» می‌گفتند.

سعد وقاص صحابه رسول خدا(ص) که در زمان پیامبر(ص) سابقه نسبتاً خوبی از خود به یادگار گذاشته بود پسرش در خدمت فرزند طلقاء قرار گرفت و تاجایی پیش رفت که برای به دست آوردن مقام و پست دنیایی پسر پیامبر(ص) را با وضع فجیعی به شهادت رساند. وی از جمله کسانی بود که علیه حجر بن عدی و یارانش شهادت به فتنه گری داد و سبب شد که حجر در «مرج عذراء» به شهادت برسد. اما با تمام‌بندگی‌ها و نوکری‌هایی که برای معاویه و یزید بن معاویه و عبیدالله بن زیاد کرد به مقصود خود نرسید و بعد از بیان امام حسین (ع) که در روز عاشورا صدا زد «ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان ان لم تکن لکم دین و کنتم لا تخافون بوم المعاد فکونوا احراراً فی دنیاک»

عنوان «شیعه آل ابی سفیان» یافت که تفصیل آن ضمن گفتارهایی خواهد آمد.

گفتار اول: عمر بن سعد پیش از وقایع کربلا

۱- عمر بن سعد و فتوحات عراق همراه پدر

عمر بن سعد یکی از سی و پنج فرزند سعد بن ابی وقاص است. عمر و برادرش محمد که حجاج بن یوسف ثقفی در دیر جماجم او را کشت و خواهرانش حفصه، ام قاسم و ام کلثوم از یک مادر می‌باشند به نام ماویه دختر قیس بن معدی کرب از قبیله کنده. او نیز مانند پدرش روحیه نظامی‌گری دارد به همین خاطر است که در فتوحات عراق در سنین نوجوانی و جوانی همراه پدر شرکت دارد و گویا بعد از فتوحات در کوفه ماندگار شده است. به نوشته طبری ابن اسحق می‌گوید: عمر به سعد بن ابی وقاص نوشت: اکنون که خدا شام و عراق را برای مسلمانان گشود سپاهی سوی جزیره فرست و یکی از سه کس، خالد بن عرفطه یا هاشم بن عتب و یا عیاض بن غنم را سالارشان کن و سعد، عیاض ابن غنم را با سپاهی روانه جزیره کرد و ابوموسی اشعری را نیز همراه وی نمود با پسرش عمر بن سعد که نوسال بود و کار به عهده نداشت. مردم آنجا با وی صلح نمودند تا جزیه دهند. پس از چندی ابوموسی را سوی نصیبین فرستاد و عمر بن سعد را نیز با گروهی سوی رأس‌العین فرستاد که عقیدار مسلمانان باشند و خود نیز با بقیه سپاه سوی دارا رفت و آنجا را گشود. و این در سال هفدهم بود.^۱

۲- عمر بن سعد در صفین

عمر بن سعد روانه آبگیر قبلیه بنی سلیم در بادیه شد، جایی که سعد بن ابی وقاص پس از کناره‌گیری از علی (ع) و معاویه در آنجا ساکن شد و این زمانی بود که در صفین یاران امام علی (ع) و همدستان معاویه سخت با همدیگر جنگیدند. پس از بالای نیزه بردن قرآن توسط سپاه معاویه و مرد شدن سپاه کوفه، علی (ع) به حکمیت تن در داد. پس از رایزنی‌های مختلف ابوموسی اشعری از طرف سپاه امیرالمؤمنین و عمر بن عاص از طرف سپاه معاویه جهت حکمیت انتخاب شدند نصر بن مزاحم نقل می‌کند که عمرو بن سعد

خود را به پدرش سعد رساند و گفت تو از اصحاب پیامبر خدا(ص) و از اعضای شورایی و از او درخواست کرد که به دومه الجندل برود^۱ تا بلکه به خلافت انتخاب شود.^۲

البته این ماجرا قبلاً گذشت اما نکته قابل توجه این است که منابع نقل نمودند که در این زمان عمر سعد از سپاهیان امیرالمؤمنین علی (ع) است یا با توجه به موقعیت بعدی، متمایل به امویان بود و در این زمان نیز جزو سپاه معاویه است. هر دو احتمال وجود دارد به دو دلیل می توان احتمال داد که وی در سپاه امیرالمؤمنین(ع) باشد: یکی اینکه عمر سعد در این زمان در کوفه ساکن است، چرا که وی از دیر زمان در کوفه ساکن بود و پدر او نیز در این شهر امیر بود و املاکی داشت. دوم اینکه افرادی از این دست در سپاه امیرالمؤمنین(ع) زیاد بودند، افرادی مثل شمر بن ذی الجوشن، ابن ملجم مرادی، اشعث کندی. جالب اینجاست که عبدالرحمن بن ملجم مرادی هنگام بیعت با امیرالمؤمنین(ع) سخنرانی هم کرد و ابن اعثم از قول وی آورده است که خطاب به امیرالمؤمنین(ع) گفت: یا امیرالمؤمنین(ع)، ما را به حرب ناف بریده اند و با پستان پیکان شیر داده اند و در میدان مردان پرورده اند. زخم سیف و سنان در چشم ما گلهای بهارستان است. اطاعت تو را چون طاعت خداوند واجب دانیم و به هر جانب فرمان جنگ دهی، نصرت کرده و ظفر دیده، باز آییم.^۳

از سوی دیگر شواهدی وجود دارد که احتمال وجود او در سپاه معاویه را تقویت می کند: یکی به اعتبار رابطه مسالمت آمیزی که سعد و قاص با معاویه داشت و دیگری شهادت دادن وی بر علیه حجر بن عدی مبنی بر کفر و خروج علیه خلیفه و امضاء شهادتنامه و سوم به اعتبار حضور عمر بن سعد در میان سپاه یزید بن معاویه که حتی فرماندهی غائله کربلا را بر عهده گرفت و برای رسیدن به امارت ری حسین بن علی(ع) را به شهادت رساند.

احتمالاتی را که نقل کردیم هیچ مدرکی را نیافتیم که مؤید یکی از این احتمالات باشد. نصر بن مزاحم نقل می‌کند: وقتی که عمر از اجابت دعوت از پدر ناامید شد از آنجا روی برتافت و راهی شد ولی نمی نویسد به کجا می‌رود.^۱

۳- عمر بن سعد و واقعه شهادت حجر بن عدی

حجر بن عدی از اصحاب رسول خدا(ص) بود و بعدها در شمار یاران علی (ع) و از شیعیان مخلص و ثابت قدم آن حضرت درآمد. وی از قبیله کنده بود و در جریان جنگ صفین شرکت داشت. بعد از شهادت علی (ع) از طرف حکومت معاویه تحت فشار قرار گرفت و درحالی‌که یکی از شرایط صلح امام حسن (ع) عدم پیگرد شیعیان علی (ع) بود وقتی که برمنابر به ناسزاگویی علی (ع) پرداختند، حجر از افرادی بود که به اعتراض پرداخت و بر علیه حکومت مغیره و معاویه دست به تحرکاتی زد. به همین خاطر از طرف حاکمیت کوفه به شدت سرکوب شد تا جایی که حجر دستگیر و با شهادت نامه‌ای که علیه وی نوشتند، او را روانه شام کردند و در آن شهادت نامه اذعان داشتند که حجر دست به تشکیل محفل‌هایی زده و در آن به معاویه دشنام داده و بر علی(ع) درود فرستاده است. اما زیاد این شهادت را کافی نمی دانست و مطالبی را مبنی بر کفر حجر اضافه کرده بود. این شهادت را ابوبرده که از محدثین بزرگ اهل سنت است داده بود و زیاد از متنفذین خواست تا آن را امضا کنند که از جمله امضا کنندگان عبارت بودند از: «اسحق و موسی پسران طلحه، منذر فرزند زبیر، عمر فرزند سعد بن ابی وقاص...»^۲ افرادی که بر علیه حجر شهادت دادند تقریباً از فرزندان صحابه پیامبر(ص) بودند که در این زمان به حکومت معاویه پیوستند. همانطور که سابقاً نیز گذشت در جنگ صفین عبیدالله پسر عمرو عبدالرحمن پسر خالد بن ولید در سپاه معاویه بودند و این نشان می‌دهد که معاویه کاملاً در به خدمت‌گیری برخی از صحابه پیامبر(ص) و فرزندان و تابعین آنان موفق بوده و توانسته است با پرداخت سیم و زر آنان را آلوده نموده به طرف خود جلب کند، در حالیکه همان افراد در دل به علی(ع) و

فرزندان وی اعتقاد داشتند. بعدها فرزندق شاعر نیز در دیدار با امام حسین (ع) به آن اشاره می‌کند که دل مردم کوفه با شما ولی شمشیر آنان بر علیه شماست. آنجا که می‌گوید:
«قلوبهم معک وسیوفهم علیک»^۱ و یا «انت احب الناس الی الناس و القضاء فی السماء و السیوف مع بنی امیه». دل‌های ایشان با تو است و شمشیرهایشان با بنی امیه تا قضا از آسمان آید و خدای تعالی آن کند که خواهد.^۲

این حالتی است که نه تنها مردم کوفه بدان دچار بودند بلکه در تمام دوره پس از پیامبر(ص) خصوصاً بعد از دوره عثمان بر مسلمانان و صحابه حاکم بود که دل‌هایشان با علی(ع) بود اما به خاطر ترس از موقعیت خودشان برضد علی(ع) موضع‌گیری می‌کردند.

۴- عمر بن سعد و امارت مکه توسط یزید

یزید وقتی به حکومت رسید عمر سعد را امیر مکه و ولید بن عتبه را امیر مدینه نمود. چون عبدالله بن زبیر از مدینه به مکه آمد و بر علیه یزید موضع‌گیری می‌نمود، یزید را خوش نیامد و از آنجایی که عمر بن سعد با وی هیچ برخوردی نکرد و به گمان یزید از خود ضعف نشان داد او را نیز برکنار نموده و از امارت مکه عزل نمود و امارت مکه را همراه با امارت مدینه به ولید بن عتبه سپرد^۳ ولی منابع دیگر به چنین مطلبی اشاره نکرده‌اند.

۵- خیانت عمر بن سعد در افشای وصیت مسلم بن عقیل

سال ۶۰ هـ در غائله شهادت مسلم بن عقیل در کوفه، عمر بن سعد نیز در آن شهر در خدمت عبیدالله بن زیاد بود. در درگیری که بین مسلم و پاسبانان امارت کوفه به وقوع پیوست و منجر به زخمی شدن و دستگیری مسلم بن عقیل شد، هنگامی که مسلم ناامید شد، اشک از چشمانش جاری شد. یکی از آنان که ناظر بود گفت: کسی که به چنین کاری دست می‌یازد نباید از حوادث بترسد و بگریزد! مسلم در پاسخ او گفت: به خدا سوگند بر احوال

خود نمی‌گیریم و از کشته شدن باکی ندارم. گریه من برای حسین (ع) و همراهان اوست که به نامه‌های شما اعتماد کرده و عازم این دیارند.

مسلم را نزد ابن زیاد آوردند. ابن زیاد تا چشمش به مسلم افتاد گفت: گویا امیدواری زنده‌بمانی! مسلم فرمود: حال که تصمیم به کشتن من داری بگذار به یکی از خویشاوندانم که در اینجا هستند وصیت کنم. ابن زیاد گفت: به هر که می‌خواهی وصیت کن! مسلم به عمر بن سعد ابن‌ابی وقاص که در آن جمع حضور داشت نگرست و گفت: با من به گوشه‌ی بی‌بیا تا وصیت‌کنم که در این جمع کسی از تو به من نزدیکتر و سزاوارتر نیست. عمر بن سعد ابتدا خواهش مسلم را نپذیرفت، ولی با اشاره ابن زیاد که گفته بود از پذیرش تقاضای مسلم ابا مکن، پذیرفت و با مسلم به گوشه‌ای رفت تا به وصیتش گوش فرا دهد. مسلم گفت: من در این شهر هزار درهم وام دارم، با فروش زرهام آن را پرداخت کن و چون کشته شدم پیکر مرا از ابن‌زیاد بگیر که آنرا پاره پاره و مثله نکند و قاصدی از سوی خود نزد حسین (ع) بفرست و چگونگی سرانجام مرا به اطلاع ایشان برسان که این گروه که تصور می‌کردند شیعیان اویند چگونه به من مکر کردند و پس از آنکه هیجده هزار تن از ایشان با من بیعت کردند پیمان شکنی کردند و برای امام حسین (ع) پیام بفرست که به مکه برگردد و همانجا بماند و فریب مردم کوفه را نخورد چراکه مسلم پیش از آن برای امام حسین (ع) نامه نوشته بود که بدون درنگ به کوفه آید.

عمر بن سعد گفت: تمام این کارها را برای تو انجام می‌دهم و ضامن اجرای آن خواهم بود. عمر بن سعد پیش ابن زیاد برگشت و تمام وصیت مسلم را برای او فاش کرد. ابن زیاد گفت: چه بدکردی که وصیت او را افشاء کردی و گفته‌اند «کسی جز امین به تو خیانت نمی‌کند و چه بسا که خائن راز ترافاش نسازد».^۱

مجلسی در بحار از قول ابن زیاد نقل می‌کند: ما با آنچه مسلم دوست دارد که بعد از کشته شدنش انجام شود، مخالفتی نداریم و در مورد جنازه‌اش نیز طبق وصیت عمل کن و اما در مورد حسین، اگر او با ما کاری نداشته باشد ما با او کاری نخواهیم داشت.^۱

اما ابن اعثم از قول عبیدالله نقل می‌کند که وصیت وی درباره جنازه‌اش را نخواهیم پذیرفت و هرچه که خواهیم، انجام خواهیم داد.^۲ گرچه در افشای وصیت مسلم، عمر بن سعد خیانت کرد اما در مورد رساندن پیام مسلم به امام حسین(ع) به وصیت مسلم عمل نمود و در منطقه زباله پیام مسلم که در حین شهادت به عمر بن سعد گفته بود مبنی بر اینکه امام حسین به کوفه نیاید به دست امام رسید. البته ممکن است این خبر توسط دیگران به امام رسیده و عمر بن سعد در آن دخالتی نداشته باشد.

گفتار دوم : عمر بن سعد و فاجعه کربلا

۱- امارت ری با کشتن حسین(ع) و شب تردید

با فرض صحت یا احیاناً عدم صحت روایت بلعمی در مورد امارت عمر بن سعد بر مکه از طرف یزید، عمر سعد در هنگام حرکت امام حسین(ع) به طرف کوفه در خدمت عبیدالله بن زیاد و ساکن کوفه بود. در این زمان بود که عبیدالله حکومت ری را به نیابت از خود برای وی در نظر گرفت. طبری می نویسد: عبیدالله بن زیاد ولایت ری را برای عمر بن سعد بن ابی وقاص نوشت اما وقتی که از آمدن حسین(ع) آگاه شد به عمر بن سعد گفت: ابتدا کار این مرد را به عهده بگیرد. یعنی قبل از رفتن به طرف ری تکلیف حسین را روشن کرده و با او برخورد کن. عمر سعد گفت: مرا معاف دار! اما عبیدالله از معاف کردن وی دریغ کرد و نپذیرفت. عمر سعد گفت: «امشب مهلتم ده» و عبیدالله او را مهلت داد. عمر سعد در کار خویش نگریست و چون صبح شد پیش عبیدالله آمد و به آنچه که فرمان داده بود رضایت داد و پذیرفت و اعلام آمادگی نمود که روانه شود.^۱

اما ابن اعثم به این مسئله با تفصیل بیشتری پرداخته است. وی آورده است که عبیدالله امارت ری و اطراف را برای وی نوشت و دستور داد بدانجا رفته دیالمه را که شورش کرده بودند سرکوب نماید. عمر بن سعد آماده رفتن بود که عبیدالله به وی گفت قبل از رفتن باید با حسین جنگ کنی و دل ما را از جانب او فارغ گردانی و پس از آن به ایالت ری بروی. ابن اعثم اضافه می کند که «عمر برخود بلرزید و گفت: ای امیر، اگر مرا از جنگ با حسین بن علی (ع) معاف داری، احسانی بزرگ باشد. ابن زیاد گفت: تو را از این کار معاف داشتم به شرط آنکه مثال ولایت ری بازدهی و در خانه نشینی؛ زیرا که ولایت ری خاص کسی است که کار حسین بن علی (ع) را کفایت کند.

عمر گفت: امروز مرا مهلت ده تا در این کار بیندیشم. ابن زیاد گفت: چنین باشد. عمر سعد به خانه آمد و با دوستان و متصلان خویش در آن کار مشاورت کرد. هیچ کس

مصلحت نمی‌دید که او کشتن حسین بن علی (ع) را قبول کند. همگان او را بترسانیدند. حمزه بن مغیره که برادر زن او بود روی بدو آورد و گفت: زینهار که جنگ حسین(ع) و کشتن او را قبول نکنی، که خویش را در گناهی بزرگ اندازی. والله که اگر تو را در دنیا هیچ چیز نباشد، بهتر از آن باشد که بدان جهان روی و خون حسین بن علی (ع) را در گردن داشته باشی. عمر خاموش بود اما به هیچ نوع دل از ولایت ری بر نمی توانست گرفت.

دیگر روز بامداد عمر بن سعد به نزدیک ابن زیاد آمد. عبیدالله از او پرسید: ای عمر چه اندیشه کردی؟ گفت: ای امیر! تو انعامی فرمودی، پیش از آنکه مبحث حسین بن علی (ع) در میان آید و مردمان مرا تهنیت گفتند. اگر امروز مثال از من باز ستانی، خجل شوم لطف کن و مرا به قتل حسین بن علی(ع) مفرمای و آن ولایت بر من مقرر دار. امروز در کوفه جماعتی هستند از اشراف چون اسماء بن خارجه، محمد بن اشعث، کثیر بن شهاب و غیره به هریک از ایشان که این خدمت فرمایی، منتها پذیرند و خاطر امید را از این دغدغه فارغ گردانند. از راه کرم و احسان مرا از کشتن حسین بن علی بن ابیطالب(ع) معاف دار. ابن زیاد گفت: معارف کوفه را بر من می‌شماری؟ من خود ایشان را می‌بینم. اگر دل مرا از کار حسین بن علی (ع) فارغ کنی، دوست عزیز باشی، والا مثال ری بازده و در خانه بنشین تا تو را به اکراه و تکلیف بر هیچ کار ندارم. عمر خاموش شد و خشم پسر زیاد زیادت گشت. پس گفت: اگر نروی و با حسین بن علی (ع) جنگ نکنی و فرمان من در کار او به انجام نرسانی، بفرمایم تا گردن تو را بزنند و سرای تو غارت کنند. عمر گفت: چون کار بدین درجه رسید و ضرورت پیش آمد، چنان کنم که امیر می‌فرماید. ابن زیاد او را ستایش کرد و در عطای او بیفزوده چهار هزار سوار ملازم او کرد و ولایت ری بر او مقرر داشت.

پس، عمر بن سعد، آن بدبخت شقی، به سبب دوستی ولایت ری چنین کاری را قبول کرد و با آن لشکر روی به جنگ امیرالمؤمنین حسین(ع) آورد. آسمان و زمین از او انگشت تعجب به دندان گرفتند و بر او می‌خندیدند و بلکه لعنت می‌کردند و به گوش او فرو می‌خواندند این شعر را:

گیرم که روزگار تو را میر ری کند
آخر نه مرگ نامه عمر تو طی کند؟

گیرم فزون شوی ز سلیمان به ملک و مال با او وفا نکرد جهان با تو کی کند؟
و آن مست دنیای فانی به جهت ملک و مال نه از خدا شرم داشت و نه از خصومت
رسول خدا(ص) باک، به چنین امر شفيعی اقدام نمود که تا دنیا برقرار است مورد طعن و لعن
ملائکه مقربین و انبیای مرسلین خواهد بود.

آن مغرور بی خبر نمی دانست که کجا می رود و چه می کند و عبیدالله زیاد
آن ملعون شوم را گفت: زینهار تا نگذاری که حسین بن علی (ع) و اصحاب او گرد فرات
گردند و یک شربت از آن بخورند. عمر سعد گفت: چنین کنم.^۱ بلعمی این نکته را بدین شرح
نقل می کند: عبیدالله عمر بن سعد را بخواند و عهد ری او را داد و گفت: باید که بروی و حسین
را بگیری. عمر گفت: باید که مرا از این عفو کنی. عبیدالله گفت: اگر خواهی که ترا عفو کنم عهد
ری به من باز فرست. عمر گفت: امشب مرا زمان ده تا بیندیشم و آن شب تدبیر کرد آن بهتر
دید که عهد باز ندهد و حسین را بکشد. پس عمر بن سعد برفت در اول محرم سال شصت و
یک با چهار هزار مرد، و روی به بادیه نهاد. چنین از قادسیه برسه میل فرود آمده بود و
عمر بن سعد مردی را بخواند نامش حربن یزید و او از شیعت علی بود ولیکن کس ندانست و
گفت: برو و چاهها و منزلها راست کن.^۲

دینوری حتی می نویسد که عمر بن سعد برای رفتن به ری در بیرون کوفه اردو زده بود که
امر ابن زیاد مبنی بر رفتن به کربلا به وی رسید. ابن اثیر نیز تردید عمر سعد را ذکر
می کند و می نویسد خواهر زاده اش (به روایت ابن اعثم برادرزنش) حمزه بن مغیره بن شعبه
به نزد وی آمد و گفت: دایی گرامی! تو را به خدا سوگند می دهم که مبادا به جنگ حسین
روی و رشته خویشاوندی بگسلانی به خدا سوگند اگر از این گیتی و دارایی خود و
پادشاهی جهان دست بشویی، بهتر از آن باشد که با خون حسین به گردن، به دیدار خدا
روی! گفت: اندرز تو به کار برم. شب را تا با مداد اندیشناک سپری کرد که چه خاکی بر
سرافشانند. شنیدند که می گفت:

اترك ملك الرى والرى منيتى
ام ارجع مذموما بقتل حسين
حسين بن عمى و الحوادث جمّه
لعمرى و فى الّرى قرّه عيني
و فى قبله النار التى ليس دونها
حجاب و ملك الترى قرّه عيني

يعنى: آيا فرمانروايى رى رها سازم كه دورترين آرمان من است؛ يا نكوهيده از كشتن حسين بازگردم [حسين برادر زاده پدر من است و رويداها انباشته اند] به جان خودم قسم كه در رى نور چشم من است و در كشتن او آتشى است كه فرود از آن پرده اى نيست و پادشاهى رى روشنايىديدگان من است و فردا نزد ابن زياد آمد و اعلام آمادگى نمود.^۱

روايت هاى گوناگون را نقل كرديم تا حالات و روحياتى كه بر عمر بن سعد در هنگام پيشنهاد برخورد با امام حسين(ع) به وى داده بودند را مورد بررسى قرار دهيم. اين حكايته اى گوناگون نشان مى دهد كه گرچه وى تمايل به كشتن حسين(ع) ندارد، اما به خاطر دنياطلبى كه در وجود وى و ديگر افراد اين نسل وجود دارد عاقبت به آن دست مى يازد تا به حكومت رى برسد و از آنجائيكه عبيداله بن زياد اين مأموريت را مرحله به مرحله بر وى تحميل نمود، مجبور شد تا پايان مأموريت كارها را به انجام برساند.

۲- ورود عمر بن سعد به كربلا

عمر بن سعد يك روز بعد از ورود امام حسين(ع) به كربلا، يعنى روز سوم محرم، با چهار هزار سپاه از اهل كوفه وارد كربلا شد. هنگاميكه عمر سعد به كربلا وارد شد فرستاده اى را نزد امام حسين(ع) روانه كرد تا از امام سؤال كند براى چه به اين مكان آمده است و چه قصدى دارد؟ امام حسين(ع) فرمود مردم شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت كردند. اگر از آمدن من ناخشنوديد باز خواهم گشت. عمر سعد نامه اى به عبيدالله نوشت و جواب امام(ع) را به اطلاع وى رساند. چون نامه وى به ابن زياد رسيد، در پاسخ نوشت:

«مضمون نامهات را فهمیدم اکنون بیعت با یزید را به حسین(ع) پیشنهاد کن. هر گاه او وهمه
همراهانش بیعت کردند مرا آگاه کن تا نظر خودم را بنویسم.

چون این نامه به عمر بن سعد رسید، گفت: خیال نمی کنم ابن زیاد صلح و مسالمت
را بخواهد. عمر بن سعد نامه را برای امام حسین(ع) فرستاد و امام به فرستاده او فرمود:
هرگز تقاضای ابن زیاد را نخواهم پذیرفت، مگر چیزی جز مرگ است، مرگ خوش باد.^۱
روز چهارم عبیدالله بن زیاد مردم را در مسجد کوفه گردآورد و خود بر منبر رفت و
گفت: ای مردم شما آل ابوسفیان را آزمودید و آنها را چنان که می خواستید، یافتید! و یزید
را می شناسید که دارای سیطره و طریقه ای نیکو است! و به زبردستان احسان می کند! و
عطایای او بجاست! و پدرش نیز چنین بود! و اینک یزید دستور داده است که بهره شما را از
عطایا بیشتر کنم و پولی را نزد من فرستاده است که در میان شما قسمت نموده و شمارا به
جنگ با دشمنش حسین بفرستم! این سخن را به گوش جان بشنوید و اطلاعات کنید.

پس از اعزام عمر سعد به کربلا شمر بن ذی الجوشن اولین فردی بود که با چهار
هزار نفر سپاه آزموده برای جنگ با امام حسین روانه کربلا شد تا جایی که سپاه های بعد به
عمر سعد پیوستند و عبیدالله در نامه ای به عمر سعد نوشت که من از نظر کثرت لشکر اعم
از سواره، پیاده و تجهیزات چیزی را از تو جزو گذار نکردم و توجه داشته باش که هر روز
و هر شب گزارش کار تو را برای من می فرستند.^۲

روز هفتم محرم بود که عمر بن سعد دستور یافت تا آب را برخیاام حسین بن علی (ع)
ببندد و وی نیز چنین کرد. یعقوبی می نویسد: «عمر بن سعد با چهار هزار مرد میان امام (ع)
و فرات حائل شدند و امام(ع) آنان را به خدای عزوجل سوگند داد، لیکن تن ندادند مگر اینکه
یا بجنگند و یا تسلیم شوند.^۳

۳- ملاقات امام حسین(ع) و عمر بن سعد

امام حسین (ع) مردی از یاران خود به نام عمرو بن قرظہ انصاری را نزد عمر بن سعد فرستاد و از او خواست که شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشند و عمر بن سعد پذیرفت. شب هنگام، امام حسین (ع) با بیست نفر از یارانش و عمر بن سعد با بیست نفر از سپاهیانش در محل موعود حضور یافتند.

امام حسین (ع) به همراهان خود دستور داد تا برگردند و فقط برادر خود عباس بن علی و فرزندش علی اکبر را در نزد خود نگاه داشت، و همینطور عمر بن سعد نیز به جز فرزندش حفص و غلامش، به بقیه همراهان دستور بازگشت داد.

ابتدا امام حسین(ع) آغاز سخن کرد و فرمود: ای پسر سعد! آیا با من مقاتله می‌کنی و از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، هراس نداری؟! من فرزند کسی هستم که تو بهتری دانی! آیا تو این گروه را رها نمی‌کنی تا با ما باشی؟ و این موجب قرب تو به خداست. عمر بن سعد گفت: اگر از این گروه جدا شوم می‌ترسم که خانه‌ام را خراب کنند! امام حسین(ع) فرمود: من برای تو خانه ات را می‌سازم.

عمر بن سعد گفت: من بیمناکم که املاکم را از من بگیرند!

امام(ع) فرمود: من بهتر از آن به تو خواهم داد، از اموالی که در حجاز دارم و به نقل دیگری امام(ع) فرمود که: من «بغیغه» را به تو خواهم داد، و آن مزرعه بسیار بزرگی بود که نخلهای زیاد و زراعت کثیری داشت و معاویه حاضر شد آن را به یک میلیون دینار خریداری کند ولی امام(ع) آن را به او نفروخت.

عمر بن سعد گفت: من در کوفه بر جان افراد خانواده‌ام از خشم ابن زیاد بیمناکم و می‌ترسم که آنها را از دم شمشیر بگذارند!

امام حسین (ع) هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، از جای برخاست در حالی که می‌فرمود: تو را چه می‌شود؟! خداوند جان تو را بزودی در بسترت بگیرد و تو را در روز قیامت نیامرزد. به خدا سوگند من می‌دانم از گندم عراق جز

به مقداری اندک نخوری! عمر بن سعد با تمسخر گفت: جو، ما را بس است!!^۱ و باز گشت و به لشکرگاه خویش رفت.

۴- نامه عمر بن سعد به عبیدالله در باب گزارش ملاقات با امام حسین(ع)

عمر بن سعد به عبیدالله بن زیاد نامه نوشت و دیداری که بین وی و امام حسین(ع) اتفاق افتاد را گزارش کرد. در آن نامه اظهار خوشحالی نمود مبنی بر اینکه با پیشنهادهایی که حسین داده است با پذیرش یکی از آنان توسط عبیدالله غائله ختم خواهد شد. منابع تاریخی آن سه پیشنهاد را این چنین نقل کرده‌اند که حسین گفت: به یکی از سرزمین‌های اسلامی کوچ کنم و مانند یکی از مسلمانان باشم یا اینکه اجازه دهید به مدینه بازگردم و یا اینکه به شام رفته نزد امیرالمؤمنین یزید دست بیعت دهم.^۲ و به نظر می‌رسد که پیشنهاد سوم را عمر بن سعد از جانب خود اضافه کرده باشد، چرا که تمام این گرفتاریها را امام حسین(ع) بر خود هموار نمود تا از بیعت با یزید خود داری نماید و یا در سخنرانی‌هایی که در مسیر راه داشت می‌فرمود: هرگز این ذلت یعنی بیعت با یزید را نخواهم پذیرفت. بنابراین بعید است که خود امام(ع) چنین پیشنهادی را بدهد. با این حال ابن زیاد در جواب ابن سعد چنین نوشت:

من ترا پیش حسین بن علی نفرستاده‌ام که امروز و فردا کنی و برای او آرزوی سلامت و زنده ماندن داشته باشی و برای این هم نفرستاده‌ام که شفیع او پیش من باشی. به او و یارانش پیشنهاد کن که تسلیم فرمان من شوند. اگر پذیرفتند، او و یارانش را پیش من بفرست و اگر سرپیچی کردند، بر او حمله کن که او نافرمان و گردن کش و تفرقه انداز است و اگر این کار را انجام نمی‌دهی از لشکر ما کناره بگیر و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن واگذار و مافرمان خود را به تو ابلاغ کردیم.^۳

عمر بن سعد به یاران خود دستور حمله داد، آنان شامگاه روز پنجشنبه نهم محرم یعنی شب جمعه حمله کردند و امام حسین (ع) از آنان خواست که جنگ را به فردا موکول کنند که پذیرفتند.^۱

۵- آغاز جنگ

سید بن طاووس (متوفی ۶۶۴ هجری) در لُهوف نقل می‌کند که عمر بن سعد جلو آمد و تیری به سوی اصحاب حسین (ع) پرتاب کرد و گفت: ای مردم نزد امیر گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیرانداختم^۲ و به دنبال آن تیرها مانند باران از طرف سپاه عمر بن سعد می‌آمد.

امام حسین (ع) به اصحاب فرمودند: «قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا بد منه فان هذه السّهام رسل القوم الیکم»: خدا شما را بیامرزد، برخیزید و به سوی مرگ که چاره‌ای از آن نیست پیش روید، زیرا این تیرها فرستادگان این جماعت است که شما را به جنگ می‌خوانند.

پس از آن اصحاب حسین (ع) دو حمله نمودند و ساعتی جنگیدند، تا آنکه جمعی از یارانش کشته شدند. در این هنگام حسین (ع) دست به محاسن خود زد و فرمود: غضب خداوند سخت شد بر جماعت یهودیان، موقعی که برای خدا فرزندی قائل شدند و گفتند: عزیز پسر خداست و سخت شد غضب خدا بر گروه نصاری، وقتی که خدا را ثالث ثلثه قراردادند و سخت شد غضب او بر طایفه مجوس، زمانی که از عبادت خدا دست برداشته و به پرستش خورشید و ماه پرداختند و غضب خدا سخت شد بر مردمی که متفق القول دست به یکدیگر داده و برای کشتن پسر پیغمبر خود آماده شدند. ولی به خدا سوگند سخن

این مردم را نمی پذیرم و با یزید بیعت نمی کنم تا با تن آغشته به خون، خدا را ملاقات
نمایم.^۱

وقتی که یاران امام حسین(ع) و فرزندان و وابستگانش یکی پس از دیگری به شهادت
رسیدند عمر بن سعد به جماعت لشکر فریاد زد این فرزند انزع بطین (علی بن ابیطالب) است!
این فرزند کشنده عرب است! او را در پره گیرید! و از هر جانب به او حمله ور شوید!
چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه کردند! و بین او و بین خیام حرمش جدائی
انداختند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام فریاد زدند:

«یا شیعه آل ابی سفیان! ان لم تکن لکم دین؛ و کنتم لا تخافون المعاد؛ فکونوا احرارا
فی دنیاکم! وارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون!» گرچه عبارتی که ابن اثیر و
ابن مسکویه نقل کردند یا ویلکم می باشد^۲ و عبارتی که سیدبن طاوس در لهوف نقل می کند.
«ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان» می باشد^۳ یعنی وای بر شما پیروان آل ابی سفیان!
اگر برای شما دینی نیست و رویه شما اینست که از معاد نیز نمی ترسید! پس در
زندگانی دنیای خود از آزادگان باشید! و اگر همچنانکه می پندارید از طائفه عرب هستید
بحسب های خود برگردید (و از اعمال نا جوانمردانه احتراز کنید). شمر، حضرت را صدا زد
که چه می گوئی ای پسر فاطمه؟! حضرت فرمود: من با شما در جنگ هستم! برزنها
مواخذه ای نیست و تا وقتی که من زنده ام، این لشگریان یاغی و متعدی خود را از دستبرد به
حرم من باز دارید!^۴

ع-شهادت امام حسین (ع)

در حالیکه سرو روی حسین (ع) خون آلود بود و عمر بن سعد آن بزرگوار را بدان حالت بدید، اسب به نزدیک او راند و بالای سر او ایستاد و یاران خویش را گفت فرود آید و کار را تمام کنید و سر از پیکر او جدا سازید.^۱ به دستور او سر از بدن امام حسین (ع) جدا نمودند.

لشکریان بر خیمه‌ها حمله ور شدند. شمر تصمیم داشت علی بن الحسین (ع) را که در بستربیماری بود به قتل رساند اما برخی از همراهان از این کار وی ناراحت شده و مانع او شدند. ولی در عین حال حکم کرد تا آتش به خیمه‌های اهل بیت رسول خدا (ص) زدند و اهل بیت حسین (ع) را با سر مبارک حسین (ع) به کوفه بردند^۲ و سرهای شهدا را در میان قبائل مختلف از لشکریان تقسیم نمود تا بر سر نیزه‌ها کنند.

این صحنه‌ها را در این سطور به طور خلاصه به تصویر کشیدیم تا نشان دهیم که چگونه پسر یکی از صحابه پیامبر (ص) که از نخستین مسلمانان بود و اولین تیر را به اردوگاه دشمن افکند و در مکان‌های مختلف به پاسبانی خیمه رسول خدا (ص) می‌پرداخت تا آن حضرت با آرامش به استراحت بپردازد کارش به جایی رسید که پسرش آلت دست عبیدالله بن زیاد قرار گرفت و برای گرفتن امارت ری چه‌ها که بر سر خاندان پیغمبر (ص) نیاورد! آیا پسر سعد نمی‌دانست که با که می‌جنگد و برای که می‌جنگد؟! آیا شرم نمی‌کرد که به خاطر انداختن تیر به روی حسین (ع) فرزند پیامبر (ص) پیروان آل ابوسفیان را به گواهی می‌گیرد؟! اما یک چیز مسلم است و آن اینکه جامعه‌ی اسلامی پس از رهبری خلفایی از خاندان بنی امیه اینک به درجه‌ای از سقوط رسیده بود که چنین گفتارها و کردارها برای آنان نه تنها هیچگونه زشتی نمی‌نمود بلکه تا حدی هم طبیعی به نظر می‌رسید. عمر بن سعد چه می‌خواست، غیر از ریاست و دنیاطلبی؟ در حالیکه می‌توانست با گذشتن از نیابت امارت ری خود را نجات داده و این مأموریت را به افرادی چون شمر بن ذی الجوشن بسپارد که

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

برای کشتن حسین(ع) بی تابی می کردند. اما با این کار شقاوت و بدبختی را در دنیا و آخرت
برای خود و خاندانش به ارمغان آورد. چرا که سرانجامی نکبت بار در انتظارش بود.

www.kandoocn.com
www.kandoocn.com
www.kandoocn.com

گفتار سوم: سرانجام عمر بن سعد

۱- قیام مختار و کشته شدن عمر بن سعد و فرزندش

پس از اینکه مختار ثقفی در سال ۶۴ هـ و پس از مرگ یزید، به خونخواهی سیدالشهدا (ع) قیام کرد و تصمیم گرفت قاتلان امام حسین (ع) را به سختی مجازات نماید، بدیهی است که یکی از کسانی که تحت تعقیب قرار گرفت عمر بن سعد بود.

یکی از کسانی که نزد مختار دارای موقعیت خاصی بود و مختار او را گرامی می‌داشت عبدالله بن جعد بن هبیره بود. به جهت قرابت و نزدیکی او با امیرالمؤمنین (ع) عمر بن سعد نزد عبدالله بن جعد آمد و به او گفت: برای من از مختار امان بگیر! عبدالله وساطت کرد و مختار این امان نامه را برای او نوشت: این امانی است از مختار بن ابی عبید برای عمر بن سعد بن ابی وقاص. تو در امان هستی به امان خدا، خودت و مالت و اهل و فرزندان و توبه خاطر آنچه کرده‌ای تا زمانی که اطاعت کنی و در خانه و شهر و نزد اهلیت‌بمانی و حادثه‌ای به وجود نیآوری در امان خواهی بود.

پس مأمورین مختار و پیروان آل محمد (ص) و دیگران او را می‌دیدند و متعرض او نمی‌شدند و گروهی براین امان نامه شهادت دادند و مختار هم عهد و پیمان بسته بود که به این امان نامه وفادار باشد مگر اینکه عمر بن سعد حادثه‌ای بیافریند، و خدا را بر این امرگواه گرفت.

مختار روزی به یارانش گفت: فردا مردی را خواهم کشت که این نشانه‌ها را دارد: قدمهایی بزرگ، چشمان او در گودی فرو رفته و ابروانش به هم چسبیده و کشته شدن او مؤمنین و ملائکه مقربین را شاد و مسرور کند. هیثم بن اسود نخعی نزد مختار بود، از آن نشانه‌ها دانست که مقصود، عمر بن سعد است. به منزل آمد و فرزندش عریان را طلب کرد و او را نزد عمر بن سعد فرستاد تا وی را از تصمیم مختار آگاه کند و به او بگوید که از خودت مواظبت کن. عمر بن سعد گفت: خدا پدرت را جزای خیر دهد که شرط برادری را به جای آورد، ولی مختار بعد از امان نامه‌ای که مرا داده است چگونه تواند که با من چنین

کند؟!

پس چون شب فرارسید، از منزلش بیرون آمد و غلامش را از تصمیمی که مختار درباره او گرفته و همچنین از امان نامه مختار آگاه کرد. غلامش به او گفت: مختار با تو شرط کرده است که از تو رویدادی به وقوع نپیوندد، چه حادثه‌ای بالاتر از اینکه تو خانه و اهل خود را رها کرده و بدین جا آمدی؟ هم اکنون بازگرد و بهانه‌ای برای نقض آن امان نامه به دست مختار مده! عمر بن سعد بازگشت. خبر رفتن او را به مختار رسانیدند، مختار گفت: مرا برگردن او زنجیر و سلسله‌ای است که او را دوباره باز گرداند. صبح روز بعد مختار ابو عمره را فرستاد و به او فرمان داد که عمر بن سعد را بیاورد، ابو عمره بر عمر بن سعد وارد شد و به او گفت: امیر را اجابت کن. عمر بر خاست، ولی از فرط اضطراب و رعب قدم روی لباسش گذاشت و لغزید، ابو عمره بر او با شمشیر حمله کرد و او را از پای درآورد و به قتل رساند و سر او را در دامن قبایش گذارده و آورد و نزد مختار گذاشت. مختار به حفص فرزند عمر بن سعد که نزد وی بود روی کرد و گفت: این سر را می‌شناسی؟ حفص کلمه استرجاع را به زبان جاری کرد و گفت: آری، خیری در زندگی بعد از او نیست.

مختار گفت: راست گفتی، تو نیز بعد از او زنده نخواهی بود. حفص را به ابی حفص ملحق کنید! پس حفص پسر عمر بن سعد را نیز کشتند و سر او را نزد سر عمر بن سعد نهادند. آنگاه مختار گفت: عمر بن سعد را در عوض حسین(ع) و حفص فرزند او را در عوض علی بن الحسین(ع) کشتم، ولی این دو هرگز قابل مقایسه و برابری با آن دو نخواهد بود. به خدا سوگند اگر من سه چهارم قریش را به قتل رسانم، برابر ارزش انگشتی از انگشتان حسین(ع) نخواهند بود.^۱ علت اقدام مختار و کشتن عمر بن سعد این بود که یزید بن شراحیل انصاری نزد محمد بن حنفیه آمد و بر او سلام کرد و بین آنها سخنانی رد و بدل شد تا اینکه صحبت از مختار به میان آمد. محمد بن حنفیه گفت: مختار می‌پندارد که شیعه ماست در حالیکه کشندگان حسین بر کرسی‌ها نشسته و با او صحبت می‌کنند. یزید بن شراحیل چون

به کوفه بازگشت، نزد مختار آمد و او را از آنچه محمد بن حنفیه گفته بود آگاه کرد، مختار تصمیم بر کشتن او گرفت.^۱

اما دینوری در اخبار الطوال دستگیری عمر بن سعد و کشته شدنش را طی جنگی خونین نقل می کند و می نویسد: «پس از دستگیری سرش از بدن جدا شده به مدینه فرستاده شد».^۲ و یعقوبی می نویسد مختار کشتندگان حسین(ع) را تعقیب کرد. بسیاری از آنان من جمله عمر بن سعد را کشت و به آتش سوزانید و به انواع شکنجه ها شکنجه داد.^۳

۲- ارسال سرها به مدینه

مختار سر عمر بن سعد و پسرش حفص را به سوی محمد بن حنفیه فرستاد و این نامه را برای او نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم» برای مهدی محمد بن علی، این نامه ای است از مختار بن ابی عبید. سلام بر تو ای مهدی! من خدا را حمد می کنم، آن خدائی که شریکی ندارد. اما بعد، خدا مرا عذابی بر دشمنان شما قرار داده است. دشمنان شما برخی اسیر و گروهی متواری و فراری و دسته ای مقتول و بعضی رانده شده اند. پس خدا را حمد می کنم که کشتندگان شما را کشت و یاوران را نصرت داد. من سر عمر بن سعد و فرزندش را نزد تو فرستادم و بر هر کسی از کشتندگان حسین(ع) و اهل بیتش دست یافته او را کشتم و خدا از انتقام گرفتن از باقیمانده آنان عاجز نیست و من آنان را رها نکنم تا زمانی که بر روی زمین از آنها کسی باشد. پس نظر و رأی خودت را برای من بنویس تا من متابعت کرده و بر آن باشم. سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد».^۴

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

آنگاه مختار هر که را گفتند که او از کشندگان حسین (ع) و شیعیان او و از دشمنان

حسین(ع) هستند، کشت و به آتش کشید و کسی که فرار کرد خانه او را خراب کرد.^۱

www.kandoocn.com
www.kandoocn.com
www.kandoocn.com

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

جمع بندی و نتیجه گیری

خلاصه و نتیجه‌گیری

در این پژوهش تحلیلی توصیفی به دنبال پاسخ این سؤال بودیم که نقش خاندان ابی‌وقاص (سعد بن ابی وقاص، هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص و عمر بن سعد بن ابی وقاص) در تاریخ اسلام چه مقدار بوده است؟ به همین منظور بحثی راتحت عنوان چارچوب نظری آوردیم و ضمن آن نظریه‌ی نخبگان را از دانشمندی به نام «پارہ‌تو» مطرح کردیم. این نظریه معتقد بود که در هر جامعه‌ای افرادی هستند که به علل و انگیزه‌های متفاوت از موقعیت برجسته‌ای برخوردار می‌شوند. اینان کسانی هستند که در زندگی مستقیماً یا به طور غیر مستقیم نقش قابل ملاحظه‌ای در حاکمیت ایفا می‌کنند و از عناوینی نظیر وزیر، وکیل، امیر، فرمانده نظامی و انتظامی و امثالهم برخوردار می‌شوند. به گمان نگارنده این سطور می‌توان این نظریه را بر افراد شاخص این خاندان که نامشان گذشت در دوره‌های مختلف زندگانی آنان منطبق ساخت. زیرا به گمان ما آنان در دوره‌های مختلف زندگانی از موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی برخوردار شدند و نقش‌های مهمی را در مواقع مختلف ایفا نمودند که آنان را از دیگران متمایز کرد. نقش سعد ابی‌وقاص را طی چهار دوره متفاوت مورد بحث و بررسی قرار دادیم. لحظات حساس مقاومت در مکه، دوره حاکمیت پیامبر (ص) در مدینه و نقش نظامی که در راستای اهداف پیامبر (ص) ایفا نمود و همچنین نقشی که در فتوحات دوره خلافت خلفای راشدین خصوصاً در زمان عمر از خود بروز داد و یکی از صحنه‌های بزرگ سیاسی نظامی تاریخ اسلام یعنی نبرد قادسیه که ورود اعراب به سرزمین بزرگ ایران و نفوذ اندیشه اسلامی را به این منطقه در برداشت را رقم زد. همچنین در شورای خلافت تمایل وی به عثمان بن عفان و دادن حق رأی خود به عبدالرحمن بن عوف بار دیگر امام علی (ع) را از امامت مسلمین و خلافت پیامبر (ص) دور نمود و با کناره‌گیری که به اتفاق چند تن دیگر در دوره خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) از خود نشان داد باعث شدند که حکومت عدل علی (ع) تضعیف شود تا جایی که طلقاء رسول خدا (ص) به خلافت و جانشینی رسول خدا (ص) طمع ورزیدند و علی (ع) درباره این افراد که به قاعدین معروف شده‌اند فرمود: آنها نه حق را یاری دادند و نه باطل را خوار ساختند.

و اما در دوره معاویه به عنوان سلطنت با وی بیعت کرد، گویا زمانی که بیعت می‌کرد نمی‌دانست چه بدعت بزرگی را در تاریخ اسلام می‌گذارد و این حمایت باعث شد، معاویه جری شده و تا آنجا پیش رفت که حکومت را موروثی خاندان خود نموده و برای بیعت گرفتن از مردم جهت یزید اقدام نمود، از آن پس هست که چه بسیار حرامها حلال و خونها به ناحق ریخته نشد، حقوق مردم و مصالح عمومی امت اسلامی پایمال هوای نفسانی خاندان بی‌امیه گردید. ولی وقتی که معاویه بن ابی سفیان دست به ناسزاگویی علی (ع) برداشت وی به صورت انفعالی شروع کرد به بیان فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) که این مسئله خود حقانیت علی (ع) را نشان می‌دهد. به همین خاطر هر انسان عاقل و منصفی بدون هیچ گونه زحمتی این واقعیت را که سعد نقش مهمی را گاه مثبت و گاه منفی ایفا نموده است در خواهد یافت. اما از آنجائی که شخصیت بزرگی مانند سعد خطاهای بزرگی را که پس از پیامبر (ص) در دوره عثمان بن عفان و علی ابن ابیطالب و هنگام بیعت با معاویه انجام داد، در نگاه نگارنده شخصیت منفی ارزیابی می‌شود. ولی خدمات ایشان در زمان رسول خدا (ص) را نمی‌شود نادیده گرفت.

نقش برادرزاده اش هاشم در دوره فتوحات شام و عراق نیز غیر قابل انکار است. او در جنگ یرموک چشم خود را از دست داد و به اعور معروف شد و از آنجایی که در جنگ سرعت خاصی داشت به «مرقال» شهرت یافت و در جنگ صفین در عداد مالک اشتر و عمار بن یاسر، قوت قلب امیرالمؤمنین علی (ع) بود. در این جنگ بود که پرچمدار علی (ع) شد و به فیض عظمای شهادت رسید. گرچه پدر او عتبه از کفار قریش بود و در جنگ احد به صورت پیامبر (ص) آسیب وارد کرد.

اما نقش عمر فرزند سعد پس از ورود به واقعه کربلا برجسته می‌شود. فاجعه‌ای که به فرماندهی او رقم خورد و روی تاریخ را سیاه نمود و چنان در دام آل ابی سفیان و آل زیاد گرفتار آمد که نتوانست از آن نجات یابد و به همراه آل ابی سفیان و آل زیاد سزاوار لعن و نفرین ابدی شد. چیزی که در این نتیجه‌گیری مهم است دلیل این سقوط است. سعد وقاص که از مصاحبت رسول خدا (ص) برخوردار بوده و در زمره صحابه رسول خدا (ص)

است و عمر بن سعد که از تابعین و از فرزندان صحابه رسول خداست گرچه از مسلمانان بوده و ظاهرالصلاح اند اما عمق ایمان آنان آنچنان نبود که تا آخر عمر بر صراط مستقیم و حق و حقیقت، پایدار باقی بمانند.

در واقع می‌توان به این نتیجه رسید که ضعف ایمان و روی آوردن به مال و زخارف دنیوی که از دوره خلیفه سوم آغاز شده بود باعث شد آنان را به ورطه انحراف بغلتاند. در حالیکه افرادی مثل سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، عبدالله بن مسعود، عمار یاسر، مالک اشتر و هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص هم موقعیتی مثل موقعیت آنان را داشتند اما هرگز آلوده و گمراه نشدند.

نکته بعدی که باید به آن پرداخته شود این است که اکثر فرزندان صحابه‌ای که خط سیاسی آنان از علی (ع) جدا بود بعد از شهادت علی (ع) غالب آنان در دامن آل ابی‌سفیان غلتیدند. مانند عبدالله بن عمر، عبیدالله بن عمر، فرزندان طلحه، فرزندان عبدالرحمن عوف، فرزندان عثمان، فرزندان خالد بن ولید، فرزندان عمرو عاص و نیز عمر بن سعد که پست‌های سیاسی و نظامی را اشغال نموده و برای رسیدن به این اهداف دست به هر کاری می‌زدند. از جمله آنکه عمر بن سعد در ابتدا بر علیه حجر بن عدی که از شیعیان امیرالمؤمنین (ع) بود شهادت داد و در نهایت انجام آن فاجعه و جنایت عظیم را در کربلا عهده دار شد.

نکته بعدی که می‌توان به آن اشاره کرد فتوحاتی بود که در زمان خلفای راشدین اتفاق افتاد و اموال بی‌شماری را روانه زندگی اعراب مسلمانی کرد که پیش از اسلام دچار محرومیت شدید اقتصادی بودند، اما پس از آن به زندگی مرفهی دست یافتند که تبعات اخلاقی خاص خود را در پی داشت. اشرافیت نوظهور در کنار نبودن تربیت دینی مشکل جامعه را تا به آنجا بالا برد که مردم شاهد مشروب خواری فرماندار و فرستاده خلیفه اسلامی باشند که در کوفه اتفاق افتاد و عجیب نیست که در چنین حکومتی عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد و قاتلین امام حسین (ع) شکل بگیرند و حکومت اسلامی را به صورت پشاهی موروثی در دستان یزید بن معاویه شاهد باشیم تا آنجا که حسین بن علی (ع) به

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

اتفاق برادران و یارانش کشته شوند، سرشان بالای نیزه جهت عبرت دیگران به همراه اهل
بیت رسول خدا(ص) شهر به شهر گردانده شود.

www.kandoocn.com
www.kandoocn.com
www.kandoocn.com

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

منابع و مآخذ

منابع و مأخذ

۱- منابع اصلی

الف: عربی

۱- قرآن کریم

۲- ابن ابی الحدید، عزالدین ابی حامد، (۶۵۶ هـ ق) شرح نهج البلاغه (ع)، جلد اول، منشورات
مؤسسه الاعلمی للمطبوعات الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ۱۹۹۵ م.

۳- ابن اثیر، عزالدین (۶۳۰ هـ)، الكامل فی التاریخ، دارصادر [بی چا]، بیروت ۱۳۹۹

۴- ابن اثیر، عزالدین (۶۳۰ هـ)، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، جلد ۲- دارالکتب العلمیه،
بیروت، [بی تا]، [بی چا]

۵- ابن حجر، عسقلانی (۸۵۲ هـ ق) الاصابه فی تمییز الصحابه- جلد ۲ دارالفکر لطباعه و
النشر ۱۴۰۹ [بی تا]، [بی چا]

۶- ابن کثیر، حافظ ابی الفداء، (۷۴۴ هـ ق) البدايه و النهايه، المجلد الرابع، الجزء الثامن
دارالمعرفه- لبنان بیروت ۱۴۱۹ ق ۱۹۹۸ م

۷- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۴۲۱ هـ ق) تجارب الامم، حقه و قدم له ابوالقاسم امامی،
الجز الثاني، دارسرورش لطباعه و النشر، چاپ دوم، طهران، ۱۳۷۹ ش، ۲۰۰۱ م.

۸- الکاندهلوی محمد بن یوسف، حیات الصحابه، جلد ۱، قدم له احمد اسامه، دارالفکر لطباعه
و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۲ [بی چا]

۹- امین، سید محسن، اعیان الشیعه، مجلد ۷ و ۱۰، دارالتعارف للمطبوعات [بی چا] بیروت
۱۹۸۳ م.

۱۰- بخاری، محمد بن اسماعیل، الصحیح، جلد ۳ الطبعة الاولى دارالقلم، چاپ اول، بیروت
[بی تا]

۱۱- بلادزی، احمد بن یحیی، (۲۷۹ هـ ق) انساب الاشراف، مجلات ۶ و ۱۰ دارالفکر- لطباعه
و النشر و التوزیع، بیروت، [بی تا]

۱۲- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، چاپ ۲، [بی تا] انتشارات مکتب مرتضوی،

۱۳۶۲

۱۳- شیخ مفید، محمد بن نعمان، (۴۱۳ هـ ق) الجمل، بیروت، دارالمفید، [بی جا]، ۱۴۱۴

۱۴- طبری، محمد بن جریر، (۳۱۰ هـ ق) تاریخ الطبری، مجلدات ۶-۳، لبنان، بیروت دارالکتب

العلمیه، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸

۱۵- قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، جلد (۴) دارالاسوه، لطباعه و النشر الطبع الاولى ۱۴۱۴

هـ ق

۱۶- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مجلدات ۱۹ و ۲۰ و ۴۰، انتشارات موسسه الوفاء،

الطبعة الثانية، بیروت، ۱۴۰۳ ق

۱۷- مقریزی، امتاع الاسماع، جلد ۱، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م.

ب: فارسی (ترجمه شده)

۱- ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه حسین روحانی، انتشارات اساطیر مجلدات ۲ تا ۵،

چاپ دوم، سال ۱۳۷۴

۲- ابن اعثم کوفی، (۳۱۴ هـ ق) الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، تصحیح و تعلیق طباطبایی

مجدد، انتشارات عملی فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰

۳- ابن خلدون، عبدالرحمن، (۸۰۸ هـ ق) ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی

فرهنگی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۵

۴- ابن رسته، احمد اعلاق النفسیه، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، انتشارات امیرکبیر،

چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰

۵- ابن قیبیه دینوری، عبدالله بن مسلم، (۲۷۶ هـ ق) الامامه و السیاسه، (۲۸۶ هـ ق) ترجمه

سید ناصر طباطبایی، انتشارات ققنوس، چاپ اول، تهران ۱۳۸۰

۶- ابن سعد، محمد کاتب واقدی، (۲۳۰ هـ ق) طبقات الكبرى، جلد ۳، ترجمه مهدوی دامغانی

- انتشارات فرهنگ و اندیشه، چاپ اول، [بی جا]، ۱۳۷۴

- ۷- ابن هشام، (۲۱۸ هـ ق) سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، انتشارات خوارزمی- چاپ سوم- تهران، ۱۳۷۷
- ۸- بلعمی، تاریخ نامه طبری، مجلات ۱ تا ۳، تصحیح محمد روشن، انتشارات سروش، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۰
- ۹- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، (۲۸۲ هـ ق) اخبار الطوال، ترجمه مهدوی دامغانی، نشر نی چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴
- ۱۰- سید بن طاووس، (۶۴۴ هـ ق) لهوف، سید محمد صفی، انتشارات اهل بیت، چاپ اول، قم ۱۳۷۰
- ۱۱- شیخ مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، جلد اول و دوم، چاپ پنجم، دفتر نشر، فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۸۰
- ۱۲- طبری، محمد جریر، (۳۱۰ هـ ق)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات مجلدات ۵ تا ۷، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۵
- ۱۳- مسعودی، (۳۴۵ هـ ق) مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱ و ۲، انتشارات علمی فرهنگی- چاپ ششم تهران ۱۳۷۸
- ۱۴- منقری، نصر بن مزاحم، (۲۱۲ هـ ق)، وقعه الصفین (بیکار صفین)، تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۵
- ۱۵- واقدی، محمد بن عمر، (۲۰۷ هـ ق) مغازی، ترجمه مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۱
- ۱۶- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۲۸۴ هـ ق)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، مجلدات ۱ و ۲، علمی فرهنگی، چاپ هفتم، تهران ۱۳۷۴
- ۱۷- یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۱

۲- مآخذ پژوهشی

- ۱- آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، تجدید نظر و اضافات ابوالقاسم گرگی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۲
- ۲- از غندی، علیرضا، نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، انتشارات قومس، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۳
- ۳- المعلم محسن، النصب و النواصب، انتشارات دارالهادی للنشر و التوزیع، چاپ اول، بیروت ۱۴۱۸
- ۴- بیات، عزیراله، شناسائی منابع و مآخذ، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، تهران ۱۳۷۷
- ۵- پیرنیا، حسن، ایران قدیم، انتشارات اساطیر، چاپ اول، تهران ۱۳۷۳
- ۶- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، تهران، ۱۳۷۹
- ۷- جعفریان، رسول، تاریخ خلفا، نشر الهادی، چاپ اول، قم، ۱۳۷۷
- ۸- -----، منابع تاریخ اسلام، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۶
- ۹- حسینی طهرانی، سید محمد حسنی، لمعات الحسین (ع)، انتشارات صدرا، چاپ دوم، تهران ۱۴۰۷ ق
- ۱۰- رامیار محمد، تاریخ قرآن، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۹
- ۱۱- زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، انتشارات سمت، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۸
- ۱۲- رشاد و همکاران، دانشنامه امام علی (ع)، جلد ۴ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، چاپ اول، تهران ۱۳۷۹
- ۱۳- سبحانی، جعفر، فلسفه تاریخ، موسسه مکتب الاسلام، قم، ۱۳۷۶
- ۱۴- -----، فروغ ابدیت، جلد ۱ و ۲- انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۴۶ [بی جا]
- ۱۵- سجادی و عالم زاده، تاریخ نگاری در اسلام، انتشارات سمت، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵

۱۶- شهیدی، سید جعفر، علی از زبان علی (علی) دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم،

تهران ۱۳۷۶

۱۷- -----، بررسی قیام حسین (ع)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ نهم،

تهران، ۱۳۶۵

۱۸- طه حسین، انقلاب بزرگ، ترجمه شهیدی و احمد آرام، انتشارات علمی، چاپ دوم،

تهران ۱۳۶۳

۱۹- عاملی، جعفر مرتضی، زندگی نامه سلمان فارسی، انتشارات اسلامی، [بی جا]، [بی

چاپ]، ۱۳۷۵

۲۰- عسگری، علامه مرتضی، نقش عایشه در اسلام، انتشارات مجمع علمی اسلامی، چاپ

هفتم، تهران، ۱۳۷۳.

۲۱- علیا نسب، صحابه در قرآن، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)،

چاپ اول، قم، ۱۳۸۳

۲۲- کریمی، حسین، فلسفه تاریخ، جهاد دانشگاهی صنعتی شریف، [بی چاپ]، تهران ۱۳۶۱

۲۳- مطهری، مرتضی، فلسفه تاریخ، مجلدات ۱ و ۲، انتشارات صدرا، چاپ دهم، تهران

۱۳۷۸

۲۴- -----، جامعه تاریخ، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، [بی چاپ]،

[بی تا]

۲۵- مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، مجلات مختلف، موسسه مطبوعاتی هدف،

چاپ نهم، قم، ۱۳۷۴

۲۶- مهدوی دامغانی، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، نشر نی، جلد اول،

چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1
Directory:
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title: :
Subject:
Author: H.H
Keywords:
Comments:
Creation Date: 4/7/2012 12:10:00 PM
Change Number: 1
Last Saved On:
Last Saved By: hadi tahaghoghi
Total Editing Time: 1 Minute
Last Printed On: 4/7/2012 12:10:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 152
Number of Words: 30,737 (approx.)
Number of Characters: 175,204 (approx.)